

# شکلگیری رویاروی ایران و عثمانی در سایه هجو و مناظره های سیاسی - اجتماعی

در فرایند دولت - ملت سازی

ویسل باشچی

Şarkiyat  
BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI

شکلگیری رویاروی ایران و عثمانی در سایه  
هجو و مناظره های سیاسی - اجتماعی  
در فرایند دولت - ملت سازی

Şarkiyat  
BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI

İmparatorluk bakiyesi Türkiye ve İran, tarihin farklı dönemlerinde çeşitli sebep ve saiklerle karşı karşıya gelmiş ve muhtelif alanlarda rekabet içerisinde olmuş iki komşu ülkedir. Bu iki komşunun birbiriyle olan münasebetlerindeki rekabet, edebî sahada da kendisini gösterir. Tarihten gelen bu edebî rekabet özellikle Meşrutiyet dönemi ve sonrası yoğun bir siyasî ve sosyal hâl olarak zirve dönemini yaşamıştır. Bu edebî rekabet 20. yüzyılın ilk yarısında ulus-devlet modeline evrilecek olan iki ülkenin bir diğerine yaklaşımını şekillendirdiği gibi bugün bile iki tarafta devam eden siyasal ve sosyal algıların temelini oluşturur. İşte bu naçiz çalışma mezkûr iki ülkenin bilhassa siyasal ve edebî elitleri arasındaki müteakıl algı ve bakış açılarının edebiyatın yardımıyla nasıl şekillendiğini ve ne tür bir süreçten geçtiğini, bu sürecin sonunda modern iki ulus devlette şekillenmiş olan rekabetçi edebî kanonun bugün bile artçı sarsıntılarına şahit olduğumuz oluşumunu ele alır.

ایران و ترکیه به عنوان دو کشور همسایه وارثان دو امپراتوری بزرگ هستند که به دلایل متعدد در دوره های مختلف تاریخ با هم رقابت های زیادی داشته و در در زمینه های گوناگون روبرو یک دیگر قرار گرفته اند. یکی از رقابت و رویارویی های این دو همسایه با یکدیگر در زمینه ادبی بوده که در تاریخ روابط دو کشور رقم خورده است. این رقابت ادبی دو کشور از تاریخ، به ویژه در دوران مشروطه و پس از آن در دوران سازندگی مشروطه، با نگاه و گرایش سیاسی و اجتماعی بیشتر، به اوج خود رسیده است. این رقابت و بحث و مناظره های ادبی، رویکرد دو کشور به یکدیگر را شکل داده است که در نیمه اول قرن بیستم تبدیل به یک الگوی دولت - ملت سازی در هر دو کشور گردید. این وضعیت ادبی اساس و پایه ای برداشت های سیاسی و اجتماعی به خصوص در بین نخبگان سیاسی و ادبی دو کشور را تشکیل می دهد که در عین حال منجر به یک همصدایی ادبی شده که تا به امروز نیز در هر دو طرف شاهد پس لرزه های آن هستیم. بنابراین، در این مطالعه ناجزی سعی شده تا بر ادبیات رقابتی مورد بحث نوری کوچکی فکنده گردد

Şarkiyat

BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI

ISBN978-605-71916-7-0



9 78605 7191670

شکلگیری رویاروی ایران و عثمانی در سایه هجو و  
مناظره های سیاسی – اجتماعی  
در فرایند دولت – ملت سازی

محقق

ویسل باشچی

Veysel Başçı

Şarkiyat

BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI

Diyarbakır 2023

Bu kitabın yayın hakkı Şarkiyat Bilim ve Hikmet Vakfı Yayınları'na aittir. Yayınevi ve yayıncısının izni olmaksızın çoğaltılamaz, kopyalanamaz ya da yayınlanamaz.

تمام حقوق مادى و معنوى این اثر متعلق به انتشارات بنیاد علم و حکمت

است. تکثیر این اثر بدون کسب مجوز از پدیدآورنده یا ناشر خلاف قانون

مى باشد.

<p>شکلگیری رویاروی ایران و عثمانی در سایه هجو و مناظره های سیاسی - اجتماعی در فرایند دولت - ملت سازی</p>	
<p><b>Muhakkik:</b> Veysel Başçı <b>Editör:</b> Ahmet Yeşil <b>ISBN:</b> 978-605-71916-7-0 © Şarkiyat Bilim ve Hikmet Vakfı Yayınları E-Yayın/Ekim 2023, Diyarbakır Tüm Hakkı Saklıdır</p>	<p><b>محقق:</b> ویسل باشچی <b>ویراستار:</b> احمد یشیل <b>ردمک :</b> ۹۷۸-۶۰۵-۷۱۹۱۶-۷-۰ © انتشارات بنیاد علم و حکمت شرقیات کتاب الکترونیک / اکتبر ۲۰۲۳، دیاربکر تمام حقوق محفوظ است</p>
<p><b>Kapak ve Mizanpaj:</b> Fuat İstemi <b>Şarkiyat Bilim ve Hikmet Vakfı Yayınları</b> Sertifika No: 52468 Mimar Sinan Cad. Aslan Apt. A Blok, Kat:2 , No: 2, Yenişehir/DİYARBAKIR <a href="mailto:sarkiyatvakfi@gmail.com">sarkiyatvakfi@gmail.com</a> <a href="http://www.sarkiyat.org/">http://www.sarkiyat.org/</a></p>	

# فهرست مطالب

۸	مقدمه
۱۲	فصل اول
۱۲	مقدمه ای برفنون مناظره در ادب فارسی و ترکی
۱۳	مناظره و ویژگی های آن
۲۵	پیوند مناظره با حماسه
۳۰	مناظره و مقامه نویسی
۳۲	جایگاه زنگی بخاری و اوج استقلال و تکامل مناظره در نظم و نثر
۳۳	بستان العقول فی ترجمان المنقول
۳۴	مناظره گل و مُل
۳۴	مناظره مویزاب و فقاع عجمیان
۳۴	مقامه بیست و چهارم مقامات حمیدی
۳۵	مناظره چشم و دل
۳۶	هجو و مناظره
۳۸	پیدایش انگیزه های اجتماعی - سیاسی در هجو و مناظره
۴۱	سیر تحول هجو و مناظره در ادبیات ترکی
۶۷	فصل دوم

- ۶۸.....زمینه های ادبی واجتماعی پیدایش نوعثمانیان.....
- ۶۹.....نامق کمال، شاعر ملت.....
- ۷۰.....ضیاء پاشا.....
- ۷۱.....ابوالضیا توفیق.....
- ۷۲.....ادبیات نو عثمانیان و ظهور انقلاب مشروطه اول.....
- ۷۷.....زمینه های پیدایش مشروطه در ایران و مقایسه آن با عثمانی.....
- ۸۶.....سپهسالار و اصلاحات عثمانی.....
- ۹۱.....نظریه پردازان ادبیات مشروطه ایران در عثمانی.....
- ۹۱.....میرزا فتحعلی آخوندزاده.....
- ۹۸.....میرزا آقاخان کرمانی.....
- ۱۱۱.....فصل سوّم.....
- ۱۱۱.....ادبیات مشروطه و هجو و مناظره های سیاسی-اجتماعی میان ایران و عثمانی.....
- ۱۱۲.....متفکران انقلاب مشروطه ایران و عثمانی.....
- ۱۲۱.....هجو سیاسی واجتماعی ی شاعر اشرف، هجوسرای معروف عثمانی از شاهان قاجار.....
- ۱۷۳.....مشروطیت ایران در ادبیات مشروطه دوّم عثمانی و اشعاری چند درباره ایران.....
- ۲۰۱.....مهاجرت مشروطه خواهان ایرانی به عثمانی و حیات ادبی ایرانیان در استانبول.....
- ۲۰۲.....انجمن سعادت.....
- ۲۰۴.....تاسیس روزنامه اختر.....

- روزنامه شمس ..... ۲۰۷
- مجله پارس ..... ۲۰۹
- روشنگری های اختر ..... ۲۱۱
- فصل چهارم ..... ۲۱۴
- نوزایی هجوگویی و مناظره نویسی در دوره مشروطه ..... ۲۱۴
- طرح نظریه ادبی هجو و مناظره در پی ریزی طنز ..... ۲۱۵
- گذر از هجو عامیانه به طنز ..... ۲۲۷
- نقش نظریه پردازان ادبیات انتقادی و مناظره گویی در تولد طنز ..... ۲۲۸
- تولد طنز و نقش دهخدا، هجوسرای مناظره گویی ..... ۲۴۸
- فصل پنجم ..... ۲۵۸
- ادامه مناظره و هجویات میان دو امپراتوری ..... ۲۵۸
- پیدایش ادبیات در راستای دولت - ملت سازی ..... ۲۵۹
- مناظرات شعری عارف قزوینی و سلیمان نظیف ..... ۲۶۴
- دیگر سروده های عارف در باب عثمانی ..... ۲۷۶
- فصل ششم ..... ۲۸۶
- روابط بین دو حکومت جدید (پس از پیروزی مشروطه) ..... ۲۸۶
- فعالیت های ادبی و هجو سرای در دوره پس از انحلال عثمانی و قاجار ..... ۲۸۷

- ۲۹۴.....اشعار عارف در دفاع از حکومت نوین در ایران.....
- ۳۱۰.....عشقی و هجویات سیاسی وی دربارهٔ نظام نوین.....
- ۳۲۶.....فریضیهٔ بی پایه بر مبنای تاریخ و ادبیات.....
- ۳۳۷.....نتیجه گیری.....
- ۳۴۰.....منابع.....
- ۳۴۰.....منابع فارسی.....
- ۳۵۰.....منابع ترکی و انگلیسی.....

## ویسل باشچی:

در سال ۱۹۷۷ در شهر باتمان به دنیا آمد. وی تمامی تحصیلات خود را اعم از کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری را در ایران به پایان رساند. در سال 1393 در دانشگاه تهران پژوهش حاضر را به عنوان رساله ای دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی انجام داد. از سال ۲۰۲۲ در دانشگاه باتمان ترکیه در رشته عرفان و تصوف مشغول به تدریس می باشد و در تمام نوشته‌ها و پژوهشهای خود در باب تاریخ، تاریخ فرهنگ و تاریخ تصوف، ادبیات کلاسیک و ادبیات عرفانی، عموماً می‌کوشد گفتمان رابطه سیاست و دین را مورد بررسی قرار دهد.



## مقدمه

یکی از مهم‌ترین مشترکات بین ترکیه و ایران، مبادلهٔ واژه و تأثیر متقابل دو زبان فارسی و ترکی است. این دو ملت واژه‌های زیادی از یکدیگر گرفته و در زبان خود استفاده کرده‌اند. با این وصف می‌توان گفت که زبان فارسی همراه با زبان عربی، در رأس یکی از آن زبان‌هایی قرار می‌گیرد که زبان ترکی از آنها تأثیر قابل‌اعتنایی پذیرفته است. زیرا ترکان از طریق ایرانیان و فرهنگ ایرانی با دین اسلام آشنا شده‌اند. یکی از راه‌های تأثیرگذاری یک زبان بر دیگری ادبیات است که در انواع ادبی می‌توان آن را جست و جو کرد.

در این پژوهش سعی ما بر آن بوده است تا با بررسی تاریخی روابط تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌های دو کشور ایران و ترکیه در هر دو سطح نخبگان و عوام با تأکید بر شاعران و نویسندگان به نقش زبان و ادب فارسی در عثمانی و به طور خاص در دوره مشروطه دو کشور اشاره کرده و نمونه‌های از هجو و مناظره‌های سیاسی و اجتماعی این دوره را که گاه متقابل همدیگر بوده گاه تأثیر پذیر از هم، بررسی کنیم. چرا که ادبیات همواره مهم‌ترین بخش از تمدن و فرهنگ هر ملتی را تشکیل می‌دهد. زبانی که بدان سخن می‌گوییم یا می‌نویسیم بخشی از هویت ما است که در طول سال‌های دراز تکوین یافته است. شکی نیست که گذار از هر دوره و تحولاتی که خواسته یا ناخواسته بر هر قوم و ملتی عارض می‌شود در شکل بخشیدن به زبان نقش‌آفرینی می‌کنند. تعاملات با سایر ملت‌ها نیز به نوبه خود باعث فزون شدن تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها می‌شود. در این بین مجاورت جغرافیایی بیش از هر چیز به ویژه در زمانه‌ای که وسایل

ارتباط جمعی و راه ها و ابزار مناسب وجود نداشته، ملت های همجوار را بیش از دیگران در ارتباط با هم قرار می دهد.

ایران و ترکیه به عنوان میراث داران امپراتوری های بزرگ جهانی و دو همسایه هم مرز تاریخی از افت و نشیب ها را در تعاملاتشان با یکدیگر داشته اند. از زبان همدیگر تاثیر پذیرفته و همچونین بر تاریخ یکدیگر تاثیر گذاشته اند. و کمو بیش تحولات هم زمانی را تجربه کرده اند که می توان گفت در دوران مشروطه بخصوص در فرایند تاسیس نظام و سیستم جدید دولت-ملت سازی تاریخ معاصر بیشتر خود را می نمایند. چون زبان و ادبیات مهمترین و در عین حال پر معناتریت وسیله تفهیم و تفاهم بین افراد و نظامهای مختلف در روابط علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی متقابل ایفاگر نقش اساسی است. در همین راستا رابطه محکم و دیرینه زبان فارسی و زبان ترکی، در طول تاریخ نقش تعیین کننده ای در روابط ایران و ترکیه داشته است. ایران و ترکیه، ایرانیان و ترکان، زبان فارسی و زبان ترکی مثل رشته هایی است که جبر تاریخ و موقعیت جغرافیایی، آنها را به طور ناگسستنی و قطع نشدنی به هم پیوند زده است.

ایرانیان و ترکها در طول تاریخ، همزیستی مسالمت آمیزی داشته اند که باعث وابستگی زبانی و ادبی آنها به یکدیگر شده است. همزیستی مسالمت آمیزی که میان دیوان سالاران ایرانی و سلاطین و خوانین ترک به وجود آمد، باعث شد تا ترکان زبان و ادبیات فارسی را از شبه قاره هند و چین تا مرزهای اروپا و بالکان و روم گسترش دهند. از سوی دیگر دیوانسالاران ایرانی انواع لغات درگاهی و دیوانی و لشکری ترک را وارد زبان و ادبیات فارسی کردند. البته، این بده و بستانها، منحصر به درگاه و دیوان نبود و در سطح گسترده ای در میان مردم و بخصوص

“ادبیات عامیانه” رایج بود که بررسی این مهم نیازمند پژوهشی مستقل می‌طلبد.

در این پژوهش، به دلایل و ریشه‌های عمیق مناظره‌گویی و هجو ها ی گفته یا نوشته شده در میان شاعران و نویسندگان دو زبان ترکی و فارسی، روشنایی می‌افکنیم. البته، این نوع بازگشت به یک دوره ای تاریخی که مشروطه یا همام دورانی تاسیس و فرایند دولت-ملت سازی نامیده شده است، تنها از دیدگاه تاریخ ادبی و تاریخ زبان و ویژگی‌های سبک شناختی خواهد بود و از پرداختن به مسائل تاریخ سیاسی خودداری خواهیم کرد مگر در مواردی که به فهم مسائل ادبی یاری رساند.

در این پژوهش که پژوهشی کیفی است کوشیده ایم تا این تعاملات ادبی را مورد توجه قرار دهیم. هدف ما در این رساله بررسی تاثیر ادبیات فارسی و ترکی بر نخبگان و شعرائی دو کشور است. در این گذار بی شک هر جا که نیاز بوده گذری بر تاریخ دو کشور داشته ایم. اما بیش از هر چیز بر تاثیرپذیری قشر نخبگان و شاعران و نویسندگان از جمله مناظره ها و هجویات که در شکل گیری دولت - ملت دو کشور نقش مهمی ایفا کرده است، تاکید داشته ایم.

روش گردآوری داده ها در این پژوهش کتابخانه ای بوده است. از کتاب ها، مقالات، روزنامه های قدیمی، مجله ها و... در سه زبان فارسی، ترکی استانبولی و انگلیسی بهره گرفته ایم. پژوهش حاضر در ۶ فصل تنظیم شده است. هر فصل دارای بخش های متفاوتی است که به ترتیب شماره گذاری و مشخص شده است. در پایان نیز نتیجه گیری و منابع به ترتیب بیان گردیده است. لازم یه ذکر است که در روند تدوین پژوهش به علت یک سری از موانع و اوامل و اتفاقات خارج از اختیار نگارنده سه قسمت اساسی پژوهش حاضر متاسفانه از بین رفته است که در تفهیم موضوع کمک به سزای داشته بود ولی امکان جمع آوری مجدد آنها اتفاق

نیفتاد و به این چند قسمت بسنده شد که امید است برای اهل تحقیق و پژوهش مفید واقع گردد.

در پایان بر خود لازم و وظیفه می دانم که از تمام دوستان و عزیزانی که در مدت تدوین این پژوهش بنده را تنها نگذاشته و یاری رسانده اند کمال سپاسی را به جایی بیاورم علل خصوص از شادروان دانشیار جناب آقای مرحوم محمد حسین محمدی

“Doç. Dr. Muhammed Hüseyin Muhammedi”

از اساتید با درایت دانشگاه تهران

که چهرت پر ثمر بودن این پژوهش زحمات این حقیر را با دل و جان قبول و با حصوله و دقت فراوان نکات مهمی را به بنده یاد آوری کرده و اهتمام وافری به خرج داده بودند که تا ابد افتخار شاگردی در محضر ایشان را به گردن خواهم داشت و پدید آمدن این اثر را نیز به روح بلند آن استاد گرامی ، شاعر ، نویسنده و اندیشمند جوان و پرکار ارمغان می کنم و در پیش یاد و خاطره ایشان سر تعظیم فرو می آورم.

دکتر ویسل باشچی

دانشکده ای علوم اسلامی دانشگاه باتمان ترکیه

مهر ماه ۱۴۰۲ برابر اکتبر ۲۰۲۳

## فصل اوّل

مقدمه ای بر فنون مناظره در ادب فارسی و ترکی

## مناظره و ویژگی های آن

یکی از انواع شعر فارسی از لحاظ محتوا و درونمایه مناظره است. مناظره در لغت: "مباحثه کردن و بحث با یکدیگر درباره حقیقت و ماهیت چیزی، یا با هم سؤال و جواب کردن است."<sup>۱</sup> به تعبیری دیگر مکالمه و گفت و گویی است دو طرفی که هر طرف با استدلال و ارائه براهین، سعی می کند که برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند. از لحاظ علم منطق، مناظره: "توجه متخاصمین است در اثبات نظر خود، در مورد حکمی و نسبتی از نسبتها برای آشکار کردن حق و صواب."<sup>۲</sup>

فنون ادبی و آرایه های سخن منظوم با تمام تفاوت های زیباشناختی که دارند، ارتباط معنایی شگفت آوری هم با یکدیگر دارند. زمانی که یک پژوهشگر ادبی درباره "نظیره" یا "مناظره" پژوهش می کند و می کوشد تا این فن ادبی را در قالب تعریف و قاعده درآورد، آشکارا شاهد ارتباط تنگاتنگ آن با "حماسه"، "مفاخره"، "طنز" و "هجو" می گردد. از این روی دشواری تعریف مفاهیم ادبی دو چندان می شود، اما ادیبان و سخن شناسان کوشیده اند، تعاریف مستقلی برای هر یک از این مفاهیم ارائه کنند و ارتباط آنها را مورد مطالعه قرار دهند. مثلا "نظیره" و "استقلال" دو مفهوم با یک تعریف هستند.

"استقبال" در لغت به معنی پیش آمدن، روی آوردن، پیش رفتن، پیشواز کردن است اما در اصطلاح فنی شعر و شاعری تعریف دیگری دارد. شاعری، شعر شاعری را سر مشق قرار می دهد، با تقلید وزن و قافیهی آن،

<sup>۱</sup> لغت نامه دهخدا، ذیل واژه مناظره

<sup>۲</sup> فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ج ۴ ص ۴۳۷۲

شعری را که به اصطلاح فنی " نظیره " می گویند، می سازد.<sup>۳</sup> این عمل دو طرفه بین دو شاعر را " فن مناظره " نام می دهند. "فن مناظره" در دل خود، چندین فن حماسی، غنایی و بدیعی و بیانی را نیز به همراه دارد. برای نمونه همان "استقبال" است که نام دیگرش "تتبع" به معنی به دنبال رفتن می باشد. معمولاً این فن در قالب های غزل و قصیده رایج است. برای نمونه، قصیده‌ی "جغد جنگ" ملک الشعرا محمد تقی بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه.ش.) که با بیت ذیل شروع می شود؛

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او

که تا ابد بریده باد نای او

"استقبالی" است از قصیده منوچهری (متوفی ۴۳۲ ق) با این مطلع:

فغان از این غراب بین و وای او

که در نوا فکندمان نوای او

منوچهری نیز این قصیده را به استقبال قصیده‌ای از یک شاعر عرب به نام عتاب بن و رقا شیبانی (متوفی ۷۷ ه. ق) سروده است.

در زمینه استقبال، حافظ (متوفی ۷۹۱ ه. ق) شاعر مشهور ایرانی بهترین نمونه‌ها را در استقبال از سعدی (۶۰۶-۶۹۱ ه. ق.) سروده است.<sup>۴</sup> زمانی این شیوه ادبی، تغییراتی در مضامینش پیدا می‌شود که سر سخن باز می‌گردد به گفتگوی دو شاعر، که اصطلاحاً "مناظره" یا "dialogue\debate" گفته می‌شود. مضامین مناظره و موضوع مناظره

<sup>۳</sup> واژه نام‌های هنر شاعری، ذیل واژه مناظره، همچنین رجوع کنید به سیروس

شمیسا، انواع ادبی، ذیل نظیره.

<sup>۴</sup> واژه نام‌های هنر شاعری، همان ص ۲۷

تنوع و گستردگی بسیار زیادی دارد که باعث نفوذ این فن در فنون دیگر ادبی می‌شود. رسم بر آن است که شاعر و یا شاعرانی با یکدیگر یا درباره یک موضوع یا یک شخصیت (مناظره) می‌کنند تا هر یک برتری یکی را بر دیگری با هنر سخن آرای و فن بیان به اثبات رسانند. مضامین مناظره عبارتند از انسان، حیوانات و اشیا، جانوران و طبیعت، سیاست، عقل، اقبال، ثروت، فقر... این تنوع مضامین گاه مناظره را به سوی انواع استعاره و گاه به سوی انواع تمثیل یا حماسه می‌کشاند. قدمت مناظره به اندازه طول تاریخ می‌باشد. کهن‌ترین مناظره‌ها را در ادبیات سومری بین‌النهرین شاهد هستیم.<sup>۵</sup> کهن‌ترین مناظره در ادبیات ایران پیش از اسلام "درخت آسوریک" است که منظومه‌ای به زبان پهلوی اشکانی در شیوه مناظر تا به امروز رسیده است. این مناظره میان درخت خرما و بُز می‌باشد. ریشه تاریخی مناظره که بخصوص در ادبیات بین‌النهرین رواج داشته است، به دوره سومریان می‌رسد. در ادبیات سومری شیوه مناظره وجود داشته و کتیبه‌هایی یافته شده که در آن دو چیز با هم به مناظره پرداخته اند. تفضلی می‌نویسد: "به نظر بعضی، این مناظره نشان دهنده معارضه میان دو جامعه دینی مختلف است، یعنی بُز نماینده دین زرتشتی و نخل نماینده دین کفرآمیز آشوری و بابلی است که در آن، آیین پرستش درخت نقش مهمی بر عهده داشته است. اما بعضی دیگر، این معارضه را جلوه‌ای از تضاد میان زندگی دامداری، که بُز نهاد آن است با زندگی متکی بر کشاورزی که نخل نماد آن است، دانسته‌اند".<sup>۶</sup> این منظومه دارای وزن هجایی است، بعضی از ابیات دارای ۱۱ هجا و بعضی دارای ۵ هجا هستند و از وزن

<sup>۵</sup> شعر و شاعران ایرانی، ص ۴۰ و سرآغاز ادبیات، تاثیر ادبیات سومری بر ادبیات کتاب مقدس ص ۵۷.

<sup>۶</sup> ادب پهلوانی، ص ۲۸، ۶۹، ۷۶ و تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۲۵۷



شعری پارتی بر اساس کمیّت هجاها و برگشت منظم ضرب وزن = Ictus  
پیروی می کند<sup>۷</sup> اینک بخشی از آغاز مناظره را نقل می کنیم:

درختی رُسته است

سراسر تر

کشور شورستان

بُنش خشک است

سرش است تر

برگش (به) نی ماند

بَرش ماند به انگور

آن درخت بلند

با بُز نبرد کرد

که من: از تو بر ترم

به بسیار گونه چیز

که مرا به خوئیرس زمین

درختی همتن نیست

چه، شاه از من خُورد

<sup>۷</sup> تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۲۵۷. شعری به زبان پهلوی. ص ۱۸ از ماهیار

نوابی درخت آسوریک، ص ۴۱

چون نوبار آورم

تخته کشتیانم

فَرَسپ بادبان

جاروب از من گنند

که روبند میهن و مان

جو از من کنند

که کوبند جو و برنج

\*\*\*

جُز از من که بزم

کس نتواند که ستود

چه، شیر، از من گنند

اندر پرستش یزدان

و هم بار جامه ای

که، به پشت دارند

جز از من که بزم

کردن ساختن نتوان<sup>۸</sup>

<sup>۸</sup> تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۲۵۸-۲۵۷

میراث کهن ادبی این فن در همان دوران رُشد ادبیات فارسی احیا شد. نکته حائز اهمیت در اینجاست که "فن مناظره" همراه با "حماسه سرایی" احیا گردیده و ارتباط تنگاتنگی با حماسه پیدا کرد. کهن‌ترین مناظره در ادب فارسی دری از آن "اسدی توسی" است. وی متوفی ۴۶۵ ق می‌باشد و احیا کننده لغات کهن ایرانی و حماسه‌های ایران پیش از اسلام است. اسدی توسی، بر خلاف معمول رایج که قصیده را با غزل و یا تشبیب آغاز می‌کردند با "مناظره" آغاز می‌کرد. از کهن‌ترین سند موجود که مناظره-های اسدی توسی را برای ما حفظ کرده است تذکره "مجمع الفصحا" رضا قلی خان هدایت است. اینک به طور اختصار نمونه‌های چند از اینگونه مناظرها را در ذیل می‌آوریم:

مناظره زمین و آسمان و تخلص به مدح و ممدوح:

اندر حکایت است که مر هر دو را گهی

بد در سخن جدل زره فخر و کبریا

گفت آنکه آسمان به زمین کز تو من به ام

کم فضل از تو بیش و فراوان به صد گوا

از حرکت عظیم زمان رامنم اصول

وز حکمت خدای جهان را منم بنا

و هم در صنع مناظره گبر و مسلم و تخلص به مدح وزیر ابونصر:

ز جمع فلسفیان با مغی بدم پیکار

نگر که ماند ز پیکار در سخن بیکار

ورا به قبله زرتشت بود یکسره میل

مرا به قبله فرخ محمد مختار<sup>۹</sup>

در مناظره قوس و رمح و مدح شهریار امیر منوچهر:

رمح قوس ست آلت جنگاوران کین گذار

هر دو را روزی جدال افتاد با هم در سخن

این برآن آورد حجت آن بدین کردافتخار

رمح گفت از تو که قوسی فضل من بهتر از آنک

تو چو پشت عاشقی من چون قد دلبر نگار

قوس گفت ار چون قد یاری تو چبود کز مثال

من چنان کابروی یارم گر تویی چون قد یار<sup>۱۰</sup>

در مناظره شب و روز و تخلص به مدح ابونصر خلیل احمد:

بشنو از حجت گفتار شب و روز به هم

سرگذشتی که ز دل دور کند شدت و غم

هر دو را خواست جدال از سبب پیشی و فضل

<sup>۹</sup> همان ص ۳۹۴

<sup>۱۰</sup> همان ص ۳۹۵

ر میان رفت فراوان سخن از مدحت و ذم...<sup>۱۱</sup>

انسی در چند قرن بعد وزن و قافیه قصیده اخیر اسدی، مناظره گل و شراب را با مطلع زیر برشته نظم کشیده است:

دوش در مجلس احباب گل و مل با هم

میزدندی ز مباحات دم از فخر و کرم<sup>۱۲</sup>

نمونه های دیگر از این قسم شعر را از شعرای دیگر نیز شاهدیم از جمله مناظره گل و سرو از تشبیب یک قصیده مدحیه انوری با مطلع ذیل:

دی گل سرخ و سهی سرو رسیدند به هم

در میان آمدشان گفت و شنیدِ بسیار

گل همی گفت ترا نیست بر من قیمت

سرو می گفت ترا نیست بر من مقدار

<sup>۱۱</sup> همان ص ۳۹۶

<sup>۱۲</sup> همان ص ۳۹۷

گل از او طیره شد و گفت که ای بی معنی  
دم خوبی زنی آخر بکدام استظهار<sup>۱۳</sup>

یا مناظره کلک و تیغ از امیر معزی:

آهن و نی چون پدیدآمد ز صنع کردگار  
در میان کلک و تیغ افتاد جنگ و کارزار  
تیغ گفتا فضل من ز آنست کاندرا شأن من  
گاه وحی آمد و انزلنا الحديد از کردگار  
کلک گفتا آمد اندر شأن من ن و القلم  
هم بر این معنی مر افخر است تاروز شمار<sup>۱۴</sup>

یا گفتگوی خسرو با فرهاد از خسرو و شیرین نظامی:

نخستین بار گفتش کز کجائی؟

بگفت از دار ملک آشنائی

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟

<sup>۱۳</sup> قصاید انوری، قصیده شماره ۸۴ در مدح امیر ناصرالدین قتلغ شاه، برنامه نرم افزار گنجور.

<sup>۱۴</sup> اشعار امیر معزی، قصیده شماره ۱۸، تخلص بمدح سلطان، برنامه نرم افزار گنجور.

بگفت انده خرنده و جان فروشند  
 بگفتا جانفروشی در ادب نیست  
 بگفت از عشقبازان این عجب نیست  
 بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟  
 بگفت از دل تو میگوئی من از جان  
 بگفتا عشق شیرین بر تو چونست؟  
 بگفت از جان شیرینم فزونست<sup>۱۵</sup>

و هم از بوستان سعدی در مناظره شمع و پروانه:

شبی یاد دارم که چشمم نخفت  
 شنیدم که پروانه با شمع گفت  
 که من عاشقم گر بسوزم رواست  
 ترا گریه و سوز یاری چراست  
 بگفت ای هوادار مسکین من  
 برفت انگبین یار شیرین من  
 چو شیرینی از من بدر میرود

<sup>۱۵</sup> خمسه نظامی گنجوی ، خسرو و شیرین، بخش ۵۷، مناظره خسرو با فرهاد، برنامه نرم افزار گنجور.

چو فرهادم آتش به سر می‌رود<sup>۱۶</sup>

یا غزلی معروف از حافظ با این مطلع:  
گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید  
گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید  
گفتم ز مهر ورزان رسم وفا بیاموز  
گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید  
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم  
گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید

شعرای معاصر نیز در این شیوه شعر سروده اند از جمله قطعه زیر از پروین  
اعتصامی در گفتگوی مست و محتسب معروف است:

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت  
مست گفت ای دوست، این پیراهن است افسار نیست  
گفت مستی زان سبب افتان و خیزان میروی  
گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست  
گفت می باید ترا تا خانه قاضی برم

<sup>۱۶</sup> بوستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، مخاطبه شمع و پرانه، ص



گفت رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست

گفت نزدیک است والی را سرا آنجا شویم

گفت والی از کجا در خانه خمار نیست<sup>۱۷</sup>

یا مناظره پروانه و بلبل از سلمان ساوجی:

شبی وقت گل بودم اندر چمن

گل و شمع بودند شب یار من

شنیدم که پروانه با بلبلی

که میکرد از عشق گل غلغلی

همی گفت کاین جور و فریاد چیست

ز بیداد معشوق این داد چیست

زمن عاشقی باید آموختن

که هرگز نمی نالم از سوختن

چو بلبل شنید این بنالید زار

که من تیره روزم توئی بختیار

ترا بخت یاراست و دولت رهی

<sup>۱۷</sup> پروین اعتصامی، دیوان اشعار، مثنویات، تمثیلات و مقطعات، برنامه نرم افزار

که در پای معشوقه جان میدهی  
 بروز من و حال من کس مباد  
 که یارم رود پیش چشمم بباد<sup>۱۸</sup>

جز اینگونه مناظرات که نتیجه نهائی آن از ابتدا معلوم نیست و شاعر در گفتگو از زبان هر یک از طرفین مناظره قویترین دلایل ممکن را اقامه می کند مناظرات دیگری هست که دو طرف مناظره مساوی نیستند و با شیوه ای که شاعر در برتری دادن یک طرف بر طرف دیگر پیش گرفته است محکومیت یک طرف از همان ابتدا قطعی و مسلم بنظر می رسد.

بررسی و نقل این مناظره های ادب فارسی نکات مهمی را از جمله پیوند مناظره با حماسه را آشکار می سازد که بیانگر ویژگی های مناظره در دوران آغاز این فن است.

پیوند مناظره با حماسه

اسدی توسی خود از پیش گامان حماسه سرایی است که رضاقلی خان هدایت توضیحات نادرستی در این باره داده است. "گرشاسب نامه" سروده اسدی توسی، بعد از شاهنامه، دومین اثر بزرگ حماسی از قرن پنجم هجری می باشد. او استاد فردوسی نبوده است و اطلاعات ذکر شده در تذکره ها تطابق تاریخی ندارد و مورد اطمینان نیست.<sup>۱۹</sup> به نظر می رسد که ژرف ساخت مناظره از حماسه اخذ شده است<sup>۲۰</sup> و به همین سبب نخستین

<sup>۱۸</sup> کلیات سلمان ساوجی، ص ۱۲۳

<sup>۱۹</sup> حماسه سرایی در ایران، ص ۸

<sup>۲۰</sup> فرهنگ اصطلاحات ادبی، ذیل مناظره ص ۷۳

حماسه سرایان ایران به فن مناظره توجه داشته‌اند. از این جاست که در مناظره‌ها نوعی مکالمه رزمی و تدافعی را شاهدیم. برای نمونه می‌توان به مناظرهٔ “رستم و اشکبوس کشانی” از شاهنامه فردوسی اشاره کرد. “حماسه‌ها” که همواره با پرسش و پاسخ یا صنعت سوال و جواب همراه هستند به نوعی این عنصر ادبی در مناظره راه می‌یابد به بخشی از مناظره رستم و اشکبوس دقت کنید:

خروشید کای مرد رزم آزمای

هم آوردت آمد مشو با ز جای

کشانی بخندید و خیره بماند

عنان را گران کرد و او را بخواند

بدو گفت خندان که نام تو چیست

تن بی سرت را که خواهد گریست

تهمتن چنین داد پاسخ که نام

چه پرسی کزین پس نبینی تو کام<sup>۲۱</sup>

هرمان اته بر آن است که مناظرات اسدی توسی تاثیر زیادی برآینده شعر فارسی در زمینه مناظره سرایی داشته است. دو مناظره تحت عنوان “قلم و شمشیر” از “فخرالدین” به جا مانده است. در طول این دوران، یعنی از زمان اسدی توسی (متوفی ۴۶۵ هـ) تا زمان فخرالدین که معاصر با ملکشاه سلجوقی (۸۵-۴۶۵ هـ. ۹۲-۱۰۷۲ م.) بود، مناظره رو به تکامل نهاد و گام

<sup>۲۱</sup> شاهنامه فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، رستم و اشکبوس ص ۱۳۴

در راه منظومه‌های داستانی گذاشت. منظومه‌های داستانی نیز از قالب قصیده به سوی مثنوی تحول یافتند<sup>۲۲</sup> از سوی دیگر زبان فارسی نیز با وام گرفتن از زبان‌های عربی و ترکی از توانایی فوق العاده‌ای برخوردار شده بود. اوج این توانایی با ظهور "نظامی گنجوی" آشکار گردید. نظامی گنجوی در کنار انواع فنون شعر از فن مناظره نیز سود جست. اسکندرنامه نظامی (تالیف در ۹-۵۹۷ ه. ۳-۱۲۰۱ م.) دارای مناظره‌ای میان نقاشان رومی و چینی اسکندر و خاقان چین در باب هنر نقاشی و معماری است.

گذشته از نظامی، از دیگر شاعران مناظره‌سرا می‌توان به انوری، اثیرالدین اخیکتی (متوفی ۵۷۰ یا ۵۷۷)، سوزنی سمرقندی (متوفی ۵۶۳) خاقانی و رشیدالدین وطواط اشاره کرد که مناظرات آنها قوی نیست ولی هجو و سایر قالب‌های شعری شان مشهور است<sup>۲۳</sup>. رشد ادبیات عرفانی در دوران مغول، باعث شد تا مناظره را در دل ادبیات عرفانی نیز پیدا کند. یکی از این نمونه‌ها، مناظره پدر و شش پسرش در "الهی نامه" عطار (۶۲۷ ه. ۱۲۳۰ م.) است. فن مناظره در ادبیات عرفانی بالید و رشد فوق العاده‌ای کرد. از نمونه‌های بارز این فن مناظره "آسمان و زمین" است که در منظومه عرفانی "گوی و چوگان" منتسب به عارفی (۸۴۲ ه. ۹-۱۴۳۸ م.) می‌باشد.<sup>۲۴</sup> از منظومه‌های موفق در زمینه فن مناظره، مناظره "تیر و کمان" است. این مناظره در مثنوی "شاه و درویش" سروده هلالی جغتایی بوده است که امیر علی شیرنوی در مجالس النفایس از او یاد می‌کند. وی با سرنوشت بسیار غم‌انگیزی در ۹۳۹ ه. ۳-۱۵۳۲ م. در حمله عبید الله خان ازبک به خراسان کشته می‌شود.<sup>۲۵</sup> او به جهت آن که مهارت

<sup>۲۲</sup> تاریخ ادبیات فارسی، ص ۴۲

<sup>۲۳</sup> واژه نامه شاعری، ص ۳۴۹

<sup>۲۴</sup> تاریخ ادبیات فارسی ص ۴۲

<sup>۲۵</sup> دیوان هلالی، ص ۱۲

خود را در قالب مثنوی نشان دهد، "شاه و درویش" به وزن هفت گنبد نظامی سروده و "صفات العاشقین" را به وزن " خسرو و شیرین " به نظم در آورده است.<sup>۲۶</sup> مناظره "تیر و کمان" در مثنوی "شاه و درویش" پس از وصفی در تعریف کمان بدین صورت شروع می‌شود:

شاه تیری که در کمان پیوست

چون فکندش بر آسمان پیوست

تیر چون دید کز جفای کمان

ماند از دستبوس شاه جهان

بیخود افگند ز آسمان خود را

بر زمین زد همان زمان خود را

خویشتن را بقصد جنگ آراست

بکمان گفت ای کج ناراست

از کجی که بر آتشت دارند

گاه اندر کشا کشت دارند

شرم دار از قد شکسته خویش

وز میان شکسته بسته خویش<sup>۲۷</sup>

<sup>۲۶</sup> همان، ص ۲۲

<sup>۲۷</sup> همان، ص ۳۱

همان گونه که از این مناظره هلالی بر می آید، فن مناظره از زمان اسدی توسی تا هلالی جغتایی از مضامین فلسفی به سوی مضامین طبیعی و مصنوعی حرکت کرده و از این نظر همراه با تحول اوضاع فکری شعر فارسی تغییر پیدا کرده است. شاید بتوان گفت که شعر از اوج خردگرایی خود رو به سوی عرفانی و توده‌ای شدن نهاد و از فلسفه به سوی عرفان حرکت کرد و به نزد توده مردم آمد.

با این حال هنوز فن مناظره دارای خاصیت و دیالکتیک خود می‌باشد لذا در این دوران منظومه "گلشن لطافت" منسوب به شاعری به نام انشاء (۹۸۰ ه. ۱۵۷۲ م.) تالیف یافته است. این مناظره بین "خرد" و "توانگری" و "بخت" می‌باشد. پیروز این مناظره "خرد" است. از دیگر مناظرات این عصر، مثنوی "مخزن معنی" است. عناصر این مناظره شامل "شمشیر" و "قلم" است که کنایه‌ای از "قدرت" و "خرد" هستند. این اثر سروده خواجه مسعود قمی، معاصر امیر علی شیر نوایی است. تنها یک نسخه خطی از این اثر در کتابخانه بودلین موجود است<sup>۲۸</sup> شاید بتوان گفت که از این پس مناظره از درون مثنوی‌ها، داستان‌ها بیرون می‌آید و استقلال خود را باز می‌یابد، چرا که شاهد ظهور مناظرات مستقلی هستیم، همانند مناظره "گوی و چوگان" اثر طالب جاجرمی (متوفی ۸۵۴ ه. ۱۴۵۰ م.) و "ماه و خورشید" خواجه مسعود قمی؛ مناظره "گرما و سرما" - نسخه منحصر به فرد در ایندیا افسیس؛ "بدوی و حضری"، "ابراهیم و پدرش آذر بت تراش" - نسخه کتابخانه بودلین؛ "زبان و دهان" - در کتابخانه بودلین - و "تریاک و تنباکو" - در موزه بریتانیا - نیز مناظرات مستقلی هستند.

<sup>۲۸</sup> تاریخ ادبیات فارسی، ص ۴۳. از خواجه مسعود قمی آثار دیگری در دست است همانند لیلی و مجنون، شمس و قمر که در تهران توسط انتشارات فردوس چاپ شده اند.

این تکامل و استقلال مناظره باعث شد تا مناظره از شعر به سوی نثر هم راه یابد. بعید نیست که در این حرکت از شعر به سوی نثر مسجع، زبان عربی نیز موثر بوده باشد. نمونه برجسته این حرکت "مقامات حمیدی" تالیف حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی است که تحت تاثیر ادبیات عرب می باشد. از این پس در تاریخ تکامل مناظره، رابطه تنگاتنگی با "مقامات نویسی" پدید می آید که در این باره به طور مختصر و مرتبط با مناظره بحث کوتاهی خواهیم داشت.

#### مناظره و مقامه نویسی

"فن مقامه نویسی" در ادبیات فارسی تحت تاثیر ادبیات عرب رشد زیادی کرد. ادبیات عرب از دوران پیش از اسلام با این فن آشنایی داشت؛ در اواخر قرن چهارم هجری، این فن از فن قصص جدا شده و به وسیله بدیع الزمان همدانی به استقلال ادبی رسید<sup>۲۹</sup> مقامه نویسی نوع خاص از نثر نویسی است، بدین ترتیب که خطیب یا دبیر، روایات یا داستان هایی را در عبارات مسجع و مقفی و آهنگ دار برای جمعی خوانده یا می نگارد. فایده این فن در تمرین انشاء نویسی و توانایی در نثر نویسی است<sup>۳۰</sup> رپکا بر آن است: "مقامات، محصولات صناعات بدیعی وسیع و عالیتری است و عبارت از نثری مسجع، آمیخته با ادبیات به معنای واقعی هنر برای هنر و متضمن داستان های کوتاه پُر از ماجرای معرکه گیری های آواره و با قریحه است. آواره هایی که باز پسین هنرپیشه های کم ارج کلاسیک بشمارند"<sup>۳۱</sup>. در فن مقامه نویسی معنا و مضمون غالب نیست بلکه خطیب تاکید بر روی قدرت زبانی و صنایع لفظی خویش دارد. از این نظر نوعی رقابت میان مقامه نویسان وجود دارد تا هر چه بیشتر از صنایع لفظی استفاده کنند. این

<sup>۲۹</sup> مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر مقامات عربی در آن ص ۲۲

<sup>۳۰</sup> فن نثر ص ۱۳ و مقدمه مقامات حمیدی، ص ۵-۶

<sup>۳۱</sup> تاریخ ادبیات، ترجمه عیسی شهابی، ص ۳۸۱

رقابت گاه به صورت مناظره‌هایی میان دو کس یا دو فن یا دو چیز بالا می‌گیرد تا چیرگی یکی بر دیگری به وسیله قدرت بیان و آرایش سخن اثبات گردد. یکی از بهترین این نمونه‌ها از آن حریری (متوفی ۵۱۶) است که مقامات خود را در سال ۴۹۵ آغاز کرد و به سال ۵۰۴ه. به پایان رسانید<sup>۳۲</sup> شاخص عمده نثر دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، موازنه، سجع، تکلف و صنایع لفظی است. نثر مسجع در این برهه از تاریخ ادبی ایران را به پای سخن منظوم ترقی می‌کند.<sup>۳۳</sup>

قاضی حمیدالدین بلخی در پرداختن مقامات خود، دنباله‌رو و مقلد بدیع الزمان و حریری بود ولی نوع آوری‌های خاص خود را نیز ارائه می‌کند. قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمود بلخی (متوفی ۵۵۹) در سال ۵۵۱ هجری مقامات خود را در ۲۴ مقامه به رشته تحریر درمی‌آورد. در این مقامات، چند مناظره نیز وجود دارد که جای تامل دارد. یکی از این مناظرات میان “سنی و ملحد” و دیگری مناظره “طیب و منجم” است<sup>۳۴</sup> این هر دو مناظره نیز همانند مناظرات دوران اولیه دارای مضامین فلسفی، دینی و علمی می‌باشند. جریان تفکر فلسفی و علمی در روند تاریخ اندیشه در مناظرات منعکس می‌گردد. در یک داستان تمثیلی تألیف صابن الدین علی ترکه اصفهانی (متوفی در ۸۳۵ه. ۱۴۳۲ م.) پنج مناظره “عقل و عشق”، “عقل و جنون”، “جنون و خیال”، “سامعه و باصره”، “عاشق و معشوق”<sup>۳۵</sup> بیانگر اوج تکامل مناظره در نثر و نظم می‌باشد. بدین ترتیب شاهدیم که چگونه فن مناظره در راه تکامل خود به استقلال می‌رسد و سرانجام این فن توسط زنگی بخاری به اوج کمال دست می‌رسد.

<sup>۳۲</sup> فن نثر، ص ۵۶۴

<sup>۳۳</sup> مقدمه مقامات حمیدی، ص ۱۰

<sup>۳۴</sup> همان، ص ۹۳-۱۷۹

<sup>۳۵</sup> تاریخ ادبیات، ص ۴۴



### جایگاه زنگی بخاری و اوج استقلال و تکامل مناظره در نظم و نثر

کارآمدی فن مناظره در نظم و نثر باعث شد تا این فن هر چه بیشتر مورد توجه شاعران و نویسندگان قرار گیرد. از سوی دیگر توانایی فن مناظره در بیان مسائل جدی انگیزه می‌گردید تا علما و دانشمندان و فلاسفه نیز از این فن به عنوان یک ابزار و روش علمی بهره مند گردند.<sup>۳۶</sup> از آن روی فلاسفه‌ای همانند صاین الدین ترکه اصفهانی که می‌کوشیدند فلسفه و عرفان را بیان کنند، از آن سود جستند. پیشینه بهره بردن و بکارگیری از ادبیات نظم و نثر برای بیان مضامین فلسفی به طور نمادین و سمبولیک از جانداران و حیوانات و اشیاء به هندوستان باز می‌گردد که نمونه بارز آن «کلیله و دمنه» است. این اسلوب با فن مناظره نیز آمیخته گردید و کارآمدی نظم و نثر را برای بیان افکار پیچیده‌ی فلسفی دو چندان کرد.<sup>۳۷</sup>

محمد بن محمود بن محمد زنگی بخاری این روش را تکامل بخشید و از آن بطور گسترده‌ای استفاده کرد. از این نویسنده توانا چندین رساله ادبی، فلسفی آمیخته به فن مناظره در دست است که به معرفی هر یک از آنها می‌پردازیم. مجموعه این آثار مستقل، بیانگر آن است که محمد زنگی را می‌توان «پدر مناظره نویسی» بعد از «آغازگری مناظرات اسدی» نامید.

<sup>۳۶</sup> البته مناظراتی هم بین شهرها به صورت منثور در دست است. نظیر مناظره «بغداد و اصفهان»، مناظره «چشم و دارو» و «زلف و شانه» که ادبی و پزشکی بومی هستند. اته، همان، ص ۴۴

<sup>۳۷</sup> درباره کلیله و دمنه، از ص ۲۰ تا ۷۰

## بستان العقول فی ترجمان المنقول

این رساله ترجمه آراسته‌ای از رساله حیوانات است که به وسیله اخوان الصفا نوشته شده است. تاثیر کلیله و دمنه در آن کاملاً هویدا است. در این رساله شاهد مناظرات بین حیوانات در زمینه‌های گوناگون اخلاق، فلسفه، سیاست، تاریخ و لطایف ادبی هستیم.

زنگی بخاری، آگاهانه از این روش ترکیبی خود سخن می‌گوید و آن را برتر از روش اخوان الصفا و کلیله و دمنه می‌داند. او به طور گسترده‌ای از توانایی استعاره‌ای مناظره استفاده می‌کند<sup>۳۸</sup> که جایگاه ویژه و منحصر به فردی در فن مناظره به او می‌بخشد. اگر اسدی توسی از بنیان گذاران مناظره است، می‌توان گفت که زنگی بخاری از تکمیل کنندگان و اعتلا دهندگان فن مناظره محسوب می‌شود.

ایرج افشار برآن است که این رسالات در تاریخ ۷۱۳ ه کتابت و نسخه نویسی شده است و ترجمه آن پیش از ۷۰۳ ه بوده که در سال وفات غازان خان آغاز شده بود<sup>۳۹</sup> مصحح رسالات معتقد است: “یکنواختی سبک و سیاق نگارش و تمایلی که به مقامه نویسی و مناظره نویسی و مناظره پردازی در همه این رساله‌ها هست واز جمله آنچه در خطبه “ بستان العقول ” گفته است آن را به مناسبت در برداشتن “ مناظره حیوانات ” در خود ترجمه دانسته است.<sup>۴۰</sup>

برای این پژوهشگر جالب توجه بود که این نسخه ۱۸۰ ورقی در سرزمین عثمانی بوده و چند یادداشت ترکی در آن هست که نشان می‌دهد

<sup>۳۸</sup> بستان العقول فی ترجمان المنقول، به کوشش ایرج افشار و محمد تقی دانش

پژوه صص ۲۷-۳۹-۷۱-۱۲۷

<sup>۳۹</sup> مقدمه زنگی نامه، ص ۸ و متن بستان العقول، ص ۲۲-۲۸

<sup>۴۰</sup> همان، ص ۸ مقدمه

در دوره سلجوقی و عثمانی فن مناظره در ترکیه رواج کامل داشته است که در فصل دیگری به تفصیل به این مهم خواهیم پرداخت.

### مناظره گل و مل

این مناظره را زنگی برای یکی از شاگردانش نوشته است. در این مناظره تاثیر آموزشی و تعلیمی کلیله و دمنه آشکار است، همچنین نقل قول های عرفانی از خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابو یوسف همدانی و سعد الدین حمویی در آن وجود دارد.

این مناظره در ردیف سایر مناظرات دیگر همانند "الورد و بنت الکرّم" ابن سعد ترمزی ( ۵۷۵هـ ) به زبان فارسی می باشد. به نوشته ایرج افشار، میان این دو مناظره ارتباط مضمونی و فضایی و شباهت های لفظی وجود دارد.<sup>۴۱</sup>

### مناظره مویزاب و فقاع عجمیان

این رساله در دوره غازان خان مغول و در حمله ای امیر آدینه بر بغداد ( ۶۹۷-۷۰۹ ) در این شهر سروده و به او تقدیم شده است. در این مناظره مفاخره و فقاع شهر بغداد که زنگی در آن می زیسته است مطرح می شود. آغاز رساله در تعریف دارالملک ایران در دوره غازان خان یعنی تبریز می باشد.

### مقامه بیست و چهارم مقامات حمیدی

این مقامه، مناظره ای است از شهر بغداد و اماکن مهمی همانند مدرسه نظامیه، رودهای دجله و فرات، اوقاف مستنصریه، "جمریان و حرفوشان" زیبای بغداد که بایستی از سعدی آغاز شود.

<sup>۴۱</sup> همان، ص ۱۲ مقدمه

محمد زنگی، این رساله را برای مجیرالاسلام والمسلمین جاجر می نگاشته که به درستی هویت تاریخی او مشخص نیست. زنگی با این مقامه، مقامه‌ای بر بیست و سه گانه قاضی حمیدالدین بلخی (نگاشته ۵۵۱هـ یعنی مقامات حمیدی) افزوده و آن را "بیست و چهارگانه" کرده است. هدف او آن بود که این مقامات با ۲۴ فلک اعظم دلالت و رقابت و پهلوزند. بدین وسیله از رمز و راز جادوی ۲۴ مقامه و ۲۴ فلک خوش یمنی و شناس اعداد برخوردار گردد.

### مناظره چشم و دل

نام دیگر این مناظره زیبای زنگی، "مذاکره دل و غمخوار و چشم عیّار" است. زنگی، این رساله را به درخواست دوستی به نام امیر شمس الدین محمد الترخانی ساخته است. این مناظره، اشعاری از مولانا و سعدی را به تضمین دارد.

کارنامه زنگی بخاری در زمینه مناظره سرایی و گسترش این غنی است. همچنین او آثاری نیز در زمینه ادبیات داستانی به سبک کلیله و دمنه دارد که در ترکیه می‌باشند. مجموعه این آثار فراوان بیانگر توانایی ادبی و هنری و ذوق و قریحه زنگی است. متأسفانه درباره زندگی این شاعر و نویسنده توانا اطلاعات زیادی در دست نیست. به احتمال زیاد، مدتی در شهر بغداد می‌زیسته و در دوره ایلخانان و عصر غازان خان در قید حیات بوده است. وی با بزرگان عصر از جمله وزرا و امراء دوستی و معاشرت داشته که رسائل خود را به آنها تقدیم کرده است. از اشعار تضمین شده و گنجینه لغات آثار او معلوم است که بر ادبیات فارسی چیرگی و آشنایی خاصی داشته است. در مجموعه می‌توان زنگی را از اعتلا دهندگان فن مناظره به شمار آورد که در تاریخ این فن جایگاه مخصوصی را به خود اختصاص می‌دهد. زنگی نظم و نثر را در فن مناظره به خوبی ترکیب می‌کند و مضامین جغرافیایی، مذهبی و فلسفی را با آن درمی‌آمیزد.

## هجو و مناظره

از بررسی مناظره‌های معرفی شده مشخص می‌گردد که تا دوران مغول هنوز هجو به طور جدی و مستقل وارد مناظره نشده است؛ از این دوران است که با رشد هجو نویسی، فن مناظره کارآیی فوق‌العاده خود را در هجو نویسی نشان می‌دهد و این دو فن نیز با یکدیگر ترکیب می‌شوند. خاصیت ذاتی هجو یا هجا "hajv" به معنی سرزنش مذمت و نکوهش و غیر در حالت تضاد معنایی با تعریف و تمجید و ستایش قرار دارد که نوعی دیالکتیک مناظره‌ای را ناخودآگاه پدید می‌آورد. از دیدگاه ادیبان "ذم" در مقابل "مدح" است؛ هر چند که ذم در مورد غیر جانداران کاربرد دارد اما منافاتی با مناظره پیدا نمی‌کند؛ به نوعی هجو و ذم مترادفند. اصطلاح "هزل" نیز در ارتباط با هجو به کار می‌رود همچون: هجو هزل آمیز.

"هجو هزل آمیز" سخنی است که در آن هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که گفتن آنها در زبان جامعه و محیط زندگی رسمی و در حوزه قراردادهای اجتماعی، همچون الفاظ حرام یا "تابو" باشند. در ادبیات فارسی و ترکی مرکز آن بیشتر چیزهای مربوط به مسائل جنسی است یا در تعریفی کلی‌تر سخن خنده‌آوری به نظم و نثر، رکیک یا غیر رکیک است که به قصد شوخی و انبساط خاطر گفته می‌شود و در مقابل جدّ یا سخن جدی قرار دارد. محاجات هجویه‌های شاعران با یکدیگر است<sup>۴۲</sup> اگر این نظر برخی از پژوهشگران را بپذیریم که هجو در ابتدا یک سخن جادویی، افسون و نفرین و تابویی آیین‌ها و آداب مذهبی بوده است که خطاب به اشخاص جاندار یا بی جان سروده می‌شد و نیروی جادویی سخن در جنگ‌ها بر علیه دشمن به کار می‌آمد که سپس به رجز خوانی در جنگ‌ها برای کوبیدن دشمن و تضعیف روحیه او قرار گرفت؛ و چونین بود که میان هجو و جنگ ارتباطی پیدا می‌شد که واکنش جنگ را

<sup>۴۲</sup> هجو، دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۴۳۴

“تهاجمی” نام می‌داد،<sup>۴۳</sup> شاید بتوان گفت که این دوران پیدایش هجو در تاریخ ادبی انسان است. باری، به نوعی از همان ابتدا میان “هجو جنگی” و “نظیره گویی” نوعی ارتباط تنگاتنگ مضمونی – کاربردی پدیدار می‌شود. در طول تاریخ هر دو نوع ادبی، گاه شاهد نزدیکی آنها به همدیگر و گاه دور شدن و استقلال هر یک را هستیم.<sup>۴۴</sup> در اینجا قصد آن نداریم که تاریخ هجو نویسی در ادبیات فارسی را بنویسیم بلکه بر آن هستیم تا کاربردها و هم‌سوئی‌های نظیره و هجو را مشخص سازیم. از این دیدگاه با توجه به انگیزه‌های شعرا به هجو می‌نگریم نه از دیدگاه تاریخی؛ البته همین انگیزه‌ها نیز به نوعی تغییر کرده و دوره‌های گوناگون تاریخ هجوسرایی را شکل داده است که البته مورد پژوهش قرار گرفته است. به طور عمده چهار انگیزه در طول تاریخ هجوسرایی وجود دارد:

(۱) آزردهی‌های شخصی مثل هجو محمود غزنوی به وسیله فردوسی

(۲) مشاجرات قلمی مثل هجو سنائی توسط سوزنی.

(۳) ناامید شدن از دریافت صلح به این معنی که وقتی شاعری از عطای ممدوح (مدیحه) مایوس می‌شود، نخست او را ضمن قطعه‌ای به هجا تهدید می‌کرد و اگر زیر بار نمی‌رفت، زبان به هجوش می‌گشود.

(۴) گاه موجبی، برای هجو جز اقتضای طبیعت شاعر نبوده است، چنانکه انوری به زبانی بس رکیک زن خود را هجو کرده است.<sup>۴۵</sup>

این چهار انگیزه ویژگی ادبیات کلاسیک فارسی است و هنوز در آن انگیزه‌های سیاسی – اجتماعی به نوع انقلابی و اصلاح طلبانه دوران

<sup>۴۳</sup> همان، ص ۱۴۳۴

<sup>۴۴</sup> مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، ص ۱۳

<sup>۴۵</sup> فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۵۳۵

مشروطه راه نیافته است. مسلماً این انگیزه، موضوع اصلی این تحقیق است. پیش از آن که به موضوع اصلی پژوهش بپردازیم که در فصول آینده به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت باید این سوال را مطرح سازیم که از چه زمانی انگیزه‌های اجتماعی وارد دو نوع ادبی "هجو و نظیره" گردید؟

### پیدایش انگیزه‌های اجتماعی - سیاسی در هجو و مناظره

هجو حتی در همان چهار انگیزه مورد نظر در ادبیات کلاسیک بطور کلی بیانگر احوالات اجتماعی بود اما انگیزه‌ای مستقل، اصلاح گر و انقلابی را بطور آگاهانه به صورت یک فن مستقل پی گیری نمی‌کرد. هجو اجتماعی به طور پنهانی نه مستقل، از همان ابتدا شعر فارسی هویداست اما هجو تند اجتماعی در اشعار سنایی غزنوی بالا می‌گیرد و آغازی می‌شود.<sup>۴۶</sup> در ادامه انتقادات شدیدتر حافظ و عبید زاکانی که در اوج هجو گوئی انتقادی - اجتماعی متمایل به سیاسی شدن دارند.

بطور کلی سنایی را می‌توان آغازگر شعر اجتماعی فارسی دانست. البته نه تنها در شعر بلکه سایر جنبه‌های شخصیت سنایی از دیدگاه انتقادی و اجتماعی جالب توجه است.

دکتر شفیعی کدکنی می‌گوید: "همه نوع معنی و مضمون را می‌توان در شعر سنایی غزنوی یافت، از نقد کار بعضی از علمای دین و زاهدان ظاهر پرست، صوفیان دکان دار تا بازاریان و ترازوداران دُزد تا پادشاهان و وزیران و سپاهیان و همه عناصر جامعه. باری، همین انتقاد تند و تیز، در آینده غزل شعر فارسی، حافظ را پدید آورد و در عرفان عاشقانه در شعر مولوی و در پند و اندرز و حکمت، اشعار سعدی را می‌خوانیم."<sup>۴۷</sup> پس به نوعی می‌توان گفت؛ سنایی غزنوی نوعی پیش رویی در ایجاد

<sup>۴۶</sup> سیمای جامعه در آثار سنایی، ص ۱۷-۱۴

<sup>۴۷</sup> زمینه اجتماعی شعر فارسی، ص ۵۴

اساسی ترین اندیشه‌های اجتماعی و فکری ادب پارسی داشته است. از این دست اشعار سنایی باید به این سروده او اشاره کرد:

مرد هوشیار در این عهد، کم است

ور کسی هست، به دین متهم است

و آن که را هست ز حکمت رقمی

خونش، از بیم، چو شاخ بقم است

هر کجا جاه، در آنجا چه است

هر کجا سیم، در آن سیم، سم است<sup>۴۸</sup>

سنایی علاوه بر مضامین عرفانی که در اشعارش می‌گنجانده، از هزل و تعلیم نیز غافل نیست. در اشعار سنایی گونه‌ای هجو و انتقاد، به خصوص انتقاد از مردم دیده می‌شود و طرف مقابل اشعار مردم کوچه بازارند که به باد انتقاد گرفته می‌شوند. همانند این شعر:

خانه خریدی و مُلک، باغ نهادی اساس

مُلک به مال ربا، خانه به سود غله

مال یتیمان خوری، پس چله داری کنی

راه مزن بر یتیم، دست بدار از چله

گر بخوری شکر کن، ور نخوری صبر کن

پس مکن از کردگار، از پی روزی گله<sup>۴۹</sup>

<sup>۴۸</sup> سیمای جامعه در آثار سنایی ص ۲۱



بدین ترتیب می‌توان گفت که جدایی عرفان عاشقانه از عرفان عابدانه و انتقادات عرفان عاشقانه با شطحیات عرفانی از دین و قدرت دینی در پیوند با سیاست بود که زمینه‌های ظهور شعر اجتماعی در زبان فارسی را پدید آورد. شاید از دیدگاه عرفانی، مولانا، از پی سنایی و عطار می‌آید<sup>۵۰</sup> اما از دیدگاه اجتماعی به نوعی شعر اجتماعی - انتقادی حافظ و عبید زاکانی نیز از پی سنایی و عطار می‌آیند. عطار به وسیله شخصیت‌هایی همانند "عقلای مجانین" انتقادات تندی از شرایط اجتماعی - سیاسی حاکم می‌نماید که مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. سرانجام عبید زاکانی ۵۱ حافظ<sup>۵۲</sup> در اوج شعر اجتماعی - انتقادی هجوسرای کلاسیک قرار می‌گیرند که پرداختن به ویژگی‌های شعر اجتماعی و انتقادی و هجوی آنها در این رساله موضوع تحقیق نیست و مورد کنکاش بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است<sup>۵۳</sup> بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که انگیزه اصلی پیدایش هجوگویی را باید در دگردیسی‌های ائدولوژیک عارفان گسیخته از عرفان عابدانه و زاهدانه جستجو کرد.

هرچه عرصه پیوند دین، سیاست و عرفان تنگ تر می‌شد، رفته رفته شعر هجو و شاعران هجوگو نیز بیشتر می‌شدند. دوران صفویه که اوج

<sup>۴۹</sup> همان، ص ۲۳ و هم چونین بنگرید به شعر و شاعران ایرانی، ص ۶۲

<sup>۵۰</sup> شمس تبریزی در مقالات خود انبوهی از انتقادات تند اجتماعی را دارد. بنگرید به مقالات شمس محمد علی موحد.

شمس تبریزی، ص ۸۳-۷۲-۳۹ عرفان از طریق جریان‌های فکری هماننده قلندریه، حکومت ها و اوضاع اجتماعی را به شدت مورد نقد قرار می دهد. شفیع کدکنی؛

قلندریه، دیگر دیسی های یک ایدئولوژی، ص ۸۹-۲۱

<sup>۵۱</sup> عبید زاکانی، ص ۱۲۱-۱۵

<sup>۵۲</sup> طنز حافظ، ص ۳۶ و تک درخت یاد نامه ، ص ۱۱۳

پیوند طریقت، شریعت و سیاست است؛ باعث فرار شاعران به سوی امپراتوری‌های عثمانی و مغولان هند می‌گردد، شاهد ظهور هجوسراهایی چون حکیم شفایی اصفهانی (۱۰۳۷ ق) است. در این دوره از سلیم تهرانی (۱۰۵۷) طالب املی (۱۰۳۶)، صائب و بسیاری دیگر می‌توان نام برد که از این شرایط اجتماعی انتقادات بسیار تندی دارند. سرانجام این میراث غنی به سده‌های دوازدهم تا چهاردهم رسید که نام‌های پرآوازه‌ای همانند شهاب ترشیزی (۱۲۱۵ ق)، یغمای جندقی (۱۲۷۶ ق)، قآنی (۱۲۲۳ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۰) و ایرج میرزا (۱۲۹۱-۱۳۴۳ ق)، ملک الشعراء بهار (۱۳۳۰ ش) فرخی یزدی (۱۳۱۸ ش) و عارف قزوینی (۱۳۱۲ ش) را پروراند که هم در نظیره‌سرایی و هم در هجوگویی یگانه دوران بوده‌اند. در این پژوهش به برخی از این بزرگان هجو و نظیره خواهیم پرداخت و از تغییرات حاصل شده در این دو فن سخن خواهیم گفت.

### سیر تحول هجو و مناظره در ادبیات ترکی

تاریخ ترکیه امروز در آناتولی با ورود سلجوقیان به ترکیه آغاز می‌شود. آلب ارسلان در سال ۴۶۳ هجری در جنگ ملازگرد، رومانوس دیو جانس، قیصر روم شرقی را شکست داد و راه را برای ورود ترکان ایرانی به آسیای صغیر هموار ساخت<sup>۵۴</sup>. سلجوقیان که بر حکومت‌های محلی غلبه کردند، همان سیاست ادب پروری را ادامه دادند. عزالدین قلچ ارسلان (۵۵۱ - ۵۸۴) دولت سلجوقی روم را استحکام بخشید و قونیه را پایتخت فرهنگی - سیاسی خود نمود. او در اواخر عمرش قلمرو دولت خود را میان یازده شاهزاده‌اش تقسیم کرد<sup>۵۵</sup> هر یازده شاهزاده‌نشین علاقمند به زبان و ادب فارسی بودند. آنها شاعران را به شاهنامه‌سرایی تشویق می‌کردند و در

<sup>۵۴</sup> در مدارس ترکیه بر این بخش از تاریخ ترکیه تأکید زیادی می‌گردد. نگاه کنید به.

Muzaffer Taşyürek, **Tarih Dersleri**, s. 191 - 208

<sup>۵۵</sup> زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی، ص ۴۱.

این دوره بار دیگر داستان‌های حماسی ایران از نو بازیافت و تدوین گشت<sup>۵۶</sup> جملگی شاهان سلجوقی روم علاقمند به شعر فارسی بودند و قصاید و مثنوی‌هایی از آنها به جا مانده است. این روند در دوره عثمانی نیز ادامه داشته و بسیاری از پادشاهان عثمانی به فارسی شعر می‌گفتند.

با فتح استانبول، پایتخت عثمانی از " ادرنه " به قسطنطنیه انتقال یافت. فی الواقع مرکز اداری، ادبی و فرهنگی و سیاسی نیز تغییر مکان یافت. سلطان محمد فاتح از دوستداران زبان و ادبیات فارسی بود و به هنگام فتح استانبول این بیت فارسی را گفت:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب

پرده داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت<sup>۵۷</sup>

عثمانیان در برابر فرهنگ بیزانس، از فرهنگ ایرانی ساسانی، سامانی و غزنوی و سلجوقی استفاده کردند و در دربارهای بیزانس عید نوروز و شاهنامه خوانی را رواج دادند. شاهنامه خوانی در دوره سلطان سلیمان قانونی به اوج خود رسید که در این باره بحث‌های زیادی شده است. حمایت دربار عثمانی از زبان و ادب فارسی باعث شد که دوباره بسیاری از شاعران ایرانی جلب این دربار گردند. معروفترین شاعر دربار سلطان محمد فاتح، حامدی اصفهانی است که به مدت بیست سال مداح و ندیم سلطان بود. حامدی که متولد اصفهان بود، در جوانی این شهر را ترک کرده و پس از سی سال گشت و گذار و کسب تجربه در سال ۸۵۶ در بورسا به خدمت سلطان محمد فاتح درآمد. بعدها یکی از پسرهای

<sup>۵۶</sup> تاثیر شاهنامه در ادبیات ترک، ص ۱۶۵.

<sup>۵۷</sup> احتمالاً این بیت از عبدالکریم کشمیری یا انوری است. ریاحی، زبان و ادبیات

فارسی در قلمروی عثمانی ص ۱۴۴

حامدی شاهنامه را به ترکی ترجمه کرد و به سلطان سلیم اهدا نمود<sup>۵۸</sup> حامدی آثاری همانند گل صد برگ، خمسه منثوری به نام پنج برگ و مثنوی‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون را سروده است. وی سرانجام مورد غضب سلطان محمد قرار گرفت و در سال ۸۸۱ به عنوان متولی تربت مراداول، مجبور به اقامت در بورسا شد<sup>۵۹</sup> شاعر معروف دیگر دوره سلطان محمد فاتح، قبولی می‌باشد. محل تولد او مشخص نیست، مدتی را در شروان، به خدمت فرخ یسار [۸۶۷ - ۹۰۶] از حکام شروان بود و پیش از سال ۸۷۷ به روم رفت و در استانبول به خدمت فاتح درآمد. شعر قبولی نسبت به شعر حامدی از نظر ادبی پخته‌تر و مقبول‌تر است. نهضت ادبی این دوران منحصر به نظم نبود و در زمینه نثر نیز پیشرفت‌های قابل توجهی بوجود آمد. آثاری که به نثر نوشته شد در زمینه‌های گوناگون ادبی، تاریخی و علوم و فنون بود<sup>۶۰</sup> از معروفترین این آثار که می‌توان نام برد؛ بهجه التواریخ احمد رومی (در گذشته ۸۹۴)، منهج الرشاد، انیس العارفین از شکر الله رومی که در زمینه عرفان است و آثار ریاضی دان معروف "ملا علی قوشچی" که در سال ۸۷۹ وفات یافت، در زمینه علوم و فنون بسیار قابل توجه است.<sup>۶۱</sup>

از دیدگاه تاریخ ادبیات نویسان سه دوره برای زبان و ادبیات عثمانی می‌توان برشمرد:

(۱) ادبیات صوفیانه ← اوزان‌ها، عاشق‌ها

(۲) ادبیات دیوانی ← زبان درباری و دولتی و ادبی رایج

<sup>۵۸</sup> همان، ص ۱۵۱-۱۵۰

<sup>۵۹</sup> زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی ص ۱۵۱

<sup>۶۰</sup> عناصر فرهنگ و ادب ایرانی در شعر عثمانی، ص ۳۷-۳۶

<sup>۶۱</sup> زبان و ادبیات فارسی در قلمروی عثمانی ص ۱۶۱ - ۱۶۰

۳) ادبیات خلقی (مردمی یا ← زبان حال مردم و طبقه دیگر اندیشی)

ادبیات عرفانی آناتولی، تحت تأثیر ادبیات عرفانی خراسان بود و صوفیان ترک خراسانی همانند حاج بکتاش ولی، یونس امره، احمد یسوی (پیر ترکستان) آثار زیادی به زبان ترکی آمیخته به فارسی دارند<sup>۶۲</sup> نهضت حروفیه در دوره تیموریان در آناتولی رشد زیادی کرد و آثار ترکی نسیمی نیز در آنجا رواج یافت. سلطان ولد پسر مولوی، مؤسس طریقت مولویه در آناتولی نیز کتاب‌هایی همانند "ابتدائنامه" و "زباب نامه" را به زبان ترکی نوشته است و بسیاری دیگر که از بحث ما به دور است. ادبیات مردمی نیز داستان‌هایی همانند سید بطلال غازی، دانشمند احمد غازی ( بطلال نامه و دانشمند نامه) و لطیفه‌های خواجه نصیرالدین را دهان به دهان نقل می‌کردند<sup>۶۳</sup>. در این بین ادبیات دیوانی، تحت تأثیر فوق العاده زبان و ادب فارسی بود. ادبیات دیوانی، مرحله مهمی از تاریخ ادبیات عثمانی است که در عصر تنظیمات و مشروطه محل نقد و بررسی قرار گرفت. در اینجا به بررسی مختصر آن خواهیم پرداخت.

### الف) ادبیات دیوانی و تأثیر زبان فارسی؛ سرآغاز مناظره و هجو در جمال و کمال

عثمانی‌ها جهت رفع نیازهای مذهبی و اداری و ادبی خود از زبان‌های گوناگون به خصوص عربی و فارسی کمک گسترده‌ای گرفتند اما زبان مادری خود را در آن دخالت داده که در ادبیات و بخصوص در شعر، "ادبیات دیوانی" نام گرفت. شاعران ادبیات دیوانی کوشیدند، نظیره‌هایی برای شاهکارهای زبان فارسی و ادبی پدید آورند؛ البته این نظیره‌ها سر

<sup>۶۲</sup> صوفیان نخستین ادبیات ترک، ص ۴۷، ۱۶۵، ۳۰۵

<sup>۶۳</sup> Özkan, İsa, Nasreddin Hoca s. 17 -39

رقابت و مخالفت نداشت بلکه از سر کمال و جمال سروده می‌شد. برخی از این نظیره عبارتند از:

- (۱) شیخی نظیره ای بر خسرو شیرین سرود
- (۲) فضولی برای لیلی و مجنون
- (۳) عطایی در برابر هفت پیکر<sup>۶۴</sup>
- (۴) چلبی مثنوی نقش خیال را نظیره مخزن الاسرار سرود.

بسیاری از نویسندگان ترک، نظیره‌هایی در مقابل آثار ادبی عرفانی و غنایی بوجود آوردند که باعث غنی شدن ادبیات دیوانی گردید. شعر دیوانی که نظیره گویی‌هایی در مقابل شاهکارهای ادبی داشت با خصوصیات منحصر به فرد ادبیات ترکی همراه شد. این ویژگی‌ها شامل شکل خاص<sup>۶۴</sup> صور خیال، طبیعت آناتولی، شهر استانبول، آداب و رسوم روستایی، قطعه-های محلی، قصه‌های کهن، موسیقی و سرانجام فکاهی و طنز و انتقاد به شیوه ترکی بود.

شعر دیوانی در تاریخ ادبیات ترک پنج دوره را در خود دارد:

- (۱) دوره تاسیس (۱۲۵۰-۱۴۵۱ م.) از آغاز تا پایان سلطنت محمد فاتح ادامه دارد و شاعران معروف این دوره "دهانی، نسیمی و شیخی" می‌باشند.
- (۲) دوره گذر (۱۴۵۱-۱۵۱۲ م.) که از سلطنت محمود دوم تا سلطنت بایزید دوم ادامه دارد و نمایندگان آن "احمد پاشا و نجاتی" هستند.
- (۳) دوره کلاسیک (۱۵۱۲-۱۶۰۳ م.) که از سلطنت سلیم اول تا سلطنت احمد اول ادامه دارد و شاعران بزرگی همانند "فضولی و خیالی" نمایندگان این دوره اند.

<sup>۶۴</sup> تعامل زبان و ادبیات فارسی ص ۳۵-۳۴

۴) دوره سبک هندی (۱۶۰۳ - ۱۶۸۷ م.) دوره های احمد اول، مراد چهارم و محمد چهارم را دربرمی گیرد و شاعران معروف آن، "نفعی و نشاطی" هستند.

۵) دوره محلی شدن (۱۶۸۷ - ۱۸۳۹ م.) که تا آغاز دوره "تنظیمات" ادامه دارد و "ندیم، نابی و شیخ غالب" از مشهورترین های این دوره می باشند.

این شاعران در غزل و قصیده از اعراب تقلید می کردند و در مثنوی و رباعی دنباله رو شاعران ایرانی بودند؛ در جهان بینی، عروض، صنایع ادبی و تصوف پیرو ایرانیان به شمار می رفتند. البته این پیروی کورکورانه نبود. ترکان از ادبیات عرفانی - شمنی قوی برخوردار بودند که آن را با مفاهیم مانوی آمیخته و سپس با اندیشه های تصوف خراسانی آمیزش دادند و نهضت بسیار بزرگ تصوف آناتولی و علویان را پدید آوردند<sup>۶۵</sup> که از بحث این رساله خارج است.

در دوره های بعدی شاعران ترک، آثار ادبیات خارجی را به زبان ترکی بطور گسترده ای ترجمه کردند. "لامعی" ملقب به جامی رومی، آثار جامی را به زبان ترکی ترجمه نمود. بخشی از شاعران آذری زبان ایران نیز به عثمانی مهاجرت کردند همانند بیداری درگزی، سبحانی، شاهی، حبیبی، مسیحی شرقی، منقای شیرازی، پناهی تبریزی، مشربی همدانی، محمد قزوینی، میرزای مختوم و ملا مرحوم مردی؛<sup>۶۶</sup> برخی از این شاعران همانند بصیری به لهجه عثمانی نیز شعر سروده اند.

<sup>۶۵</sup> در بیان ادبیات دیوانی، ترجمه توفیق سبحانی، ص ۱۰۷ - ۵۳

<sup>۶۶</sup> سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی ص ۱۳۳.

در این دوره شاهد ظهور نظیره‌های زیادی هستیم که مجموعه‌ی این نظیره‌ها شعر به نام "جامع النظائر" از حاجی کمال و "مجمع النظائر" اثر نظمی تألیف می‌گردند<sup>۶۷</sup>

“در قرن ۱۷ ادبیات دیوانی به سیر تکامل خود ادامه داد و شعرای بسیار قوی در قصیده و غزل ظهور کردند. مکتب‌های ادبی فضولی و باقی تشکیل یافت و غزلیات بسبک هندی و اشعار حکیمانه نیز سروده شد. بزرگترین شعرای این قرن نفعی، یحی، نائلی، نابی، عطائی و حالتی هستند. نفعی در قصیده، یحی و نائلی و نابی در غزل، عطائی در مثنوی، و حالتی در رباعی استاد و مشهور بودند. در نثر کاتب چلبی و اولیاء چلبی بسیار مهم‌اند. از مورخین نعیم و پچوی قابل ذکرند. از شعرای خلقی عاشق عمر، گوهری و مخصوصاً قاراجا اوغلان هنرمندان معروف بودند. نماینده‌ی شعر صوفیانه‌ی خلقی هم نیازی مصری، سنان امی و خدائی هستند. عمر نفعی با نوشتن قصیده برای پادشاه و وزرا بسیار مشهور شد ولی بعد از مدتی هجویه‌های تندی که برای آنها نوشت موجب قتل وی شد. نفعی دارای دیوان‌هایی به ترکی و فارسی و مجموعه‌ی هجویات است. شیخ الاسلام یحی دارای غزلیات عاشقانه‌ی زیبایی است. احساس و قدرت خیال شاعر بسیار زیاد و زبانش نسبت به دوران خود ساده است. یحی در عین حال مؤلف و مترجم رساله‌های دینی است. مصطفی چلبی نائلی اولین بار در ترکیه به سبک هندی غزل‌های عاشقانه و تا حدودی هم عارفانه نوشته است و صاحب دیوان است. قرن ۱۷ از نظر پیشرفت و تکامل نثر ترکی شایان توجه است. در موضوعات و شعب مختلف علوم آثار زیادی نوشته شد. آثار منشور به دو شیوه‌ی نثر ساده ترکی و نثر مغلق عثمانی نوشته می‌شد. مهمترین نویسندگان عبارتند از: اولیاء چلبی (محمد) و کاتب چلبی. اولیاء چلبی محمد نویسنده‌ی سیاحتنامه اولیا چلبی در ۱۶۱۱ در استانبول متولد

<sup>۶۷</sup> همان، ص ۱۳۴.



شد و بعد از تحصیلات علوم دینی حافظ قرآن و مدتی هم پیشنماز بود. وی در کشورهای داخل عثمانی، اروپا و ایران و قفقاز سیاحت نموده و نتیجه بررسی و مشاهدات خود را در ده جلد نوشته است. زبان سیاحتنامه ساده و شیرین و جالب است و حاوی اطلاعات تاریخی، جغرافیائی، اجتماعی، و فلکلور ملل مختلف می باشد. کاتب چلبی (مصطفی) ملقب به حاج خلیفه سه سال از اولیاء چلبی بزرگتر و همشهری اوست. با آنکه در ۴۹ سالگی در گذشته دانشمندی جامع الاطراف و مصلح و نویسنده ای توانا بوده و آثار مهمی از خود به یادگار گذاشته که مهمترین آنها عبارتند از:

"کشف الظنون" که به عربی نوشته شده و درباره ۱۴۵۰۰ کتاب مختلف اطلاعات ارزشمندی می دهد (به شکل بیلیو گرافی است) و به زبان آلمانی و انگلیسی و لاتین ترجمه و چاپ شده است. "جهان نما" کتاب جغرافی عثمانی و جهان است که با استفاده از منابع اروپائی نوشته شده است. "نقو التواریخ، میزان الحق، دستورالعمل"، هر سه به شکل رساله اند. در آثار اخیر از اوضاع اجتماعی و معایب و فساد دستگاه عثمانی و راه اصلاح آن سخن گفته و برای ترقی جامعه اشاعه علوم مثبت را پیشنهاد و نظر مردم را به ترقیات اروپا جلب نموده است.

از کتب تاریخ، می توان "تاریخ نعیم" و "تاریخ پچوی" را نام برد. نمایندگان نثر مغلق و غلیظ عثمانی نرگسی و ویسی هستند که هر کدام آثار مختلف و منشآت نوشته اند. از تذکرة های شعرا "ریاض الشعرا (تألیف ریاضی) و تشریفات الشعرا" قابل ذکر است. در ادبیات عرفانی و دینی شرح مثنوی مولوی در شش جلد به قلم اسماعیل آنقروی و همچنین شرح مثنوی ساری عبدالله افندی مهم است. در قرن ۱۷ ادبیات خلقی هم پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت مهمترین شعرای عاشق قاراجا اوغلان، عاشق عمر و گوهری، قور اوغلو و قول مصطفی بودند. در این عصر تئاتر و بازی های خلقی-مردمی "قاراگوز و اورتا اویون لاری" (نوع خیمه شب

بازی) و مداحی پیشرفت نمود و داستان‌های خلقی مانند "اصلی و کرم و عاشق غریب و کوراوغلو" ساخته شد. داستان‌های اخیر در آذربایجان هم مشهور و جزو ادبیات شفاهی هستند. در میان شعرای (تکه) خانقاه هم شخصیت‌های جالبی مانند "نیازی مصری (مؤلف دیوان نیازی)، سنان امی و خدائی" (صاحب تذکره خدائی) ظهور نموده و اشعار خود را با وزن هجائی سرودند. اشعار صوفیانه نیازی قرن‌ها مانند اشعار نسیمی ورد زبان صوفیان بوده است<sup>۶۸</sup>

### ب) جایگاه و سرگذشت هجو در ادبیات ترکی

در زندگی فرهنگی عثمانی که میراثدار سلجوقیان و امیرنشینان آناتولی است، اشکال مختلف شوخی و تمسخر طنزآمیز، نسبت به هجوهای برنده و تند که همیشه در نظر داشتند، صرفاً به هدف خود آسیب برسانند، رواج بیشتری داشت. در دربار سلجوقیان آناتولی مقلدان و طنزبازان و در قصرهای امیرنشینان درباریان، مقلدان، طنزپردازان و شاعران دائماً وجود داشتند. آثاری مولانا همچون مثنوی، فیه مافیه، مجالس سبعة که سرشار از حکایت‌های طنز و آموزشی هستند و "قصه‌های ملانصیرالدین" و برخی آثار "یونس امره"<sup>۶۹</sup> نخستین نمونه‌های طنز خنده آور ترکی را تشکیل می‌دهد. در کنار این آثار نوشته‌هایی چون "منطق الطیر گلشهری"، "غریب‌نامه" عاشق پاشا، آثار ترجمه شده در قرن چهاردهم مانند: کلیله و دمنه، "گل و خسرو" توتماجی، "سهیل و نوبهار" و "داستان‌های بکتاشی" خواجه مسعود و نیز برخی اشعار هجوی دیوان‌های شعر احمد داعی، شیخی، احمدپاشا و نجاتی که تا قرن پانزدهم مطرح شدند، معروفترین آثار طنز این دوره هستند.

<sup>۶۸</sup> همان. ص ۱۳۹-۱۳۸

<sup>۶۹</sup> شاعر معروف ادبیات ترک که امروز در ترکیه لقب "حافظ ترکها" به خود گرفته است.

دیوان "نجاتی" (متوفی ۱۵۰۹) و برخی قطعات وی، نخستین نمونه های هزل را تشکیل می دهند. در میان آثار هجو اجتماعی که در قرن پانزدهم نوشته شده اند "خرنامه" شیخی در صدر قرار می گیرد. این اثر افسانه ای از ۴ بخش تشکیل می شود: بخش اول توحید و نعت، بخش دوم ستایش پادشاه وقت، بخش سوم متن و داستان اصلی است که دنیا را با چشمان یک الاغ تصویر می کشد و شرح می دهد و در بخش پایانی با تطبیق احوال الاغ با سرگذشت خود شاعر و طلب عدالت از پادشاه دعا می کند. موضوع داستان که به صورت نظم نوشته شده، خلاصه بدین شرح است: روزی الاغ ضعیف و بیماری که از حمل بار شاکی است، در چمنزار گاوهابی فربه را می بیند و با غبطه به حال آن ها به بی عدالتی که در حقش روا داشته شده می اندیشد. برای حل این مساله به سراغ مرشد خودشان که الاغی عاقل و باتجربه است، می رود. او به الاغ قصه می گوید که گاوها برای رزق آفریده شده اند حال آنکه الاغ ها برای حمل هیزم و کارهای عادی روزمره آفریده شده اند از این رو نباید از حال خود شاکی باشند. الاغ بیچاره ای که از پاسخ مرشدشان قانع نمی شود به مزرعه برگشته و شروع به خوردن باری می یکنند که حمل کرده بود. در نهایت با خشم صاحب مزرعه رو به رو شده و گوش ها و دم خود را از دست می دهد.<sup>۷۰</sup>

در این اثر ایده ی برابری را با این اصل که هر کس به اندازه کاری که انجام می دهد شایسته رفاه است، مطرح می کند. تیمورتاش خرنامه

<sup>۷۰</sup> داستان خرنامه شیخی تشابهات زیادی با خرنامه اقتباسی محمد حسن خان اعتمادالسلطنه دارد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به *خرنامه*، به کوشش علی دهباشی، انتشارات کتاب پنجره، تهران ۱۳۷۹

را در راس آثار هجوی ادبیات ترک قرار داده و معتقد است چون این اثر نخستین اثر از نوع خود می باشد و دارای ارزش مضاعفی است.<sup>۷۱</sup>

برخی از محققان "رساله تعریفات" فقری در قرن ۱۶ را جزو آثار نایاب هجو اجتماعی ادبیات ترک می دانند. اثر دیگری در همین قرن "شکایت نامه" فضولی است که خطاب به نیشانجی جلال زاده مصطفی چلبی نوشته است. هدف از نگارش این نامه چنین بیان شده است: به دنبال سفر سلطان سلیمان قانونی به بغداد فضولی در مدح پادشاه و بزرگان دولت قصیده هایی می سراید. به این ترتیب از محل اعتبارات اوقاف روزانه ۹ آکچه<sup>۷۲</sup> به او اختصاص داده می شود. به دلیل فساد مامورین این اوقاف، وی نمی تواند پولی که به او اختصاص داده اند دریافت کند. در نتیجه نامه یاد شده را به نیشانجی نوشته و در آن با اسلوبی جدی به هجو ناکارآمدی دموکراسی، ححیله ها و رشوه گیری ها می پردازد. شاعر در این نامه با جسارت، عاصی، حمله کننده و نکته بین است.

در همین دوره روحی بغدادی (متوفی ۱۶۰۵) با اثر "ترکیب بند" خود در میان آثار ادبی هجوی قرار می گیرد. در این اثر بیش از اینکه نوشته های هجوی دیده شود نکات حکمت آمیز و اخلاقی که حاکم بر ساختار کلی اثر دارد، به آن ارزشی فراتر از هجو ساده می بخشد.

در حالی که در قرون پیشتر آثار هجو و هزلی به ندرت دیده می شد در قرن ۱۶ در مقیاس وسیع بر تعداد این آثار افزوده می شود. هجو و هزلیات اسحاق چلبی و نیهالی جعفر چلبی از قدمی ترین آثار موجود در این حوزه هستند. در قرن ۱۷ به ویژه با ظهور نفی (متوفی ۱۶۳۵) دوران طلایی ادبیات هجوی آغاز می شود. در این دوره تقریباً تمامی شاعران به

<sup>71</sup> F.K. Timurtaş, *Şeyhi'nin Harnamesi*, s.13-14

<sup>72</sup> سکه دوره عثمانی را گویند.

نوعی در قالب هجو دست به قلم برده اند. از این رو در ادبیات دیوانی از قرن ۱۷ به عنوان "عصر هجو" یاد می شود.

نفی که همزمان با مراد چهارم بود از یک سو با مدحیات خود به پادشاه نزدیک می شود و از سوی دیگر دشمنی بخش های زیادی را با هجویات تیز خود به دست می آورد که در نهایت موجب مرگ وی می شود.

"سیهام قضا" اولین اثر هجوی است که فرد را مورد هدف قرار می گیرد. این مجموعه شعر پر از انتقاد، تهمت، تهدید، هجو، لعن و ناسزاهای مستهجن است. قصیده، ترکیب بند، قطعه و رباعیات فارسی این اثر، قالب های مختلفی هستند که هجو در لایه آن ها نگاشته شده است. وی در این اثر در حالی که در قصیده ها و ترکیب بندهای خود انتقادهای جدی تری را مطرح می کند در قطعه هایش بیشتر از زبان عامه، شوخی، نکته بینی و ناسزاگویی استفاده می کند. افرادی که نفعی در هجویات خود آن ها را مورد هدف قرار می دهند در مقام ها و شغل های مختلف قرار داشتند. در سیهام قضا نویسندگان و شاعران معاصر نفعی، بزرگان دولتی، دانشمندان و بزرگان وقت مورد هجو قرار گرفته اند. محمت بی، پدر نفعی و از بزرگان دولتی گورجو محمت پاشا، کمانکاش علی پاشا، اکمکچی زاده احمد پاشا، باکی پاشا، رجب پاشا و خلیل پاشا به طور خاص در این اثر مورد هجو قرار گرفته اند. شاعر با سایر شاعران اطراف خود نیز بگو و مگوهای داشته است. اشخاص دیگری که مورد هجو وی قرار گرفته اند عبارتند از: نوعی زاده عطایی، قافزاده فاضلی، اوروس زاده، فرصاتی، بحثی، منطقی، غنی زاده نادری، ویسی، حکیم باشی، درویش علی، محمت بالی، طفلی، طری، ریاضی و عظیمزاده خلعتی.

باز در همین قرن، "تشریفات الشعرا" گوشتی (متوفی ۱۶۷۷) نیز در بسیاری از موارد ذکاوت و نکته دانی وی، مرزهای شوخی را رد کرده و

با هجو و نسبت های زشت به هزل گویی تبدیل می شود. در قرن ۱۷ در کنار هجو و هزل های رایج کتاب های لطیفه نیز به تعداد زیادی رواج پیدا می کنند.

در این دوره، بسیاری از اشعار طنزآمیز که اغلب در دیوان نابی (متوفی ۱۷۱۲) و به ویژه در قصیده "آلیه" او دیده می شود، با طعنه و کنایه نسبت به ویژگی های روحی افراد همراه است. شاعر دیگر در این قرن که به شوخی، مزاح، مسائل روز و استهزا در اشعارش معروف بود، ثابت (متوفی ۱۷۱۲) است. در اشعار وی بازی با کلمات، اصطلاحات عامه و نکته بینی خاصی حاکم است.

در این قرن به لطایفی برمی خوریم که بر خلاف مسائل جدی با هدف سرگرمی با مضمون هایی خلاف ادب و اخلاق در شعر و نثر ظاهر می شوند و در جایی میان هجو و طنز قرار می گیرند. نوعی زاده عطایی (متوفی ۱۶۳۶)، نیکساری زاده محمت (متوفی ۱۶۱۶) جز شاعران دارای آثار هزلی هستند. در این میان هوایی (متوفی ۱۷۱۵) که در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ زندگی می کرد هویت متفاوتی را به نمایش می گذارد. هوایی، اشعار نابی را مانند شاعر ایرانی "بسحاق شیرازی"<sup>۷۳</sup> که با تغییر محتوای اشعار حافظ و سعدی را به وصف خوراکی ها می کشاند- طوری که موجب نارضایتی حافظ می شود- با نکته بینی در باره ی خوراک و نوشیدنی ها تغییر می دهد. وی اشعار طنز خود را با تخلص "هوایی" و اشعار جدی خود را با تخلص "رحمی" در دیوان های جداگانه ای گردآوری کرده است.

<sup>۷۳</sup> شیخ جمال‌الدین ابو اسحق حلاج اطعمه شیرازی.

شاعر دیگری که در قرن ۱۸ به سبک هوایی اشعار طنز دارد طرسی (متوفی ۱۷۲۸) است. با این وجود این شاعر بدبین در عرصه هجو و هزل دست قوی ندارد.

هر چند قرن ۱۸ نسبت به قرن ۱۷ در عرصه ی طنز دوران خاموشتری است اما در عرصه ی هجو و هزل شاعران مهمی را دربرمی گیرد. عثمان زاده تائب (متوفی ۱۷۲۴) که به دلیل مدحیاتش عنوان "رئیس الشعرا" را به خود اختصاص داده بود و با عزیمتش به قاهره به عنوان قاضی، در آنجا به دلیل هجویاتش مورد طعن والی شهر قرار گرفته و بنابر روایت کشته می شود. وی که پیشتر تخلص حمدی را داشت با توبه کردن از گفتن اشعاری که وی را مدام به دردسر می انداخت تخلص "تائب" یعنی توبه کار را برای خود بر می گزیند. با این وجود تذکره ها نشان می دهند که وی با وجود تغییر نام و پشیمانی مزاجش تغییر نیافته است. در منابعی که از وی یاد شده است به کرات از لطیفه دانی، هجوی گری، نکته بینی، بد خلقی، تمایل به اغراق در لعن یا ستایش او اشاره شده است.

شاعر معروف دیگر این دوره که در ثبت تاریخ و هجویات شهره است سروری (متوفی ۱۸۱۴) است. به دلیل چیرگی وی در ثبت تاریخ با حروف ابجد به "سروری مورخ" شهرت دارد. مهارت وی به حدی است که گویا برای این کار به دنیا آمده است. تولدها، مرگ ها، عزل و نصب های مهم، جنگ ها، کشتی ها یی که به آب انداخته می شوند، ساختمان های تازه بنا شده، بازسازی ها، پادشاهان، شاهزاده ها و مشابه این ها همگی در تاریخ نگاری سروری جایگاه خود را دارند. با این وجود شاعر به این حوادث اکتفا نکرده به ثبت تمامی وقایع چون خودکشی یک نفرعادی، تول یا مرگ یک گربه، جنایت رخ داده در کوچه، دزد مسجد و هر اتفاق روزانه ی دیگری می پردازد.

همین ذکاوت در هزلیات وی نیز به چشم می خورد. وی در این گونه اشعار خود که به اقتضای هجویات و طنزهای دوره ی خود از کلمات رکیک و ناسزای بسیاری استفاده کرده است تخلص "هوایی" را به کار می برد. فردی که بیشتر از همه مورد هجو وی قرار گرفته است دوست نزدیکش "سنل زاده ی وهبی" است که گاهی نیز رابطه شان به سردی می گرایید. وی هر چند گاهی شاعران دیگری چون "عینی" و "رفعی کالای" را نیز مورد هجو قرار می دهد اما رابطه متقابلش با سنبل زاده وهبی تا پایان عمرش ادامه دارد. در هزلیات وی نیز همچون هجویاتش قطعه هایی که در آن به ثبت تاریخ برخی ماجراها و حوادث طنز زندگی افراد معمولی پرداخته بر می خوریم.

شاعر دیگر قرن ۱۸ که به دلیل هجویات و لطایفش باید به او توجه کرد "حشمت" (متوفی ۱۷۶۸) است. حشمت که همراه با "فطنت خانم" شاعرزنی در آن دوره، به مجالس "کوجا راغب پاشا"<sup>۷۴</sup> نشاط می بخشید و گاهی مرزهای اخلاقی را در لطایف خود رعایت نکرده و به دلیل همین هجویات تیز و مستهجن خود به بورسا و رودوس تبعید شده است. حشمت در دیوان خود ناکارآمدی های دوران خود را با شیوه ای کنایه ای مورد هجو قرار داده است. در نظیرهای خود که برای "ترکیب بندهای" "روحی بغدادی" به نگارش درآورده است، دروغ گوین، کلاه برداران، پادشاهها و افرادی که به ناحق صاحب مقام و منصبی شده اند مورد نقد وی قرار گرفته اند.

در قرن ۱۹ در راس شاعرانی که به نوعی پیرو راه "ثابت" هستند و طنز را در میان مردم جای داده اند، "فاضل" (متوفی ۱۸۱۰)، "واصف"

<sup>۷۴</sup> ایشان نیز شاعر است و دیوان شعر به زبان فارسی دارد. یکی از پیشرویان سبک هندی در ادبیات عثمانی محسوب می شود. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Faysal Soysal, Koca Ragıp Paşa'nın Farsça Manzumeleri, (2007) Yüzüncü Yıl Üniversitesi Yüksek Lisans Tezi.



(متوفی ۱۸۲۴)، "رفیعی کالایی" (متوفی ۱۸۲۱)، "عینی" (متوفی ۱۸۳۷) "ترک غالب" (متوفی ۱۸۷۶) قرار دارند. با این وجود در قرن نوزده طنز عثمانی به ویژه در ادبیات دیوانی رو به افول است و از غنا، تنوع، پویایی و احتشام و فن دوران پیشین اثری در آن نمانده است. ولی با این وجود مردم همچنان به زندگی خود با طنز رونق می بخشند.

از قرن های پیشین که در آن فرهنگ مکتوب تری شکل می گیرد تا به دوره ی "تنظیمات" که به دنبال رابطه با غرب تغییرات رادیکالی صورت می گیرد، سرزمین عثمانی دارای یک ادبیات غنی در طنز است. با این وجود ما در اینجا به طور خلاصه به اشخاصی پرداختیم که در ادبیات کلاسیک در قالب هجو و هزل جزو شخصیت های تاثیرگذار بوده اند. در این میان می توان به غنای طنز در ادبیات عامه نیز اشاره کرد.

در روزگار گذشته امکان نشر متون به راحتی وجود نداشت از این رو آثار پژوهشی در طول سالیان و با زحمت بسیار و همت پژوهشگر پدید می آمد و باز در درجه دوم قرار می گرفت. به همین دلیل بسیاری از آثار مربوط به طنز، هجو و هزل در سایه قرار گرفته اند. با تمام این کاستی ها با توجه به اطلاعاتی که در دست داریم می توانیم به یقین بگوییم که تا پیش از دوره ی تنظیمات، عثمانی در دو بعد فردی و اجتماعی به لحاظ تنوع، نکته بینی و روش دارای ادبیات غنی بوده است.

بعد از دوره ی "تنظیمات" آثار نثری که مضمون خود را از مسائل اجتماعی می گرفتند شعر را نیز تحت تاثیر قرار دادند. در این دوره همزمان با ظهور روزنامه، تئاتر، داستان، رمان، نقد و مقاله نویسی، هجو نیز به دنبال اشکال جدیدتری برای ایفای خود بود. در ادبیات دیوانی هجو بیشتر در قالب های قطعه و قصیده سروده می شد.

دو دلیل اساسی که در دوره بعد از تنظیمات ما دیگرشاعر "هجو یا هزل سرا" به استثنای کسانی چون "اشرف" که رابطه‌ی خود را با سنت‌های گذشته همچنان حفظ کرده بود، نداریم این است: نخست اینکه هجوی که کاستی‌ها و زشتی‌های افراد و اجتماع را به نمایش می‌گذاشت جای خود را به رسانه‌ها داد. بعد از تنظیمات تقریباً در تمام روزنامه‌ها در کنار مقالات جدی از کاریکاتور به عنوان ابزاری برای نقد استفاده می‌شد و به تدریج جای مدح و هجو را که به عنوان امری تبلیغاتی دیده می‌شد را گرفت. دوم اینکه گرچه هجو گویی قواعد خاصی نداشت اما به دلیل شیوه‌های کنایی و غیرمستقیمش کم‌کم به عنوان راهی پیچیده شناخته شد. به این ترتیب حتی امروزه هجو به نسبت رمان، تئاتر و سایر آثار نثر بیشتر در سایه حضور دارد.

همان‌طور که پیشتر نیز ذکر شد روزنامه‌ها و مجله‌ها در نشر هجو نقش مهمی داشتند. اولین روزنامه ترک زبان که در سال ۱۸۳۱ در استانبول به چاپ رسید "تقویم وقایع" بود. هجده سال بعد شاهد چاپ "وقایع طیبیه" به همراه عکس هستیم. سی و شیس سال بعد نیز در استانبول با کاریکاتور روبه‌رو می‌شویم. اولین مجله طنز در امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۵۲ توسط "هووسپ وارتانیان" پاشای ارمنی تبار به چاپ رسید. کاریکاتورهای این مجله که *Boş boğaz bir Adem* (آدم دهن‌لق) نام داشت توسط ناشر طراحی می‌شد. بعدها ارمنی‌های مجله‌ی "نغوو" را منتشر کردند. در این بازه زمانی سی و شیس ساله تا زمانی که در یک مجله‌ی ترک عثمانی کاریکاتور به دنیا بیاید ارمنی‌ها نقش مهمی در ایجاد طنز چاپی داشتند و نشر ترکی را نیز تحت تاثیر قرار دادند.

در دوره تنظیمات نشریات ادواری پر از حوادث و طنزهای مربوط به "کاراگوز و هاجیوات"، "مداح"، "ملانصیرالدین"، "ارتایون"، "اینجیلی

چاووش"، "بکری مصطفی" و "بکتاشی" است. در ابتدای کار نیز منابع اصلی طنز تصویری طنز نوشتاری بوده است.

اولین مجله ی طنز ترکی "ترقی" نام دارد که همنام با یک مجله ی جدی دیگر است. اولین روزنامه طنز مستقل نیز در سال ۱۸۷۰ با نام "دیوژن" به چاپ رسید. این روزنامه که مسئول آن یک ارمنی به نام "تئودور قصاب" بود ابتدا به زبان های ارمنی، رومی و فرانسوی به چاپ می رسید و بعدها به زبان ترکی نیز منتشر شد. بسیاری از آثار طنز هجودار علی بی، تئودور قصاب و نامق کمال در این روزنامه به چاپ رسیدند. نقد مشهور نامق کمال در باره "محمود ندیم پاشا" یکی از وزراء پادشاه وقت که در آن وی را به یک گربه مانند کرده بود با نام "هیره نامه" در شماره ۱۲۸ این روزنامه جای گرفته است.

جدای از مواردی که ذکر کردیم در دوره ی تنظیمات نشریات همیشگی عبارت بودند از: "نسخه سرگرمی عصر"، "لطایف آثار"، (۱۸۷۱) "شری وری"، (۱۸۷۲) "عبرت نمای عالم"، (۱۸۷۳) "قمر"، (۱۸۷۳) "لطیفه"، (۱۸۷۴) "شری وری تمدن"، (۱۸۷۴) "شفق"، (۱۸۷۴) "نتار"، (۱۸۷۵) "قهقهه"، (۱۸۷۵) "سینان سیاه"، (۱۸۷۵) "گستاخ"، (۱۸۷۵) "بادبادک"، (۱۸۷۶) "مداح" (۱۸۷۶) و "حدیقه اظهار یا مجموعه لطایف (۱۹۰۰).

فشاری که در مورد سایر نشریات وجود دارد در مورد نشریات طنز نیز اعمال می شود. بعد از سانسورهایی که اعمال می شد در تاریخ ۴ آگوست ۱۸۷۶ بنا بر قانون جدید دیگر نشر کاغذی هزلیات و طنز ممنوع می شود.

"نورگوت چویک ار" موضوعات اصلی را که در دوره ی تنظیمات در کاریکتورها مورد توجه قرار می گرفت را چنین می داند: "مشکلات

شهرداری، تغییرات زندگی اجتماعی در جریان غربی شدن، اقتصاد، دنیای نشر، زن و رابطه ی زن و مرد، جنگ و صلح، سیاست، آزادی، پیشرفت، برابری و عدالت.<sup>۷۵</sup>

به لحاظ فنی کاریکاتور تصویری دوره ی تنظیمات همراه با برخی نوشته ها است. مهم ترین منبع این نوشته ها را لطیفه های محاوره ای تشکیل می دهند. کاریکاتورو متن کاریکاتورهای که با موضوعات "هاجیوات و کاراگز" کشیده شده اند، پر طرف تیرین کاریکاتورهای این دوره اند. همچنین در دوره تنظیمات و حتی در دوره مشروطه در مجله های طنز به غیر از نوشته های مربوط به کاریکاتورها بخش های زیادی اختصاص داده می شود که به محاوره نزدیک اند. بدون شک اشعار و پاورقی های آثار "شاعر اشرف" که در فصل های بعدی به هجوهای سیاسی وی را در ارتباط با ایران اشاره خواهیم کرد، حکایت های طنزهای مختلف بود که نشریات طنز را تحت تاثیرقرار می داشت. او خود در مصر و بعد از اعلام مشروطیت دوم در ایزمیر و استانبول به نشر مجلات طنز پرداخته است. در این راستا می توانیم بگوییم اشرف با وجود تفاوتش از سایر شاعران دوره تنظیمات فقط به دلیل موضوعاتی که به آن ها می پرداخت، نبود بلکه از جهت فنی تحت تاثیر نشریات زمان خود نیز بود.

تا دوره دوم مشروطیت به دلیل رژیم استبدادی عبدالحمید دوم جامعه عثمانی از روزنامه های ادورای طنز محروم ماند. با این وجود در خارج از کشور فعالیت های نشری "ترک های جوان" که باز در فصول آینده از فعالیت های ادبی این گروه صحبت خواهیم کرد، مهم بود. "خیال، حمیدیه، کمد، تیماک، ببروحی، جورجونا و دجال" از جمله روزنامه ها و مجله های طنز هستند که ترکان جوان در این دوره منتشر می کردند. با اعلام مشروطیت دوم در عرصه ی نشریات طنز شاهد یک

<sup>75</sup> T. Çeviker, *Gelişim Sürecinde Türk Karikatürü*, s. 21

شکوفایی بزرگ هستیم. روزنامه ها و مجلات مختلف با استفاده از زبان شعر، تئاتر، رمان و داستان از شوخی تا طنز برنده را با تنوع بسیار مورد استفاده قرار دادند. به علاوه در این دوره هجو بیشتر ویژگی های سیاسی و اجتماعی به خود گرفته است.

در ادبیات بعد از دوره تنظیمات اولین اثر هجوی که به ذهن می آید "ظفرنامه" ضیا پاشا است که هم به دلیل محتوای و هم به دلیل شیوه جدید بیان انعاس وسیعی داشته است. ظفرنامه که یک اثر پر حجم است، متشکل از یک قصیده ۶۶ بیتی، تخمیصات و شرح آنها است. موضوع این اثر درباره شورش "گیریت"<sup>۷۶</sup> در سال ۱۸۶۶ و شکست نیروی دریایی است که صدراعظم علی پاشا برای سرکوب این شورش فرستاده بود. ضیا پاشا با توصیف این شکست به عنوان پیروزی به مدح کنایه آمیز بخش های سیاسی، اداری، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی دولت پرداخته و در واقع ناکارایی های آن ها را به زبانی ظریف بیان می کند. شاعر هر بخش را از زبان یکی از چابلوسان علی پاشا به نگارش درآورده و به این ترتیب رنگ طنز را در اثر خود تقویت کرده است. قصیده از زبان فرماندار ایزمیت، فاضل پاشا نوشته شده است. شاعر این قصیده را به کاتب بازنشسته "خیری افندی" و مامور انتظامی "حسنی پاشا" شرح می دهد. هر سه نفری که در این قصیده مورد نظر شاعر هستند، سواد اندکی در خواندن و نوشتن دارند.

هر سه بخش قصیده، تخمیصات و شروخی هستند که در ادبیات دیوانی نیز به کرات به نمونه هایی از آن بر می خوریم. اما ویژگی ضیاپاشا استفاده از این سه در یک مجموعه و حفظ اسلوب کنایه آمیز خود در تمامی اثر است. نویسنده در حالی که نکته بینی ظریفی دارد بدون استفاده از الفاظ تند یا رکیک به صورت تاثیرگذاری علی پاشا را به دلیل

<sup>۷۶</sup> جزیره ای در دریای مدیترانه.

ناکارآمدی های سیاسی، نادانی، بی اخلاقی و نقص های بدنی اش مورد هجو قرار می دهد. "احمد حمدی تانپینار" معتقد است: "ظفرنامه با قلم موی کینه دار و ظالمانه ای تصویری خاص از دوره ی خود را به تصویر می کشد و مصداق غربی "ساتیر" را به ادبیات ترکی ارمغان می آورد."<sup>۷۷</sup>

تانپینار در عین حال معتقد است ترکیب بند ضیا پاشا از انسجام فکری برخوردار روحیات وی را بین طیفی از هجو، بدبینی و حکمت تشخیص داده و چنین شرح می کند: "در دنیای بدون نظم ترکیب بند خود نه علی پاشا و نه دیگران را حتی برای یک لحظه فراموش نمی کند. همان طوری که تمام راه ها به روم ختم می شود تمام قافیه ها نیز شاعر را مستقیم به سوی آن ها می برد. هجو، نمایش و تهدید در هر فرصتی مثل تازبانه بر پیکر شعر می تازد. در یک لحظه همچون حاکمی که به واقعیت زندگی رسیده است از تمامی آرزوها و خواست هایش دست می کشد و در لحظه دیگر با یادآوری اینکه زمان او نیز همچون پایان یک میهمانی فرارسیده است از همه چیز قهر کرده، با بدبینی می نگرد اما همچنان هر بار قافیه او را به سراغ دغدغه ی اصلی اثر یعنی پاشاها باز می گرداند."<sup>۷۸</sup>

شاعران هجوساری دیگر دوره ی تنظیمات که به اندازه ی ضیاپاشا شهرت دارند عبارتند از: "کانلیجالی نیهات"، "کاظم موسی پاشا"، "حیرت"، "حسین کامی" و "محممت سعید بی".

کانلیجالی نیهات (متوفی ۱۸۷۰) در سال ۱۸۳۱ به مصر می رود و در مقام کاتب دیوان به خدمت محمت علی پاشا فرماندار مصر مشغول می شود. بعدها جزو ندیمه های پاشا می شود. در سال ۱۸۴۱ به مکه می رود و پس از مدتی اقامت در آنجا به مصر و از آنجا در سال ۱۸۴۴ به

<sup>77</sup>Tanpınar, A.Hamdi, XIX. Asır Türk Edebiyatı Tarihi, s. 326.

<sup>78</sup>Ibid, p.327

استانبول باز می گردد و به وزیر کشاورزی مشغول به کار می شود. پس از بازنشستگی در کانلیجا<sup>۷۹</sup> اقامت کرده و در همان جا فوت می کند. "ابن الامین محمود کمال اینال" در "ترجمه حال" خود نویسته است، "وی در جلسات دوستانه حکایت ها و داستان های طنز و نکته بینانه ای را بیان می کرده و موجب سرور و شادی اطرافیان می شد و از این جهت به او عنوان "ندیم" داده بودند. او ندیمگی خود را بالاتر از شاعری خود می دانست. همچنین او معتقد بود که هجویاتش به اندازه ی نکته هایش موفق نبوده اند."<sup>۸۰</sup>

کاظم موسی پاشا(متوفی ۱۸۹۰) با کارهای مختلفی که در "باب عالی"<sup>۸۱</sup> انجام می داد از مقام یک کاتب درجه پایین به عنوان امین طنز می رسد. در دوره ای که ستوان / مین باشی بود به دلیل برخی از هجویاتش درجه اش را از دست داده و به قبرس تبعید می شود. در سال ۱۸۶۳ مورد عفو قرار گرفته و درجه اش به او بازگردانده می شود و تا مقام پشایی پیشرفت می کند. در جنگ عثمانی- روسیه در سال های ۱۸۷۷-۱۸۷۸ رئیس ارکان جنگی اردوی چهارم می شود. در دیوان محاسبات و نظارت نیز جای می گیرد و در حالی که عضو دیوان دائمی جنگ بود فوت می کند. وی در حالیکه نعت و اشعار صوفیانه داشت، ولی شهرت اصلیش را از هجویاتش به دست آورده است. وی که هزل و هجویاتش به سبک سنتی است بیشتر بزرگان دولتی را هدف قرار داده است.

ابن الامین محمود کمال معتقد است: "کاظم پاشا در زبان و قلم جزو شاعرانی است که در اوج بلاغت قرار دارند. محمت ثریا نیز اشاره

<sup>۷۹</sup> یکی از محله های ساحلی استانبول.

<sup>۸۰</sup> Çağın, Şerife *Bir Hiciv Ustası*, s.25

<sup>۸۱</sup> مقرر سلطنتی عثمانی ها.

می کند که وی شاعرو هجوسرایی ادیب، تندزبان، بلیغ و صاحب دیوان و طنز و هجوهای بسیار است".<sup>۸۲</sup>

"حیرت" (متوفی ۱۹۱۳) شاعر دیگر هجو هزل سرای این دوره است. وی که در ارکان مهمی مقام استادی و تدریس را بر عهده داشت و عضو انجمن بازرسی کتابخانه ها و نظارت بر معارف نیز بود به دلیل نقد های که در "روزنامه اسلام" به چاپ رسانده بود به جزیره رودوس تبعید می شود. در سال ۱۹۱۰ مورد بخشش قرار گرفته و به استانبول باز می گردد. اشعار وی بعد از مرگش به نام "اشعار حیرت" در یک مجموعه گردآوری شده است. ابن الامین محمود کمال در شرح حال خود برخی اشعار حیرت را که او را از نزدیک می شناخت، نقل می کند و چونین می گوید: "حیرت اشعار زیبایی دارد و به ویژه در هجو و هزل صاحب قلم توانایی است. با توجه به اشعاری حیرت که در روزنامه های "ادب یاهو" و "اشرف" به چاپ رسیده یا شعرهایی که اشرف درباره حیرت سروده است به نظر می رسد این دو رابطه دوستانه ای با هم داشتند. حیرت زمانی که در رودوس در تبعید به سر می برد، قطعه ای را همراه با یک نامه به سر دبیر روزنامه اشرف یعنی "خالد ضیا" می فرست که باعث بخشش وی از تبعید می شود و آن قطعه این است:

*Dendi nâmun mürteci, vakt-i hürriyette Hayret*

*Bir zaman yanımda istibdâda derken düşmenim*

*Mutlaka bir sehve mebnidir bu mahkumiyetin*

*Nefye sen layık değilsin, çünkü isbatın benim*

ای حیرت در وقت آزادی از تو به عنوان مرتجع یاد شد

<sup>82</sup> Çağın, Şerife **Bir Hiciv Ustası**, s.25



کسی که روزگاری در برابر استبداد با من همراه بود، ولی الان دشمن من شده است

حتما این محکومیت من بر مبنای اشتباهی است که من به آن مرتکب شده ام

اما گویی تو لایق نفی نیستی چون که اثبات آن حال و روز، منم<sup>۸۳</sup>

بر مبنای شرح حال شاعران ترک دوران اخیر حسین کامی (متوفی ۱۹۱۲) که در برخی دوره ها همزمان با شاعر اشرف در مصر زندگی کرده و دوستی او را به دست آورده بود بعد از اعلام مشروطیت دوم به استانبول برمی گردد. او برخی از آثار نظم و نثر خود را در کتابی به نام "دیوانچه دهری" گردآوری کرده و به چاپ می رساند. به همین دلیل نیز دستگیر می شود. "کردی زاده احمد رامیز" که برای چاپ کتاب واسطه شده بود در دادگاه اعتراف می کند که اثر متعلق به خود اوست و به این ترتیب شاعر را نجات می دهد و خود به شهر کاستامونو تبعید می شود. کامی نیز بعد از مدتی به دلیل مخالفت با نیروهای متحدین به طی حکمی به شهر کارامان تبعید می شود. ابن الامین معتقد است که منظومه های او سرشار از هجو و هزل بوده است. وی ظرافت طبع و قدرت قلم وی را در هر بیت از منظومه های او مورد تحسین قرار می دهد.<sup>۸۴</sup>

کمال پاشازاده سعید محمت بی (لقب = لاستیک سعید، متوفی ۱۹۲۱) بعد از اینکه در پست های مختلف دولتی ایفای وظیفه می کند، در روزنامه "تصویر افکار" مشغول به کار می شود و همکاری خود را در روزنامه های "وقت" و "طریق" ادامه می دهد. همزمان با این فعالیت ها روزنامه به نام "شرق" را که خودش صاحب امتیاز آن است به چاپ می

<sup>83</sup> Ibid p.26

<sup>84</sup> Ibid p.27

رساند. وی بار دیگر در سال ۱۸۹۹ به یمن تبعید می شود و بعد از اعلام مشروطیت به استانبول بازمی گردد.

وی که دارای اشعار اجتماعی و اخلاقی است در دوره خود به شعرها و هزلیات طنز نیز شهرت داشت. وی برخی از این اشعار را با مخلص "هوایی" منتشر کرده است.

ابن الامین در شرح حال خود معتقد است که وی در طنز و هزل همچون دیگر قالب های شعری خلاقیتی چشمگیری داشته است:

"سعید بی ظریف، نکته دان، مضمون پرداز، سیرع الانتقال است. در هزل و مزاه آشفته دل و مردی دانشمند بود. وی از نکته و سخنان ظریف لذت می برد. بیش از آنکه شاعر باشد نثر نویس بود و تعداد آثار منظوم او کم است. حتی در جدی ترین منظومه هایش و در دادگاه هایی که بود از بیان هزل یا مزاح خودداری نکرده است.

علی کمال در مقاله ای که در روزنامه "صبح" به چاپ رساند معتقد است سعید بی با تمسخر و تحقیر در هجوش می کوشد تا بر دشمنانش چیره شود. همچنین اشاره می کند که تعداد بسیار کمی از اشعار او از هجو و هزل به دور هستند.<sup>۸۵</sup>

از سبک و داستان های مربوط به زندگی این گونه شاعران اطلاعات زیادی در دسترس نیست. اما در یک مقایسه اجمالی می توانیم بگوییم که هیچ یک از این شاعران از هیچ جهت به اندازه اشرف شهرت نداشته اند. اشرف به دلیل اسلوب خاص خود و گفته های نابش در جایگاهی متفاوت از دیگران قرار می گیرد که در فصول بعدی نمویه ای از

<sup>85</sup> Ibid p.27

هجویات سیاسی وی را که دربارهٔ محمد علی شاه قاجار سروده است،  
همراه با ترجمه های فارسی آن ارائه خواهیم داد.

## فصل دوّم

نوعثمانیان و پیدایش زمینه های مشروطه

## زمینه های ادبی واجتماعی پیدایش نوعثمانیان

گسترش هرچه بیشتر اندیشه اصطلاحات در میان طبقات متوسط بورژوازی عثمانی و رشد مطبوعات و چاپ کتاب و رواج نمایشنامه نویسی و تئاتر باعث شد که آرام آرام اندیشه ترقی و پیشرفت از سوی پاشاها به سوی افندی‌ها انتقال یابد. در دوره اصلاحات و تنظیمات به نوعی ترقی و پیشرفت از بالا به پایین دیکته و می‌شد اما از این پس اصلاحات از پایین به سوی بالا حرکت می‌کند. رشد و گسترش روزنامه‌ها و مطبوعات و کتاب چنان بالا گرفت که اندیشه‌های اصلاحات و ترقی از این پس به وسیله اداره سانسور دولتی و بخشنامه‌ها ممنوع گردید. مردمی شدن اصلاحات باعث سری شدن و زیرزمینی شدن آن نیز می‌شد و به شکل جمعیت‌های پنهان ظهور می‌یافت، یکی از این جمعیت‌های مخفی "نوعثمانیان" بودند.

نوعثمانیان کسانی بودند که از دل تنظیماتچی‌ها بلند شده بودند؛ بخش دیگر از نوعثمانیان طبقه نظامیان تحصیل کرده و با غرب آشنا را شامل می‌شد. نخستین نطفه جمعیت نوعثمانیان در ژوئن ۱۸۶۵ و با گردآمدن تنی چند از روشنفکران ترک در خانه‌ای در استانبول بسته شد، گویا پیش از انتخاب نام نوعثمانیان فعالان جمعیت نام آن را "اتحادیه وطن پرستان" و یا "اتفاق جمعیت" می‌نامیده‌اند و در سال ۱۸۶۷ بود که نام نوعثمانیان برای آن برگزیده شد. مطبوعات اروپا آنها را به اسم ژوئن ترک (Jeunes Turcs) نامیدند. اعضای جمعیت خویشان را گنج (جوان) ترک می‌نامند که همان (ترکان جوان) در زبان فارسی هستند<sup>۸۶</sup>

رفته رفته ترکیب جمعیتی ترکان جوان متنوع تر شد و طبقات گوناگون اجتماعی از پاشاها تا فئودال‌ها، از کارمندان دولتی تا افسران و معلمان را در بر گرفت. بطور کلی می‌توان هدف جمعیت را براندازی

<sup>۸۶</sup> ایران و عثمانی، ص ۱۲۶.

استبداد و برقراری مشروطه دانست. هرچند این هدف قرار گرفتن در مقابل قدرت امپراتوری، خلافت و سلطنت عثمانی بود، از ابتدا بطور آشکارا بیان نمی‌شد؛ به همین سبب ابهامات زیادی درباره اعضای انجمن وجود دارد اما بی‌شک بسیاری از ادبای دوره تنظیمات، به نوعثمانیان پیوستند و آنها را یاری نمودند. فعالیت‌های مطبوعاتی نو عثمانیان در داخل و خارج عثمانی بسیار چشم‌گیر بود. یکی از فعال‌ترین نویسندگان نوعثمانی نامق کمال بود. مقالات نامق کمال بیانگر چگونگی اندیشه‌های نوعثمانیان است. شاکله اندیشه نوعثمانیان را مثلثی فرض می‌کنند که از سه ضلع اسلامیت، مدرنیته و عثمانیت تشکیل شده است<sup>۸۷</sup> این شاکله بعدها با ظهور "پان ترکیسم" و "لایسزم" در اوایل قرن بیستم کاملاً به هم می‌ریزد. در اینجا به سه شاعر و ادیب محوری نوعثمانیان خواهیم پرداخت که نقش مهمی در ایجاد نظریه ادبی نوعثمانیان و ادب مشروطه عثمانی داشته‌اند.

### نامق کمال، شاعر ملت

محمد نامق کمال در سال ۱۸۴۰ در تکیرداغ واقع در ساحل شمالی دریای مرمره به دنیا آمد. اجدادش پاشا بودند اما خانواده وی در فقر به سر می‌برد. ادبیات عربی، فارسی و ترکی را آموخت و با آشنایی با زبان‌های خارجه در صوفیه بود که از ۱۸۵۸ به استانبول بازگشت. در صوفیه نخستین شعرهایش را سرود و ازدواج کرد. او در بخش ترجمه وزارت امور خارجه عثمانی به کار مشغول شد. وی نوشته‌های منیسکیو را از زبان فرانسه به ترکی ترجمه کرد، در روزنامه‌ها به قلم زنی مشغول شد. شناسی، ادیب معروف تاثیر عمیقی بر روی او گذاشت و باعث شد تا به ادبیات مردمی و انقلابی توجه نماید. نامق بابیان اندیشه‌های آزادی خواه و با تصویرکشی اوضاع کشور در اشعار خود، صدای مردم شد و نفوذ عمیقی در

<sup>۸۷</sup> مشروطه عثمانی، ص ۱۴۹ درباره اوضاع سیاسی این دوران بنگرید به :

میان خاص و عام یافت و به عنوان "شاعر ملت" معروف شد. فعالیت‌های آزادی خواهانه نامق باعث شد تا مجبور به فرار گردد و به فرانسه برود، در آنجا فلسفه، حقوق، جامعه شناسی و ادبیات و روزنامه نگاری خواند و در ترد امیل آکولاس از فعالان سیاسی جنبش و حزب سوسیال دموکرات فرانسه تحصیل نمود. سرانجام با وساطت دوستانش از جمله عالی پاشای صدراعظم در سال ۱۸۷۰ به استانبول بازگشت و به فعالیت‌های ادبی و روزنامه‌نگاری ادامه داد و با نمایشنامه‌های خویش نفوذ عظیمی در میان مردم به دست آورد. همین نفوذ باعث تبعید دوباره او به قبرس گردید. وی تا اوایل ژوئن ۱۸۷۶ در تبعید بود و زمانی که به استانبول بازگشت، "انقلاب مشروطه اول عثمانی" آغاز شده بود. در جریان انقلاب، به عضویت شورای دولتی درآمد و همراه روشنفکران لیبرال و نوعثمانی مامور تدوین قانون اساسی شد. اما حال و هوای انقلاب در فضای کشور دیری نپایید، عبدالحمید دستور سرکوب انقلاب را صادر نمود. نامق دوباره تبعید شد. سرانجام این شاعر ملی در جزیره ساقیز در تبعید در گذشت. نامق کمال در طی دوران نویسندگی خود به ویژه در فاصله ده ساله بین ۷۳-۱۸۶۳ بیش از ۵۰۰ مقاله سیاسی، اجتماعی و ادبی در روزنامه‌هایی چون "مخبر، مریت، بصیرت، عبرت، حدیقه، اتحاد، صداقت دیوژن و وقت" نوشته است.<sup>۸۸</sup>

### ضیاء پاشا

عبدالحمید ضیاءالدین، معروف به ضیاء پاشا در سال ۱۸۲۵ در استانبول به دنیا آمد. در جریان تحصیل از استادی به نام عیسی افندی

<sup>88</sup> Tanpınar, A. H. *Edebiyat Üzerine Makaleler: Namık Kemal Hayatı ve Eserleri* s 226-236

برای کتاب های فارسی نگاه کنید به رحیم رئیس نیا، ایران و عثمانی، ج ۲، ص

فارسی آموخت. پس از تکمیل تحصیلات به استخدام دولت درآمد و به مقامات بالای دولتی رسید و پاشا گردید و سپس به "نوعثمانیان" پیوست. ضیا به همراه نامق کمال به اروپا فرار کرد. بعد از بازگشت به استانبول به ریاست جمعیت اجرا و عضویت شورای دولتی رسید، وی در سرنگون کردن عبدالعزیز و به سلطنت رساندن مراد پنجم در سال ۱۸۷۶ شرکت داشت و مقام مستشاری معارف تعیین گردید. در انقلاب مشروطه اول حضور فعال داشت و پس از سرکوب انقلاب با حفظ سمت دولتی به سوریه تبعید شد. سرانجام وی در سال ۱۸۸۰ در ولایت آدانا چشم از جهان بست. ضیا نماینده شعر کلاسیک انقلابی بود. اثر ۳ جلدی "خرابات" او، مجموعه‌ای از اشعار عربی، فارسی و ترکی می باشد. در زمینه ترجمه‌های وی نیز امیل روسو، خسیس مولیر، تاریخ اندلس و تاریخ انگلیسی‌بیون را می توان نام برد.<sup>۸۹</sup>

### ابوالضیا توفیق

محمد توفیق معروف به ابوالضیا در سال ۱۸۴۹ در استانبول به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات نامنظم به استخدام دولت درآمد و بعدها عضو "نو عثمانیان" شد. وی با تأسیس چاپخانه به فعالیت‌های گسترده روزنامه نگاری خود ادامه داد و در کنار ضیاء و نامق اندیشه‌های انقلابی خودش را ترویج کرد. در کنار کارهای سیاسی و دولتی و مطبوعاتی به فعالیت‌های پژوهشی دقیقی در زمینه تاریخ ادبیات ترک دست زد و نخستین تاریخ ادبیات ترکیه را نوشت. او به کمک چاپخانه‌اش صدها جلد کتاب از خود و از همفکران نوعثمانی چاپ کرد.<sup>۹۰</sup>

<sup>۸۹</sup> ایران و عثمانی ج ۲، ص ۱۳۹ و نیز بنگرید:

Tanpınar, A. H., *Türk Edebiyatı Tarihi*, XIX. Asır, Cilt 1, *Ziya Paşa* s.281

<sup>۹۰</sup> Ibid. p.281



## ادبیات نو عثمانیان و ظهور انقلاب مشروطه اول

غرب گرایی ادبیات تنظیمات و پیدایش شیوهای نو ادبی به سبک غربی باعث شد تا نوعی عکس العمل شرقی به وجود آید که به دنبال هویت اسلامی، شرقی و ترکی بود. تنظیمات، حقوق اتباع غیرمسلمان امپراتوری را به رسمیت می‌شناخت و این اصلاحات چندان به مذاق ترکان مسلمان نبود. نوعثمانیان به انتقاد از اصلاحات تنظیماتچیان پرداختند و با تکیه بر دو عنصر نوپای "پان اسلامیسیم" و "پان ترکیسیم" شعار اتحاد جهان اسلام به رهبری ترکان را سر دادند<sup>۹۱</sup>

آنها به نوعی روشنفکران دینی بودند که پیشرفت دموکراتیک غرب را با مفاهیمی همانند "مشورت"، "شورا"، "اجماع" هماهنگ ساختند و خواهان حفظ اسلام و خلافتگری سلطان بودند اما به روش اسلام دموکراتیک اصلاحات را قابل اجرا می‌دانستند؛ از این روی، فلسفه و ایدئولوژی نوعثمانیان قصد انقلاب بر علیه امپراتوری عثمانی و خلافت اسلامی آن نبود بلکه نوعی اصلاحات دموکراتیک - اسلامی را آرزو داشتند. به همین سبب بیش از عمل به نظر روی آوردند و به خاطر این امر متوسل به ادبیات و مطبوعات شدند. "ادبیات نوعثمانیان" گرایش به ریشه‌های سنتی شعر کلاسیک داشت اما از شیوه‌های جدید انواع ادبی رمان، نمایشنامه، تئاتر نیز بهره می‌گرفت ولی در مضمون و معنا به تبلیغ اندیشه اسلامی می‌پرداخت. این اندیشه نوعثمانیان باعث شد تا سنت گرایان اسلامی و شیخ الاسلام‌ها از مخالفت مستقیم با آنها دست بردارند و به نوعی در جریان مشروطه مشروعه نوعثمانیان، آنها را یاری بکنند<sup>۹۲</sup>

نوشته‌های نوعثمانیان همراه بااوضاع نابسامان اقتصادی امپراتوری و شورش‌های اقلیت‌ها بود بنابراین از هر سوی آتش انقلاب شعله کشید.

<sup>91</sup> Ibid. pp. 97-100

<sup>92</sup> Ibid. pp. 101-105

واقعه از شورش سفتاها(طلاب علوم دینی) استانبول آغاز شد که در اعتراض به صدارت محمود ندیم پاشا - که دارای گرایش‌های روسی بود و به شدت تحت تأثیر ایگنا تیف قرار داشت - و حسن فهمی افندی شیخ الاسلام، کلاس‌های درس را تعطیل کرده و در میدان "بایزید" و "فاتح" اجتماع نموده و خواستار پاسخگویی حکومت شدند. سلطان عبدالعزیز که شرایط را مناسب نمی‌یافت، بلافاصله محمود ندیم پاشا را از مقام صدارت عزل و مترجم رشدی پاشا را جایگزین نمود<sup>۹۳</sup> نوعثمانیان به رهبری مدحت پاشا بر اوضاع انقلابی چیره شدند و اعتراضات را جهت اصلاحات قانونی و تصویب قانون اساسی به پیش بردند. آنها در ۳۰ ماه می ۱۸۷۶ عبدالعزیز را از سلطنت خلع کردند و دولت موقت را در دست گرفتند؛ اعضا این دولت موقت چندان متمایل به مشروطه نبودند مگر مدحت پاشا و هواداران نوعثمانیش که خواهان تصویب قانون اساسی بودند. درگیری درونی رجال قدرتمند، ناامنی اقتصادی و ترس از بالا گرفتن شورش توده مردم فقیر، تهدید امنیتی کشورهای اروپایی و روسیه، دست در دست هم می‌داد تا این رجال سیاسی به توافقی ظاهری دست یابند. حاصل این توافق به قدرت رسیدن شاهزاده مراد پنجم، پسر سلطان عبدالمجید و برادرزاده سلطان عبدالعزیز مخلوع بود. او یک شاهزاده جوان سی و شش ساله، غرب گرا، فراماسون، مسلط به زبان فرانسه و موسیقی غربی بود. نامق کمال، ضیاء پاشا و مدحت پاشا از دوستان نزدیک مراد پنجم بودند و دل به او بسته بودند تا آرزوها و اندیشه‌های نوعثمانیان را تحقق بخشند<sup>۹۴</sup> تأثیر ادبیات نوعثمانیان در مشروعیت سلطنت مراد پنجم به قدری بود که به هنگام نمایش نمایشنامه وطن نامق کمال به شوق آمده بودند و به هنگام خروج

<sup>۹۳</sup> مشروطه عثمانی، ص ۱۶۰

<sup>۹۴</sup> ایران و عثمانی ص ۱۷۵ . مقایسه کنید احسان ثریا سرما، سیاست همگرایی

عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب و مدحت پاشا و عبدالحمید دوم .

از تئاتر بانگ سرمی دادند که "خدا مرادمان را بدهد" که منظورشان به سلطنت رسیدن مراد پنجم بود:<sup>۹۵</sup>

*Ha 'l olup Sultan-ı Aziz, Şah Murad Han oldu*

*Biri giryan gözümün diğeri handan oldu*

سلطان عزیز خلع و مرادخان شاه شد

یک چشم من گریان و چشم دیگرم خندان شد

پس از مدت کوتاهی مراد پنجم دچار بیماری روانی شد و از ادامه سلطنت بازماند و برادرش، شاهزاده عبدالحمید به جای او انتخاب شد. روزنامه فارسی زبان ایرانیان مشروطه خواه یعنی اختر این حوادث دولت عثمانی را منعکس می کند و میرزا حسن شوکت نامی، قطعه زیر را می سراید:

عبدالحمید ثانی با فر آسمانی

سلطان شد و جهان را از خرمی جوان کرد

تاریخ پادشاهیش کردم طلب ز شوکت

گفتا جلوس سلطان عبدالحمید خان کرد

عبدالحمید، برعکس مراد پنجم بود و حامی قدرت مطلقه سلطان و دشمن مشروطه خواهان. او با سیاست ابتدا با مشروطه خواهانی چون

<sup>۹۵</sup> ایران و عثمانی، همان چ ۲، ص ۱۷۵

مدحت پاشا کنار آمد و سپس شروع به محدود کردن قدرت آنها نمود.<sup>۹۶</sup> نامق کمال با یک سلسله مقالات سیاسی - ادبی در روزنامه اتحاد شروع به انتقاد از اقدامات سلطان جدید کرد. نوعثمانیان که هنوز قدرت را در دست داشتند، سرانجام بعد از کشمکش‌های زیاد و اعمال اصلاحات در قانون اساسی مدحت پاشا طی تشریفات ویژه در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ حکومت مشروطه در امپراتوری عثمانی اعلام کرد. بدین ترتیب امپراتوری عثمانی نخستین کشور اسلامی دارای قانون اساسی مکتوب گردید. دکتر حضرتی در این باره می‌نویسد:

“در همین زمان تلاش‌های زیادی از سوی مدحت پاشا برای تهیه و تصویب متن نهایی قانون اساسی صورت می‌گرفت. در ظاهر امر هم مخالفتی از سوی عبدالحمید ظهور نمی‌کرد. سلطان، مدحت پاشا و چند نفر دیگر را مأمور تهیه پیش نویس‌های اولیه برای قانون اساسی و همچنین تشکیل کمیسیون‌های مختلف برای بررسی آنها نمود. در این مرحله مخالفت مستقیمی از سوی عبدالحمید با حکومت مشروطه و قانون اساسی صورت نگرفت. اما او تلاش زیادی نمود تا در قانون اساسی مورد نظر اختیارات سلطان تحدید نشود و نهادهایی مانند پارلمان از قدرت حداقلی برخوردار شوند. عبدالحمید بعدها نشان داد که ذاتا سلطان مستبد و خودکامه‌ای است و به هیچ وجه اعتقادی به توزیع قدرت در نهادهای سیاسی و تقلیل قدرت سلطان ندارد. اما در اوان روی کار آمدنش به علت شرایط خاصی که وجود داشت با عدم مخالفت مستقیم با مشروطه و قانون اساسی، به گفته نویسنده‌ای، “در درون حکومت مشروطه، استبداد را جستجو می‌کرد.” به عبارت دیگر برای او مخالفت انتزاعی با مفاهیمی مانند قانون اساسی مهم نبود. مهم نوع و محتوای آن نبود. از نظر او اگر

<sup>۹۶</sup> سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب، ص ۵

قانون اساسی خللی به جایگاه سلطان و اختیارات و اقتدار او وارد نمی‌کند، اعلان آن مشکلی نداشت. بنابراین عبدالحمید به جای مخالفت با "قانون اساسی" به مصادیق آن توجه نمود. عبدالحمید در ۷ اکتبر ۱۸۷۶ م. / ۱۸ رمضان ۱۲۹۳ ق. دستور تأسیس کمیسیون بررسی پیش نویس‌های قانون اساسی که به وسیله افراد مختلفی تهیه و تنظیم شده بود را صادر کرد.

مدحت پاشا در تنظیم "قانون جدید" از قوانین اساسی کشورهای اروپایی مانند آلمان، بلژیک و فرانسه بهره برده بود، اما نمی‌توان گفت که پیش نویس او ترجمه‌ای از قوانین است. در حالیکه پیش نویس دوم که از سوی سعید پاشا تنظیم شد، ترجمه صرف و سطر به سطر از قوانین اساسی ۱۸۴۸ و ۱۸۵۸ م. / ۱۲۶۴/ و ۱۲۷۵ ق. فرانسه است. تا آنجا که با بی توجهی، حتی واژه‌هایی مانند "سنا"، "فرانک" (برای پرداخت حقوق اعیان) بدون تبدیل به معادل‌های بومی آورده شده بود. جالب تر اینکه در جایی دیگر "خاک فرانسه" به جای "خاک عثمانی" سهواً به کار رفته است، بدون اینکه دقتی در برگرداندن آن صورت بگیرد.

سلطان از جمله مخالفان اصلی قانون اساسی بود. از این پس میان مخالفان و موافقان نبردی سخت درگرفت. سلطان عبدالحمید ابتدا با سیاست، قدرت مدحت پاشا را کاست و سرانجام او را عزل کرد. عزل مدحت پاشا، عکس‌العمل وسیع طلاب حامی او و نوعثمانیان را برانگیخت و خیابان‌های استانبول را آشفته ساخت. مشروطه خواهان به حمایت مدحت پاشا به تظاهرات پرداختند و فشار سختی به سلطان عبدالحمید وارد کردند و حتی او را تهدید به عزل نمودند. سلطان عبدالحمید برای آرام کردن شورش، ابتدا قول همکاری داد و سپس زمانی که مردم از خیابان‌ها رفتند، پس از غروب آفتاب شروع به دستگیری فعالان تظاهرات کرد. بسیاری را دستگیر و زندانی کرد و به طلاب علوم دینی اخطار نمود که از این پس اگر در سیاست دخالت نمایند، به شدت با آنها برخورد خواهد شد. سیاست

سرکوب عبدالحمید موفق شد و مشروطه خواهان نتوانستند انسجام دوباره پیدا کنند. مدحت پاشا تبعید گردید و بسیاری دیگر از مشروطه خواهان زندانی شدند. عبدالحمید به این وقایع قانع نشد و مخفیانه مدحت پاشا را به قتل رساند و در پی بهانه‌ای در ۱۴ فوریه ۱۸۷۸ مجلس مبعوثان را تعطیل کرد. از این پس یک دوره استبداد صغیر ۳۰ ساله آغاز شد<sup>۹۷</sup>

ایرانیان که در این دوران اصلاحات امیر کبیر و مرگ امیر کبیر و اصلاحات سپهسالار را پشت سر گذاشته بودند و آرزو می کردند که همانند عثمانی دارای "قانون و مجلس" شوند، از شرایط بوجود آمده در استانبول بسیار ناراحت بودند. ایرانیان به وسیله ادبیات به حمایت از مشروطه عثمانی پرداختند که مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در فاصله میان مشروطیت اول تا مشروطیت دوم عثمانی بود که ایرانیان، نهضت مشروطه خود را آغاز کردند و موفق به برقراری مشروطیت در ایران شدند. این موفقیت ایرانیان، انگیزه قوی شد برای مشروطه خواهان عثمانی که مشروطیت دوم خود را آغاز نمایند. در این فراز و فرود مشروطیت در دو کشور هماهنگی عجیبی بین مشروطه خواهان و مستبدان دو کشور بوجود آمد که از دیدگاه سیاسی مورد بحث است. گفتمان مشروطه خواهان دو کشور جهت ایجاد قانون و حمایت از یکدیگر به طور وسیعی در ادبیات منعکس شده است؛ نظیره و هجو دو قالب توانایی بودند که می توانست استبداد را هجو نمایند و مشروطه خواهی را با نظیره سازی حمایت کنند.

### زمینه های پیدایش مشروطه در ایران و مقایسه آن با عثمانی

"ایل قاجار" مجموعه‌ای از عشایر ترک زبان ایران بودند که به تدریج قدرت سیاسی را به رهبری آقامحمد خان قاجار بدست آوردند. آنها

<sup>۹۷</sup>سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویارویی با غرب، صص ۷۷-۷۳-۵-۴-

طی دهه های ۹۰- ۱۷۸۰م / ۷۰- ۱۱۶۰ سایر ایلات را تابع کردند و قلمرو وسیع ایران را از خراسان تا آذربایجان و قفقاز تا خوزستان و بلوچستان متحد ساختند<sup>۹۸</sup> تهران در ۱۷۸۶ م / ۱۱۶۵ ه پایتخت دولت قاجار برگزیده شد. دوره حکومت آقامحمد خان قاجار، عصر بنیادگذاری این سلسله و قدرت گیری آن بود که در دوره فتحعلی شاه نیز ادامه پیدا کرد. در دوره فتحعلی شاه قاجار، جنگ های ایران و روس آغاز شد که به شکست ایرانیان منجر گردید.

شکست ایران از روس باعث شد تا اصلاحاتی در ارتش ایران به وسیله عباس میرزا و قائم مقام فراهانی انجام شود و نخستین دانشجویان ایرانی به اروپا اعزام گردند. این دانشجویان پس از بازگشت مصدر خدمات بزرگی در ایران آن روزگار شدند. "میرزا صالح شیرازی" نخستین چاپخانه به روش جدید را بنیاد نهاد، هر چند که ایرانیان از طریق ارامنه از دوره صفویه با چاپ آشنا شده بودند، اما در این زمان اهمیت چاپ و نشر بیشتر شد. میرزا صالح، نخستین روزنامه را چاپ کرد و ادبیات روزنامه نگاری متولد شد. پیش از ایرانیان شهرهای آگره، پنجاب، بمبئی، تفلیس و اسلامبول با روزنامه آشنا شده بودند و روزنامه نگاری به زبان فارسی از این شهرها سر بر کشید.

در رمضان ۱۲۵۲ق، خورشید مطبوعات ایران با انتشار پیش شماره نخستین نشریه ادواری چاپی طلوع کرد. بنیانگذار این نشریه بی نام که با عنوان کاغذ اخبار، اخبار و وقایع شهر، اخبار شهر، نشریه میرزا صالح یاد می شود<sup>۹۹</sup>

<sup>۹۸</sup> تاریخ ایران مدرن، ص ۲۸-۲۹

<sup>۹۹</sup> تاریخ مطبوعات ایران، ص ۱۱

دانشجوی دیگر "میرزا رضا" که در رشته مهندسی تعلیم یافته بود، پس از بازگشت به وطن، "مهندس باشی" لقب گرفت. وی کتابی در تاریخ پطر کبیر از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد و خدماتی را در ارتش به انجام رسانید. ایران در این دوران کارخانه توپ ریزی و تفنگ سازی را به کمک معلمین فرانسوی و انگلیسی دایر کرده بود<sup>۱۰۰</sup> دانشجوی دیگر به نام استاد محمد علی چخماق ساز، فنون آهنگری و اسلحه سازی یاد گرفته و در همان کارخانه مشغول به کار بود.

در دوره اول فتحعلی شاه با یاری عباس میرزا و قائم مقام فراهانی اول و دوم اقدامات عمرانی و اصلاحی خوبی انجام شد. از جمله می توان به کارخانه ماهوت با نی خوی، ترجمه تعداد زیادی کتاب، تجهیز قشون و سپاه به فنون و دانش روز اشاره کرد. از همین دوران است که ایرانیان با حکومت مشروطه و اوضاع پیشرفته اروپائیان به خوبی آشنا می شوند و به دنبال اصلاحات گسترده هستند.

ادبیات فارسی نیز که دوران "بازگشت ادبی" را طی می کرد، به دنبال احیای عظمت گذشته خود بود اما اتفاق دیگری در آن در شرف پیدایش بود و آن نظیره سازی اوضاع ایران با اروپا بود. این مقایسه رشد و عقب ماندگی باعث شد تا نخستین جرقه های علل عقب ماندگی ایران در ادبیات راه یابد. از جمله رباعی های مشهوری که تا انقلاب مشروطه بر سر زبان ها بود. و از این دوران در دست است، رباعی صافی اصفهانی، وفات به سال ۱۲۱۹ می باشد:

دردا که دوای درد پنهانی ما

افسوس که چاره پریشانی ما

<sup>۱۰۰</sup> انقلاب مشروطیت، ص ۹



در عهده جمعی است که پنداشته‌اند

آبادی خویش را به ویرانی ما<sup>۱۰۱</sup>

در این مدت تا روی کارآمدن امیر کبیر و به تخت نشستن ناصرالدین شاه، خبر اصلاحات عثمانی در ایران پیچیده بود و امیر کبیر نیز با حضور مستقیم خود در مذاکره ارزنه الروم عثمانی از نزدیک با تحولات سیاسی - اجتماعی عثمانی آشنایی پیدا کرده بود. فریدون آدمیت درباره سرچشمه‌های فکری اصلاحات امیر کبیر سخن می‌گوید و اوضاع ایران و عثمانی را با یکدیگر مقایسه می‌کند که لازم است آن را به اختصار نقل کنیم:

"میرزا تقی خان با جریان اصلاح طلبانه دیگری که برخورد مستقیم داشت، جنبش دوره "تنظیمات" عثمانی است. در سفارت چهار ساله خود به ارزنه الروم، ناظر تحول سیاسی و اجتماعی کشور همسایه بود. اما تأثیر تنظیمات را در ذهن و اندیشه او نباید گزاف دانست، و نه در ارزش ماهیت آن زیاده روی کرد. گام‌های نوجویانه‌ای که تحت لوای تنظیمات پیش از سفارت و همزمان سفارت میرزا تقی خان و حتی مقارن صدارت او در عثمانی برداشته شد، چندان ژرف و گسترده نبود و آنچه امیر در سفر روسیه از دنیای غربی آموخته بود، و یا حتی به طور غیرمستقیم درباره آن کسب کرده، بسیار با معنی تر و ارزنده تر از پیشرفت‌هایی بود که تازه در عثمانی در مرحله تکوین بود. البته نهضت تنظیمات در دوره بعد نیرو گرفت و اعتبار یافت، اما زمانی بود که امیر روی در خاک کشیده. ولی باید دانسته شود که تحول عصر تنظیمات از جهت دیگری در خاطر میرزا تقی خان اثر بخشید. و آن این است که عثمانی به عنوان کشور همسایه مسلمانان و

<sup>۱۰۱</sup> انقلاب مشروطه ص ۳۷

رقیب ایران، به راه ترقی جدید افتاده بود. این معنی به خودی خود برای ایران آموزنده و عبرت گیر بود.<sup>۱۰۲</sup>

اما بینیم جوهر تنظیمات عثمانی چه بود: دوره تنظیمات از ۱۲۵۵ آغاز گشت و معمار آن رشید پاشا (۱۲۷۵-۱۲۱۴) بود که او را پطر کبیر ترک گفته اند، و تا بیست سال بعد یعنی تا ۱۲۷۵ شش بار به صدارت رسید. میرزا تقی خان و رشید پاشا همدیگر را می‌شناختند، نامه-نگاری رسمی داشتند و به احوال هم آشنا بودند. سفارت و صدارت امیر همزمان زمامداری رشید پاشا بود.

پیش درآمد تنظیمات را اصلاحات ترقی خواهانه سلطان سلیم و سلطان محمود ثانی می‌ساخت. سلطان سلیم بنیان گزار "نظام جدید" در عثمانی بود، یعنی همان مقامی را که عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام در ایران دارند. مجموع فرمان‌هایی که سلطان در اصلاح قشون وضع کرد "نظام جدید" خوانده می‌شود. مخالفت سرسختانه شیخ الاسلام ترک و قوای ینی چری با نظام جدید، به عزل و کشتن سلطان سلیم و گروهی از وزیرانش تمام گشت (۱۲۲۲). این نکته بسیار بامعنی است که هیچگاه در ایران چنین مقاومتی علیه اصلاح نظام صورت نگرفت. سلطان محمود وقتی توانست کار اصلاحات را پیش ببرد که کار ینی چری را بسازد؛ در یک روز یکسره سرگردان آن را به گلوله بست و جمعی را از دم تیغ گذراند (۱۲۴۱). همین بلا را به سر پیشوایان فرقه دراویش بکتاشی یعنی یاران ینی چری هم آورد و خود را از شر آنان آزاد ساخت. در تاریخ جدید عثمانی برانداختن ینی چری به "واقعه خیریه" ثبت است. پس از اصلاح لشکر به مرحله تازه ای افتاد مدرسه طب عسکری و "مکتب همایون حربیه" بنا گردید (۱۲۴۳) و در همین سال نخستین بار دولت عثمانی با وجود مخالفت تند شیخ الاسلام، چند تن شاگرد ترک را برای تحصیل به اروپا

<sup>۱۰۲</sup> امیر کبیر و ایران، ص ۳۸

فرستاد. از ایران بار اول در ۱۲۲۶ دو محصل به انگلیس رفت و بار دوم پنج نفر در ۱۲۳۰ و هیچگاه دستگاه روحانی کشمکش با دولت در این باب نداشت. اما نظام جدید هنوز سروسامان نگرفته و نیروی کافی به دست نیاورده بود که عثمانی در جنگ با روسیه شکست خورد. اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام در نامه سنجیده و پر مغزی که از جانب عباس میرزا نوشته، به نقص کار نظام جدید ایران و عثمانی اشاره می کند:

"... این مطلب بین و آشکار است که هر وقت نقصی در محاربات روس برای ما روی داده، از این رهگذر بوده که آنها با تانی و آرام تدارکات و نظام خود را به قانونی که دارند مضبوط کرده اند. ما با عجله و اضطراب خلقی بسیار مختلف الاوضاع و اطوار را برداشته، در مقابل رفته ایم. همچنانکه دولت عثمانی نیز به همین سیاق رفتار نموده، بعد از آنکه اساس ینی چری را از هم ریخت، هنوز نظام جدید را کامل نکرده سر دعوا برداشت و اینهمه ضرب خورد و مملکت بر باد داد"<sup>۱۰۳</sup> نیم قرن بعد، نامق کمال نویسنده متفکر ترک، همان نکته جویی و انتقاد قائم مقام را به طراحان اولیه تنظیمات وارد کرد.

دوره **تنظیمات** با سلطنت عبدالمجید و صدارت رشید پاشا و صدور فرمان معروف "خط شریف گلخانه" شروع شد (شعبان ۱۲۵۵). به دنبال آن "خط همایون" (محررم ۱۲۵۶) و "خط همایون ثانی" (محررم ۱۲۶۱) اعلام گشت. این سه منشور پایه اصلاحات را در مرحله نخست عصر تنظیمات بنا گزارد. دو عامل عمده در پیشرفت آن موثر بود. یکی پافشاری و پشتیبانی صریح و قاطع فرانسه و انگلیس از نقشه اصلاح و نوجوئی عثمانی در مقابله روسیه و آن حمایت به اندازه ای بود که هرگاه گردش چرخ تنظیمات به کندی می گرائید، اعتراض تند رسمی انگلیس و فرانسه در کنار بود. عامل دیگر، حمایت جدی مادر مقتدر و دانای سلطان

<sup>۱۰۳</sup> برای متن نگاه کنید به سیاستگران دوره قاجار، ج ۲، صص ۳۴-۳۱.

از اندیشه‌های ترقی خواهانه بود. امادر ایران آن روس و انگلیس بودند که با هم می‌ساختند و به کارشکنی علیه ایران می‌پرداختند و مهد علیا مادر شاه بود که به خون امیر تشنه بود. درست است که سیر تنظیمات نوسان-هایی داشت و عنصر سنت پرست چند بار رشیدپاشا را از حکومت برکنار نمود اما نه نفوذ فرانسه و انگلیس می‌گذاشت او را نابود کنند، و نه سلطان "قدر حق ناشناس و ناعاقبت اندیش" بود که وزیر عالیقدرش را به دست دژخیم استبداد بسپرد.

“خط شریف” اصول امنیت جانی و مالی را اعلام کرد، تساوی افراد مسلمان و غیرمسلمان را از نظر محاکم حقوقی شناخت. دو بنیاد تازه نیز برپا شد: “دارالشرایع باب عالی” و “مجلس والای احکام عدلیه” که بعدها هر دو تکامل یافتند. با دو “خط همایون” اصلاح تشکیلات اداری شروع شد، قانون جزا تدوین گشت که تساوی همه اتباع عثمانی را از مسلمان و مسیحی و غیره در برابر قانون تأیید نمود. در ۱۲۶۳ سنگ بنای دارالفنونی را نهادند. از کارهای این دوره تأسیس وزارت به نام “وزارت معارف” و مدارس متوسطه مانندی به اسم “رشدیه” بود. و تا سال‌ها بعد فقط شش مدرسه رشدیه در سراسر عثمانی احداث گردید.

میرزا تقی خان همزمان این دوره تنظیمات بود. از مراحل بعدی آن چیزی نمی‌گوییم از آنکه بیرون از گفتار ماست. امیر وضع نظام جدید را در ایران و عثمانی نیک می‌شناخت، هر دو نظام بر یک پایه ریخته شده بود و نقص هر دو یکی بود، یعنی فرمانده و صاحب منصب لشکری تربیت یافته نداشتند. پس ایران و عثمانی هر دو به این کار دست زدند. وضع حقوقی اتباع غیر مسلمان امپراتوری عثمانی، از مهمترین و حساسترین دشواری-های سیاسی آن دولت بود. و به همین لحاظ وجهه جهت هر اصلاحی معطوف به آن می‌گردید. اما جامعه ایران از این نظر متشکل بود و گرفتاری عمده‌ای نداشت.

گذشته از مطالعه در اصلاحات روسیه و تنظیمات عثمانی، سرچشمه‌های دیگر میرزا تقی خان آثار مولفان فرنگی است. نشانه‌ای از توجه معنوی او به دنیای معرفت نو این است که در سفارت ارزنة الروم، با وجود همه آن گرفتاری‌های سیاسی، دستور داد پاره‌ای از کتاب‌های اروپایی را گرد آورند و از مجموع آنها کتاب کلانی در دو جلد در احوال جغرافیائی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان پرداختند و خود بر این کار نظارت داشت. نام کتاب "جهان نمای جدید"<sup>۱۰۴</sup> است و نخستین تألیف فارسی است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از همه کشورهای پنج قطعه جهان و حتی جزایر دور افتاده اقیانوس‌ها، با احصائیه‌های منظم بدست می‌دهد.

این کتاب از جهات مختلف ارزنده و در خور توجه می‌باشد. نه تنها از زمان آشنائی ایران با دانش جدید اروپائی، کتابی بدان صورت و معنی به فارسی نگارش نیافته بود، تا سال‌ها بعد هم مانندش را ننوشتند<sup>۱۰۵</sup>

کوشش امیر کبیر در زمینه رصد علوم جدید در ایران، باید دانش نوین در دارالفنون را پی ریزی کرد. یکی از راه‌هایی که ایران را به غرب پیوند می‌زد، پل عثمانی - استانبول بود. از این دوران است که عثمانی به خصوص استانبول مرکز تجمع روشنفکران ایرانی می‌گردد که گاه در مخالفت با دولت ایران در آنجا فعالیت می‌کنند. در رأس این روشنفکران،

<sup>۱۰۴</sup> از این کتاب دو نسخه در کتابخانه ملی ایران موجود است. نسخه اصلی به شماره ۲۳۷ که در ارزنة الروم نوشته شده و جلد دوم آن موجود نیست. نسخه دیگر که کامل است به شماره ۵۵ و به تاریخ ۱۸ ذیحجة ۱۲۷۳ به خط "رضا قلی تاریخ نویس" تحریر یافته. شامل ۶۲۰ صفحه به قطع وزیری بزرگ می‌باشد. در نسخه دوم پاره‌ای نکته‌ها را تغییر داده و یا حذف کرده‌اند مانند اشاره به "قانون آزادی" و محدود بودن قدرت سلطنت در فرانسه. (راجع به این کتاب نگاه کنید به فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تألیف آقای عبدالله انور).

<sup>۱۰۵</sup> امیر کبیر و ایران، ص ۴ - ۱۸۳

سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسین خان سپه سالار که بعداً وزیر شد و سرانجام میرزا ملکم خان که بسیار جنجال برانگیز بود<sup>۱۰۶</sup>

پس از سقوط صفویه موانع بازرگانی میان ایران و عثمانی از میان رفت، مخصوصاً دشمنی عثمانی با روسیه برای جلوگیری از صدور کالاهای ایرانی از روسیه و خلیج فارس و برگرداندن مسیر راه‌های بازرگانی باعث گسترش روابط عثمانی با ایران گردید. از این رو، رفت و آمدهای بازرگانان ایرانی به اروپا از راه عثمانی شتاب بیشتر می‌گرفت. بازرگانان ایرانی مرکز تجاری خود را در استانبول دایر نمودند زیرا اکثر نمایندگان صنایع اروپا در استانبول بودند. گروه‌های مختلف ایرانی در استانبول که تعداد آنها ۱۶۰۰۰ نفر در استانبول و ۱۰۰۰۰ نفر در سایر شهرها نوشته شده است. آنها با استفاده از کمک‌های مالی تجار، بیمارستان و مدارس ایرانی تأسیس کردند و انجمن‌هایی بر پا نمودند. هم چنین به انتشار روزنامه‌های مختلف پرداختند. بالاخره شروع جنگ‌های جهانی اول و مهاجرت آزادی خواهان و روشنفکران بسیاری نظیر عارف قزوینی، ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی به استانبول باعث آشنایی آنها با نوشته‌های متفکران عثمانی شد<sup>۱۰۷</sup>. آنان پاره‌ای از تحولات عثمانی را به درون جامعه ایران انتقال دادند که در ادامه توضیحات مرتبط با ادبیات ایران و عثمانی را خواهیم داد. این ارتباطات همراه با تحولات داخلی ایران و عثمانی فراز و فرودهای پیچیده‌ای یافت.

بخصوص در دوران استبداد ۳۰ ساله مشروطه عثمانی و بالا گرفتن آزادی خواهی در ایران و برعکس در دوره استبداد صغیر در ایران و بالا گرفتن مشروطه دوم عثمانی است که موجب ارتباط پیچیده دو جناح

<sup>۱۰۶</sup> مجموعه آثار میرزا ملکم خان، مقدمه ف ب- م ج، ۱ ص ۱۳

<sup>۱۰۷</sup> ایران و عثمانی از گذشته تا امروز، ص ۴۵-۴۹

استبدادگرا با یکدیگر و حمایت آزادی خواهان از یکدیگر می شد. بدون شک، راهی غیر از ادبیات جهت حمایت از یکدیگر نبود و صفت ادبی قوی تر از هجو و نظیره وجود نداشت. از این روی است که میان ادبیات و سیاست در این دوران ارتباط تنگاتنگی پیدا می شود که بدون بررسی اوضاع سیاسی به تحولات ادبی این دوره دست نمی توان یافت. زمانی که اصلاحات در دوره امیر کبیر در ایران ناکام ماند و صدای آزادی خواهان رو به کاستی نهاد و سبب شد تا آنها به عثمانی مهاجرت نمایند.

در این جا به برخی از معروفترین این چهره های روشنفکر ادبی به اختصار خواهیم پرداخت که البته مرتبط با عثمانی بودند و در آنجا زندگی و تحصیل کرده بودند.

### سپهسالار و اصلاحات عثمانی

در فاصله ده ساله توقف اصلاحات امیر کبیر در ایران از ۱۲۷۷ه تا ۱۲۸۸ بطور متوسط هر دو سال یک بار قحطی و خشکسالی پدید آمد.<sup>۱۰۸</sup> خزانه دولت خالی و جیب مردم خالی تر شد؛<sup>۱۰۹</sup> این اوضاع با بی کفایتی صدراعظم پیشین، میرزا آقاخان نوری (صدارت از ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵) دو چندان شده بود، چرا که زمینها را برای تصرف هرات برای انگلیس آماده کرده و اوضاع اصلاحات را متوقف نموده بود.<sup>۱۱۰</sup> دوران آقامحمدخان نوری به کشمکشها و جناح بندی های سیاسی درون دربار و شاهزادگان و دول

<sup>۱۰۸</sup> ناصر الدین شاه در روز دوشنبه ۱۶ محرم ۱۲۶۸ / یازده نوامبر ۱۸۵۱ امیر کبیر را از صدارت معزول کرد و در روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ او را در کاشان به قتل رساندند.

عباس امانت، قبله عالم، ص ۱۸۳

<sup>۱۰۹</sup> اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، ص ۱۲۰

<sup>۱۱۰</sup> سیاستگران دوره قاجار، ص ۲-۵

خارجه گذشت و سرانجام موجب عزل او شد و صدارت به میرزا حسین خان مشیرالدوله (مدت وزارت ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ ه.ق) انتقال پیدا کرد. وی از سال ۱۲۷۵ ه.ق سفارت اسلامبول را داشت و از نزدیک با عالی پاشا و فواد پاشا ارتباط داشت. در این زمان، رضا قلی خان سواد کوهی معروف به حاجی میرزا صفا (متولد ۱۲۱۲ ه/ وفات ۱۲۹۱ ه.ق) در اسلامبول فعالیت گسترده‌ای داشت و بسیاری از رجال معروف عثمانی همانند عبدالرحمان سامی پاشا از وزراء و شعرا و نویسندگان عثمانی، محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیزخان، عالی پاشا وزیر امور خارجه، رضا وزیر دربار عبدالحمید ثانی، مصطفی رشید پاشا وزیر امور خارجه، ضیا پاشا سفیر عثمانی در واشنگتن، عون الرفیق شریف مکه و هزاران نفر فضایی استانبول را مجذوب خود ساخته بود. حاجی میرزا صفا صوفی صاف شیعه بود که مریدان زیادی در استانبول داشت<sup>۱۱۱</sup> مقامات یاد شده عثمانی از مریدان شیخ بودند و به گفته خان ملک ساسانی آنها را متمایل به تشیع نموده بود. به نظر می‌رسد که با ورود حاجی میرزا صفا به استانبول تحت حمایت او، ایرانیان از آزادی بیشتری جهت انجام فرایض مذهبی همانند عزاداری برخوردار شده‌اند؛ پیش از این تبلیغات زیادی بر علیه ایرانیان عثمانی می‌شد که با ورود حاجی میرزا صفا اوضاع کاملا تغییر کرد.

در سال ۱۲۸۷ که ناصر الدین شاه به منظور زیارت عتبات عالیات می‌رفت، میرزا حسین خان برای دیدار شاه از استانبول به بغداد رفت و در همان سال به روز ۲۹ رمضان وزارت عدلیه و اوقاف را به او داد و با شاه به ایران آمد<sup>۱۱۲</sup> میرزا حسین خان تحت تأثیر اصلاحات عثمانی بود و رمق تازه‌ای به اصلاحات بخشید و مقام وزارت را به دست آورد.

<sup>۱۱۱</sup> همان، ص ۶۲

<sup>۱۱۲</sup> همان، ص ۷۰



ناصر الدین شاه به میرزا حسین خان مشیر الدوله لقب سپهسالار اعظم و وزیر اعظم عسکریه داد و در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ رسماً اداره امور را به دست آورد. سپهسالار اعظم مشیرالدوله برای نخستین بار دارالشوری کبری، دارلترجمه دولتی، روزنامه و مطبوعات، انتظام وزارت جنگ و امور عسکریه، هیئت وزرا و تأسیس وزارتخانه‌ها به سبک اروپایی و تقسیم کار اداری و رسیدگی به مراجعات مردمی، تأسیس مشورت خانۀ وزراء، ترتیب استخدام و میزان حقوق مستخدمین را به وجود آورد و به دولت نظم و سیاقی اساسی داد. او شاه را تشویق کرد که به اروپا سفر کند و پیشرفت‌های غرب را از نزدیک مشاهده نماید. مخالفان سپهسالار سرانجام او را به بهانه امتیاز رویتر و شباهتش به مدحت پاشا به سبب خیانت به سلطان عثمانی محکوم و توطئه مرگ او را پی ریختند. فریدون آدمیت درباره دوران سپهسالار می‌نویسد:

"آنچه به نظر می‌آید این است که گویا شاه از مرگ سپهسالار خشنود گشت و خود را آسوده یافت. با آن همه دشمنان دولتی که سپهسالار داشت و هراسی که آنان از او داشتند و سوء ظن فراوانی که در دل شاه نسبت به او تولید کرده بودند شگفت نخواهد بود که تصریح اعتمادالسلطنه درست باشد که به زهر کارش را بساختند. عبارت خود شاه نیز مبنی بر اینکه سپهسالار "ما را همیشه در زخم داشت" و "جز مرگ برای او چاره نیست" - ظاهراً تأیید تلویحی است در مسموم کردن او. از کسان معدودی که شاید حقیقت امر را می‌دانستند، حاجی میرزا عباسقلی از رفیقان دیرین میرزا حسین خان است که با او به مشهد رفته بود. باز به گفته اعتمادالسلطنه: پس از مرگ سپهسالار، حاجی میرزا عباسقلی به تهران آمد. فردای ورودش از مشهد احضار به حضور شاه شد... عصای مرصع گرفت تا بعد معلوم شود که مقصود چه بود. مجدداً حضور شاه بار

یافت و "خلوت ممتدی به او فرمودند." <sup>۱۱۳</sup> همه آن روایت را آوردیم. اما آنها آنها دلایل کافی برای ما نیستند که میرزا حسین خان به مرگ طبیعی رفت یا نه به هر حال از نظر گاه زندگی اجتماعی او مگر تفاوت فاحشی بود میان عاطل گذاردن آن مرد و مرگ غیر طبیعی؟

با برافتادن دولت سپهسالار دوره تاریخی مهمی به سرآمد دوره‌ای که رکن عمده‌اش او بود. اینکه ملکم نوشت: "هم پادشاه، هم رعیت، هم خدا و هم روزگار از شما طلب‌های بزرگی دارند و قطعاً ... می‌توانید این طلب‌ها را بدهید" <sup>۱۱۴</sup> اعتقادش را به مسولیت تاریخی آن وزیر بیان می‌کند. اینکه خود به شاه گفت: "با مردان بزرگ و وزرای نمره اول روی دنیا داعیه همسری دارم" <sup>۱۱۵</sup> به حقیقت خویش معتقد بود. آن غرور بجا ما را نشانه عزت آدمی و فضیلت می‌شماریم. همانطور که زبونی و فروتنی دروغین را ناستوده می‌شناسیم. اما اینکه در اوج قدرت صدارت به میرزا فتحعلی پاسخ داد: "من... هنوز به آرزوی خودم نرسیده‌ام به آرزو رسیدن این نیست که بیایم در مسند صدارت بنشینم آخر باید کاری هم بکنم، هنوز کاری نکرده‌ام" <sup>۱۱۶</sup> نشانه‌ای است از شرافت و وجدان منفعل او. اینکه باز به او گوشزد شد: "اگر در ایران ده نفر بیسمارک می‌گذاشتند، هر ده نفر زیر بار مشکلات تهران مضمحل می‌شدند" <sup>۱۱۷</sup> وصفی است از فساد سیاست ایران و فرجام او. سخن شاهزاده اقبال الدوله هندی که "مصیبت

<sup>۱۱۳</sup> روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، (۱۲۹۸) ص ۱۴۱-۱۴۰

<sup>۱۱۴</sup> همان. ص ۵۳.

<sup>۱۱۵</sup> همان. ص ۱۵۵.

<sup>۱۱۶</sup> ایران، ملکم به میرزا حسن خان، ۲۰ شعبان ۱۲۹۱. ص ۵۷

<sup>۱۱۷</sup> مجلس، میرزا حسن خان به شاه، ۱۲۹۷. ۱۴۵.

سپهسالار الحق جگر مرا خراشید... رکن بزرگ به کارآمد ایران بود، و نباید به این زودی‌ها بمیرد<sup>۱۱۸</sup> بیان دوستی است در رثای آن مرد.

دوران سپهسالار در قیاس تاریخی با عصر تنظیمات عثمانی که رهبری ترقی خواه متشکل مستمری داشت و خاصه در مقایسه با عصر میجی ژاپن که هیأت اقلیت حاکم، خود پیشرو اصلاح گردید به شکست و نامردی انجامید. از مطالعه تطبیقی که بگذریم، دوران میرزا حسین خان اهمیت تاریخی زیادی دارد. نخستین تجربه را در تغییر حکومت استبدادی و ایجاد دولت منتظم غربی در این دوره داشتیم. چرا که دانستند غیر از سنت کهنه حکمرانی مطلق، اصول سیاست دیگری هم در دنیا متصور هست. مبدأ قانون گذاری جدید همین دوره است. تحول افکار اجتماعی و سیاسی ( تحت تأثیر مستقیم جریان‌های فکری اروپا) درخششی شگرف و پرمایه داشت. ترقی روزنامه نگاری و آغاز بحث و انتقاد اجتماعی از ارزشمندترین و براننده‌ترین جنبه‌های این دوره است. از همه با معنی‌تر تحول نگرش اجتماعی و وجهه نظر طبقه اندیشمندی است نسبت به مفهوم ملت و دولت، شناسایی حقوق افراد، الزام متقابل دولت و منشأ قدرت حکومت. مقدمه پیدایش " افکار عمومی " جدید نیز در این دوره است.

امروزه وقتی که مردم از سپهسالار یاد می‌کنند، مسجد و مدرسه و خانه او را به یاد می‌آورند. دستگاه عمارتی که با جنبش ملی مشروطیت ملازمت تاریخی یافت: مسجد مجلس وعظ و خطابه بود؛ مدرسه کانون اجتماع ملی بود؛ خانه او خانه ملت شد - خانه‌ای که بر آن ماجراها گذشت: گاه سنگرگاه آزادیخواهان بود، گاه در روشنایی مشروطیت اعیان

<sup>۱۱۸</sup> اندیشه ترقی، ص ۲۷۱-۲۷۳

شد؛ گاه در تیره شامی استبدادی فرو رفت؛ گاه جلوه‌گاه شور و امید بود؛ گاه آماج تیر بیگانه شد؛ قزاق بر آن چیره گشت. بوم در آن خانه کرد.<sup>۱۱۹</sup>

## نظریه پردازان ادبیات مشروطه ایران در عثمانی

### میرزا فتحعلی آخوندزاده

ادبیات فارسی با سابقه طولانی که در قلمرو امپراتوری عثمانی دارد که به اختصار مورد بحث قرار دادیم، در تحولات نوگرایی نیز حضوری پررنگ داشت. آزادی خواهان ایرانی با گسستن از شیوه اندیشه قدما و تحت تأثیر ادبیات جدید اروپایی، تحولات گسترده‌ای در اندیشه ادبی و زبان فارسی بوجود آوردند که یکی از راه‌های ورود این اندیشه‌ها از طریق سکونت آنها در قلمرو عثمانی بود.

ایرانیان که حضور پررنگی در عثمانی داشتند، از نزدیک جریان‌های ادبی نوین عثمانی و اروپا و روسیه را تعقیب می‌کردند. یکی از معروف ترین آنها آخوندزاده (۱۸۱۲/۱۸۷۲) بود که از نزدیک تحت تأثیر ادبیات روسیه و غرب قرار داشت. هرچند که آخوندزاده در عثمانی نبود و دست تحولات روزگار او را از ایران جدا کرده بود و باعث شده بود تا او تبعه روسیه شود. سال تولد میرزا فتحعلی آخوندزاده همزمان با شکست ناپلئون در روسیه و همچنین مصادف است با شکست‌های پی در پی سلسله تازه به قدرت رسیده قاجاریه در مقابل ارتش متجاوز امپراتوری تزاری و عهدنامه گلستان.

نخستین دوره جنگ‌های پراکنده ایران و روس در اواسط ۱۸۰۳/۱۲۱۸ م آغاز و در اواخر سال ۱۸۱۳/۱۲۲۸ م با شکست ایران و امضای عهدنامه شوم گلستان، که در ده گلستان در قراباغ کنار رود ارس

<sup>۱۱۹</sup> همان، ص ۲۷۸

بسته شد، پایان یافت<sup>۱۲۰</sup>. آخوندزاده یک ساله بود که عهدنامه گلستان بسته شد. وی ایرانی زاده شد اما در یک سالگی زادگاه او به دست روس‌ها افتاد و قسمتی از سرزمین روسیه تزاری گردید. یک سال پس از عهدنامه گلستان، میرزا فتحعلی دو ساله همراه پدر و مادر از شهر شکی که دیگر به ایران تعلق نداشت به تبریز کوچ کرد که احتمالاً حدود سال ۱۸۱۴/۱۲۹۹ هـ د شت.

میرزا محمد تقی پدر میرزا فتحعلی، زن دیگری هم داشت. زن پدر سر ناسازگار با مادر فتحعلی گذاشت، پس مادر از شوهرش خواهش کرد که او را به اتفاق فرزندش به نزد عمویش آخوند حاج علی اصغر که پس از شکست ایران از روسیه و امضای عهدنامه گلستان در مشکین شهر از توابع اردبیل در مصاحبت حاکم شکست {خورده و آواره} سابق شکی، سلیم خان زندگی می‌کرد، روانه کند. آخوندزاده از این تاریخ از پدرش جدا شد و از هفت سالگی تا سیزده سالگی در نزدیکی‌های اردبیل در میان ایلات قرادا؛ زندگی کرد. در این مدت او فارسی و عربی را نزد آخوند حاج علی اصغر می‌آموزد<sup>۱۲۱</sup> آخوندزاده در زندگی نامه‌اش می‌گوید در سال ۱۸۲۵ م همراه مادر و عموی مادری اش آخوند حاج علی اصغر به تشویق و ترغیب عباس میرزا نایب السلطنه دوباره به شهر گنجه در قفقاز رفت. شاید عباس میرزا می‌خواست است که آخوند حاج علی اصغر مردم گنجه را بر علیه روس تحریک به جنگ نماید. سرانجام جنگ‌های ایران و روسیه ادامه پیدا کرد و میرزا فتحعلی ۱۶ ساله بود که عهدنامه ترکمن چای بسته شد و او مجبور شد در روسیه باقی بماند. او راه آخوند حاج علی اصغر را ادامه داد و یک طلبه روحانی شد. آخوندزاده در شهر گنجه با میرزا شفیع عارف آشنا شد که در حکمت و عرفان "سرآمد بود. پس از مدتی آخوندزاده از دروس

<sup>۱۲۰</sup> تاریخ ایران مدرن، ۲۸-۴۸.

<sup>۱۲۱</sup> تمثیلات و شش نمایشنامه و یک داستان، صص ۳-۵

دینی دست می کشد و به آموزش زبان روسی می پردازد و از اندیشه های مدرن آن دوره به طور کلی آگاه می شود.

آخوندزاده با مورخ و اندیشمند قفقازی عباسقلی بیک صاحب کتاب "گلستان ارم" آشنا می شود. عباسقلی بیک با رجال ادبی روسیه همانند گریبایدوف، پوشکین، مارلینسکی دکابریست و رجال ادبی و انقلابی گرجی و ارمنی دولتی رابطه داشت و وسیله پیوند آخوند زاده با ادبیات شد. عثمانی ها به او مدال دادند اما علما و وزراء استانبول با تغییر خط مخالفت کردند و او را با فرمانی دوباره عازم قفقاز کردند. سفیر ایران در استانبول، میرزا حسین خان سپهسالار که دل پرخونی از انتقادات او از شاه ایران بخصوص در کتاب تمثیلات وی داشت، در ناکامی آخوندزاده در عثمانی نقش مهمی بازی کرد؛ اما در هر حال، نظرات او سرآغاز تغییر الفبا در عثمانی شد<sup>۱۲۲</sup>

آخوندزاده در شهر تفلیس به مطالعات خود ادامه داد و صاحب نظری تمام عیار در فرهنگ شرق و غرب گردید؛ وی در همین شهر بود که با اندیشه های انقلابیون مارکسیست روس آشنا می گردد؛ آخوندزاده تحت تأثیر ادبیات غرب و ادبیات روسیه، نخستین اندیشه های نقد ادبی خود را پی ریزی می کند.

### "مکتوبات آخوند زاده"

او را بنیان گذار نقد ادبی نوین ایران برمی شمارند که در این زمینه آثار متعددی به یادگار نهاده است همانند:

<sup>122</sup> Maktobat Akhond Zadeh by Bahram Choubine Mai.

۱. کرتیکا<sup>۱۲۳</sup>

۲. درباره نظم و نثر (به عنوان مقدمه بر دیوان واقف و ذاکر)

۳. درباره ملای رومی و تضعیف او

۴. درباره پوئری (ضمن مکتوبات کمال الدوله)

۵. اصول نگارش (از مقاله الفبای جدید)

۶. فهرست کتاب

۷. فن کرتیکا (گزیده‌ای از نظریات آخوندزاده درباره کرتیکا از مکتوبات او)

۸. رساله ایراد

این آثار مملو از اندیشه‌های انتقادی درباره شعر و ادب و عرفان ایرانی است که از نگاه یک منتقد تیزبین و آشنا به فن نقدنویسی تألیف شده است. دکتر زرین کوب در این باره معتقد است: "میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸ قمری) نویسنده و شاعر بود و در نقد هم نه فقط به مفهوم نقد اروپایی نظر داشت بلکه از آن نیز احیانا به همان لفظ فرنگی تعبیر می‌کرد... وی که به فارسی و ترکی قفقازی تحریر می‌کرد با تخلص صبحی شعر فارسی می‌گفت و تعدادی تمثیلات هم به زبان ترکی نوشت که او را به خاطر آنها گه گاه با مولیر و گوگل هم مقایسه کرده‌اند. در بین سایر آثار او حکایت یوسف شاه و سه مکتوب شایسته ذکر است اما آنچه مخصوصا از لحاظ نقد ادبی در خور توجه است رساله‌ای است در "ایراد" که شیوه تاریخ‌نگاری مولف روضه الصفای ناصری و همچنین نقدی که به شکل و مضمون یکی از قصاید سروش اصفهانی دارد و نیز بحثی

<sup>۱۲۳</sup> همانا معنی نقد را می‌دهد، خطی، شماره ۲۷۷۶ مدرسه سپهسالار،

انتقادی است دربارهٔ "ملای روم و مثنوی او" که همانند آنها معرف علاقه نویسندگان است به فکر ترقی و حاکمی از عصیان اوست نسبت به عقاید جاوید.<sup>۱۲۴</sup>

شاید بتوان گفت آخوندزاده یکی از پرشورترین نقادان ادبی تاریخ نقد ادبی ایران است که راه جدیدی را بر ظهور نقادان دیگر باز می‌کند و این کار را با ارتباطی که با سایر روشنفکران عصر خود دارد، گسترش می‌دهد. در هر حال او نه تنها یک نقاد است بلکه در زمینه ادبیات نظریه-پردازی می‌کند و خود آثار بسیار با ارزشی می‌آفریند. ارزش اندیشه ورزی آخوندزاده تا اندازه‌ای است که اغلب پژوهشگران تجدد در ایران او را بی-نظیرترین نظریه پرداز نوگرایی در ایران برشمرده‌اند. آخوندزاده دریافته بود که مسیر تجدد و نو اندیشی از مسیر سنت نمی‌گذرد. او به نقد شدید سنت، ادبیات و عرفان می‌پرداخت و اندیشیدن مستقل را پی می‌ریخت. اندیشیدن مستقلی که نه تنها در زمینه ادبیات بود بلکه در تمام جنبه‌های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شد. آخوندزاده از جمله نظریه پردازانی است که مفاهیم اصلی مدرنیته همانند آزادی، ملت، وطن، دموکراسی، ناسیونالیسم، مشروطه، پارلمان را به معنای دقیق مدرن آن فهمیده بود. در حالی که متأسفانه بسیاری از اندیشمندان مشروطه ایرانی نتوانسته بودند، این مفاهیم را به خوبی دریابند و با همان فکر شرقی - سنتی مدرنیته را می‌فهمیدند؛ همین کج فهمی نیز باعث انحراف اندیشه تجدد در ایران و عثمانی گردید که از مجال این رساله خارج است.<sup>۱۲۵</sup>

ایرج پارسی نژاد پس از تحقیق‌های جامعی دربارهٔ آخوندزاده می‌نویسد:

<sup>۱۲۴</sup> نقد ادبی، ص ۶۳۷-۶۳۶

<sup>۱۲۵</sup> مشروطه ایرانی، ص ۲۱-۵۵



"میرزا فتح علی آخوندزاده بنیان گذار نقد ادبی جدید در ایران است. او در تأثیر افکار و آثار نویسندگان و منتقدان نواندیش روسی نقدی عینی مضمون را جانشین خرده‌گیری‌های لفظی می‌کند. با نوشتن "قرتیکا" و مقاله‌های دیگر در نقد ادبی این مبحث را از حوزه محدود سنتی بحث درباره صنایع بدیعی و لفظی کلام خارج می‌کند و به نقد و سنجش و داوری در ارزش موضوع و شیوه بیان می‌کشد و بر طرح مضامین فکری و اجتماعی و اخلاقی در آثار ادبی تأکید می‌کند. همچنین برای نخستین بار، در تأثیر بینش نقد اجتماعی، تعهد شاعر و نویسنده را در خدمت به جامعه یادآور می‌شود و در این زمینه تا آنجا پیش می‌رود که ادبیات و هنر را وسیله تهذیب اخلاق می‌شناسد. آخوندزاده در انتقادهای ادبی خود ارزیابی دقیق از مضمون آثار معتبر ادبی کلاسیک‌ها و معاصران را وظیفه خود قرار می‌دهد و در این زمینه، هر چند که از اشتباه برکنار نمی‌ماند، اما جسارت انتقاد از آثار معروف و معتبر را در آیندگان بر می‌انگیزد.

در "قرتیگاه" نظریه‌های جدید خود را در نقد شعر مطرح می‌کند و یا پیشنهاد "حسن مضمون و حسن الفاظ" به عنوان دو ضابطه اصلی و در انطباق و ارزیابی با آن آثار شاعر درباری همزمان خود، سروش اصفهانی، را مردود می‌شناسد.

در "رساله ایراد" در تحلیل روضه الصفا اثر معروف رضا قلی خان هدایت، ادیب مورخ معاصر خود، از تصنع و عبارت پردازی و اطناب، که از خصوصیات مهم نویسندگی او و بیشتر نویسندگان همانند اوست، انتقاد می‌کند و در این مورد بر عدم دقت در انتخاب کلمات در معنی خاص خود اشاره دارد.

در "رومی و تصنیف او" ضمن انتقاد از پرگویی‌ها و پراکنده‌گویی‌های شاعر مثنوی از درک اندیشه‌های صوفیانه مولا در می‌ماند و در

بررسی اندیشه‌های شاعر عارف از دیدگاه عقیده و سلیقه‌های خود دستخوش سو تفاهم‌هایی می‌شود.

در مقاله "درباره نظم و نثر" فرصت می‌یابد که بر دیدگاه‌های خود در تفاوت شعر و نظم تأکید کند. هر چند که در این مقاله در ترفیع آثار شاعران ترک زبانی چون "واقف" و "ذاکر" و تحقیر شاعر دیگر چون "فضولی" زیاده‌روی می‌کند. سرانجام در "فهرست کتاب" و "نامه به میرزا آقا تبریزی" نظریه‌های هنر نمایشنامه‌نویسی، را که خود بنیانگذارش در میان ملل اسلامی است، می‌شناسد و بر هدف‌های آموزشی آثار نمایشی تأکید می‌کند.

با مطالعه مجموعه مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده در نقد ادبی اصول انتقادی پیشنهادی او را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. ارزیابی مضمون آثار ادبی و پرهیز از تأکید و تمرکز بر معیارهای لفظی و کلامی
۲. توجه به جنبه‌های اجتماعی آثار ادبی و تاثیر آنها بر ذهن، اندیشه و اخلاق مردم.
۳. تاکید بر ساده‌گویی در نثر و نظم و انتقاد از تصنع و تکلف و اطناب در کلام.

درباره اصول و ضوابطی که آخوندزاده بر اساس موازین جدید نقد ادبی به ویژه با توجه به مکتب رئالیسم اجتماعی زمان خود، بیش از یک قرن پیش ارائه کرده می‌توان گفت که با همه ایرادهایی که امروزه بر آن وارد است همچنان تازگی و اصالت خود را حفظ کرده است.<sup>۱۲۶</sup>

<sup>۱۲۶</sup> روشنگران ایرانی و نقد ادبی، ص ۱۰۱-۱۰۳

آخوندزاده به سبب دوری از ایران به آسانی می توانست استقلال فکری خود را حفظ کند و آزادانه درباره تابوهای فکری ایرانیان بیاندهد و انتقادات تندى را ارائه نماید که برای اندیشمندان داخل ایران غیرممکن بود؛ بنابراین او عرفان و مولانا را به تندى رد می کرد و اعتقاد او به روح و ماندگاری روح را غیرعملی می دانست. این عقاید آخوندزاده به ایران تزریق می شد و باعث می شد تا ایرانیان جهت آشنایی با تفکرات انتقادی به خارج از ایران مهاجرت کنند که یکی از معروفترین آنها میرزا آقاخان کرمانی بود.

### میرزا آقاخان کرمانی

یکی از برجسته ترین متفکران عصر روشنگری ایرانی بود که در استانبول بالیده است. میرزا عبدالحسین خان، معروف به میرزا آقاخان کرمانی در خانواده ای اهل علم و عرفان در روستای "مشیز" از بلوک بر دسیر استان کرمان به سال ۱۲۷۰ متولد شد. پدرش آقا عبدالرحیم مشیزی از ملاکین بود که از پیروان "اهل حق" به شمار می رفت. جده پدری میرزا، دختر قاضی تهمتن از بزرگان دین زرتشتی بود که بعد به دین اسلام مشرف شده بود. مادر میرزا آقا خان، دختر میرزا کاظم خان پسر میرزا محمد تقی معروف به مظفرشاه کرمانی از فقیهان به شمار می رفت که به تصوف روی آورده بود و از پیروان عارف معروف مشتاق علی شاه بود. مشتاق علی شاه به تحریک گروهی در کرمان کشته می شود و مظفرشاه رهسپار عتبات می گردد. سرانجام وی را با چند تنی دیگر در کرمانشاه به قتل می رسانند. این وقایع و این افراد میراثی را در میرزا آقاخان به یادگار نهادند که شامل سه جریان فکری مهم در اندیشه ایرانی بود.

۱. دین زرتشتی

۲. فقاقت اسلامی

## ۳. تصوف و عرفان

میرزا آقامحمدخان تحصیلات ابتدایی را با آشنایی با علوم اسلامی در کرمان تمام کرد. ادبیات فارسی و عربی، ملل و نحل، فقه و اصول، احادیث، ریاضات و منطق، حکمت و عرفان، طلب قدیم را به شیوه رایج زمان آموخت. استاد آقاخان کرمانی در حکمت و طبیعیات حاجی آقا صادق بود از شاگردان ملاهادی سبزواری، فیلسوف معروف مکتب صدرایی بود. او حکمت ملاصدرا و اندیشه‌های شیخ احمد احسایی را نزد حاجی سیدجواد شیرازی معروف به «کربلایی» خواند. میرزا آشنایی مختصری به زبان انگلیسی را پیش میرزا افلاتون زرتشتی آغاز کرد و بعدها در استانبول به گسترش زبان انگلیسی روی آورد. وی تحت تأثیر محیط زرتشتی، با زبان فرس قدیم (فارسی کهن - باستان)، زند، اوستا و پهلوی آشنا شد و همین زمینه‌ای شد تا در استانبول به دنبال شرق شناسان برود و دانش خود را نسبت به دنیای باستان تکمیل نماید. این زمینه‌ها باعث شد وقتی که در سی سالگی به اصفهان گریخت، در نزد فرقه ژزوئیت‌ها (یسوعیان) زبان فرانسوی را بیاموزد تا از آثار جدید علمی بهره مند گردد. دوست نزدیک و همکلاسی آقاخان، شیخ احمد روحی (۱۳۱۴ - ۱۲۶۳) بود که بعدها هر دو، دو دختر «صبح ازل» را به زنی گرفتند که مجال بحث آن در اینجا نیست.<sup>۱۲۷</sup>

او تا سی سالگی تحت تأثیر ادبیات کلاسیک فارسی بود و کتاب «رضوان» را به تقلید گلستان سعدی در بیست و پنج سالگی شروع به تألیف نمود و در همین زمان‌ها (۱۲۹۸) پدرش وفات یافت و اداره میراث پدر به او واگذار شد و به کارهای دیوانی روی آورد. روحیه آزادی خواه او باعث شد تا پذیرای زورگویی‌های حکمران کرمان، - عبد الحمید میرزا

<sup>۱۲۷</sup> اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۵-۱۴

ناصرالدوله فرمانفرما پسر فیروز میرزا فرمانفرما- نگردد و با او بر سر امور دیوانی و مالیاتی درگیر شد و مجبور شد برای نجات جانش از کرمان به اصفهان بگریزد. در این دوره چنین می‌سراید:

مرد خرمند کی سکوت گزیند

چون نگرد مردمان به چنگ و در و دام

خود نپسند که دیو سرکش وارون

خون کسان را چو باده ریزد در جام

در اصفهان کارش نزد خلیل السلطان حاکم اصفهان بالا گرفت اما با شکایت حاکم کرمان، مجبور شد با شیخ احمد روحی به تهران مسافرت کند. او در تهران به امین السلطان شکایت برد ولی شکایتش گارگر نیفتاد و پس از چندی به مشهد و سپس به تبریز رفت. از آنجا عازم استانبول شد. وی اواخر سال ۱۳۰۳ ق بود که به پایتخت عثمانی رسید و پس از دو ماه توقف همراه شیخ احمد روحی به دیدار یحیی نوری ملقب به "صبح ازل" (۱۲۴۶-۱۳۳۰/۱۸۳۰-۱۹۱۲) از پیشوایان فرقه بابیه رفت و سپس به استانبول بازگشت. او و دوستش شیخ احمد روحی (۱۲۶۳-۱۳۱۴/۱۸۴۷-۱۸۹۸) ده سال در استانبول زیستند تا این که هر دو با هم به همراه میرزا حسن خان خبیر الملک از مأموران وزارت خارجه ایران، به طرابوزان در سال ۱۳۱۲ تبعید شدند<sup>۱۲۸</sup> علت تبعید آنها، بدبینی سلطان

<sup>۱۲۸</sup> اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۱۱-۲۵ و روشنفکران ایرانی و نقد

عبدالحمید به فعالیت‌های گروه اتحاد اسلامی به اتهام شرکت در شورش ارامنه عثمانی (۱۳۱۲-۱۳۱۳ / ۱۸۹۵-۱۸۹۶) بود<sup>۱۲۹</sup> میرزا آقاخان برای امرار معاش در استانبول به کار معلمی زبان و ادبیات فارسی و روزنامه نگاری روی آورد. او در استانبول با میرزا محسن خان معین الملک سفیر وقت ایران رفت و آمد پیدا کرد ولی به سبب اختلافات سیاسی از همدیگر دور شدند.

از جمله ایرانیان ساکن در استانبول میرزا حبیب اصفهانی بود که دستور زبان فارسی را به شیوه نوین نوشته است و آقاخان مدتی در خانه او زندگی می‌کرد و با همدیگر کتاب حاجی بابا را ترجمه کردند<sup>۱۳۰</sup>

روزنامه اختر در استانبول به مدیریت آقا محمد طاهر تبریزی به سال ۱۲۹۲ بر پا شده بود و جایگاه خاصی در آگاهی مردم ایران داشت و زمینه‌ساز انقلاب مشروطه گردید. حاج میرزا مهدی معروف به اختر سمت مدیر آن را داشت. این روزنامه را دولت عثمانی نیز حمایت می‌کرد. این قدیمی‌ترین روزنامه در خارج از ایران بود که بعد از بیست و دو سال انتشار با تغییر سیاست دولت عثمانی در سال ۱۳۱۳ قمری توقیف شد<sup>۱۳۱</sup> که در فصل سوم به این موضوع اشاره می‌کنیم.

آقاخان همکاری خود را با این روزنامه برای چند سال ادامه داد و سپس مرام اخلاقی او را مناسب نیافت و با این روزنامه همکاری نکرد، از این پس در دبستان ایرانیان استانبول به تدریس مشغول شد و معلم خصوصی چند نفر از بزرگان عثمانی و اروپایی گردید. از جمله کسانی که نزد او "ادبیات فارسی و معلومات شرقی" می‌آموختند، رضاپاشا، وزیر عدلیه

<sup>۱۲۹</sup> سیاست اتحاد اسلام، ص ۳۴ - ۳۵

<sup>۱۳۰</sup> اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۲

<sup>۱۳۱</sup> تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۶۳

دولت عثمانی، خلیل ادهم، رئیس موزه همایونی، موسیو "هویار" C.Huart خاورشناس و مترجم سفارت فرانسه، عبدالحمیدخان غفاری کاشانی و صادق خان سلماسی بودند<sup>۱۳۲</sup>

میرزا آقاخان در استانبول زبان ترکی، فرانسه و انگلیسی را آموخت و شروع به بهره‌گیری از دانش روز کرد. او با فلسفه روشنگری فرانسه و ماتریالیسم تاریخی، سوسیالیسم، آنارشیسم و نهیلیسم آشنایی یافت و همچنین با شرق شناسی و زبان‌های باستانی ایرانی همانند اوستایی و پهلوی به جد آشنا گردید که سرآغاز شکل‌گیری اندیشه‌های ناسیونالیستی او بود. او در استانبول با منیف پاشا وزیر دانشمند و آزادمنش عثمانی دوست شد و از طریق او به محفل تجددخواهان ترک راه پیدا کرد و با اندیشه‌های "ترکان جوان" آشنا شد و بین آنها شهرتی به هم زد؛ همچنین او با آخوندزاده، سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا ملکم خان نیز ارتباط پیدا کرد. ادوارد براون، مورخ ادبی معروف با او روزنامه‌نگاری می‌کرد و دانش عمیقی در باب تاریخ ایران و فرقه بابیه از وی کسب کرد<sup>۱۳۳</sup> زمانی که میرزا آقاخان با میرزا ملکم خان در چاپ نشریه قانون در اروپا همکاری می‌کرد وقایعی در استانبول میان ایرانیان رخ می‌دهد که فریدون آدمیت آن را چنین توصیف می‌کند:

"میرزا آقاخان از چند طریق با دستگاه روزنامه قانون همکاری داشت: تبلیغ روزنامه میان ایرانیان و برخی از بزرگان عثمانی، فرستادن آن برای کسانی در ایران و بین‌النهرین، و گزارش کردن اخبار و ارائه طریق در نشر حوادث مهم سیاسی ایران. به علاوه در مجموعه اسناد ملکم اوراقی به خط و نام میرزا آقاخان ملاحظه می‌شود که نکته‌هایی را از زبان افراد

<sup>۱۳۲</sup> اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۴

<sup>۱۳۳</sup> همان، ص ۲۷

ساختگی از شهرهای مختلف ایران برای درج قانون نوشته است. نمونه‌های آنرا در قانون می‌بینیم و در اصل این سبک خود ملکم است. با انتشار قانون میرزا آقاخان دلگرم و امیدوار می‌گردد. در تأثیر آن می‌نوسد: "سخنان قانون همه جا پراکنده می‌باشد و هر کس اگر هم برای ارمغان و سوغات بوده چند نسخه به ایران فرستاده است." جای دیگر دارد: "متعلمین دارالفنون و کسانی که ذوق علم را فهمیده‌اند فدوی اوراق قانون شده‌اند. شما را به خدا مستقیم و پایدار باشید". این می‌رساند که با یاران و همفکران ملکم و آزادیخواهان ایران ارتباط مستقیم برقرار کرده بود. همچنین اطلاع می‌دهد که: از طرف دستگاه "نکبت بار" حکومت وقت توسط سفارت اسلامبول به دایره گمرک عثمانی نامه رسمی نوشته شده خواسته‌اند "در بارهای تجار یا چپته‌های رهگذران اگر نسخ قانون ببینند بگیرند و خبر بدهند. راجع به داستان امتیازنامه رژی و جنبش ملی در برانداختن آن می‌نگارد: ایرانیان اسلامبول "عجب معنی اتفاق را پی برده‌اند" چنان اجتماعی کردند و تندزبان شدند که سفیر هراسناک گردید و یک فوج ژاندارم خواست تا مبادا به سفارت هجوم آورند. با این کار "خود را نزد ایرانی و عثمانی مفتضح و صورت یک پول کرد". پیشنهاد می‌کند شماره‌هایی از قانون چاپ و متن نامه عربی (سید جمال الدین) در آن منتشر گردد و هرچه کاغذش نازکتر باشد بهتر؛ چه به آسانی به هر کجا ارسال خواهد شد. بعلاوه از آنجا که ملایان که چون مردگان "هفتاد ساله" بودند حالا زنده شده‌اند، شایسته است از حاجی میرزا محمد حسن شیرازی بانی تحریم رژی و همت سایر علما تحسین گردد.

"الحق شایسته تمجید شدند به شرط آنکه تا نقطه آخر کار را اصلاح کنند که بعد از این به هوای خاطر جهال ارذال بیت المال مسلمین صرف نشود، و حکومت میان مردم از روی بخار معده خود حکم نکنند." در همان نامه می‌نویسد: "تازه رفته‌اند مردم چیزی حس و ادراک نکنند، وقت



و فرصت را نباید فوت کرد. چون صوفیان به حالت رقصند در سماع - ما نیز هم به شعبده دستی برآوردیم<sup>۱۳۴</sup>

در این اوضاع احوال سیاسی بود که سید جمال الدین اسد آبادی به سال ۱۳۱۰ قمری از لندن به دعوت سلطان عبد الحمید به استانبول می‌آید<sup>۱۳۵</sup> سید جمال الدین اسد آبادی، انجمن اتحاد اسلامی را با شرکت جمعی از ایرانیان و رجال ترک و سایر ملل همانند هندی، عرب، مصری، بلخی و سودانی تأسیس نمود. از ایرانیان استانبول میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و برادرش افضل‌الملک، شیخ رئیس ابو الحسن میرزای قاجار و خبیرالملک عضو این انجمن شدند. آقاخان کرمانی از همکاران نزدیک سید جمال الدین اسد آبادی شد و او را از شرایط سیاسی - اجتماعی استانبول، آگاه ساخت<sup>۱۳۶</sup>. هر دو آنها که از دشمنان ناصرالدین شاه بودند توسط سفارت ایران کنترل می‌شدند و جاسوسان خبر فعالیت‌های ایشان را به دربار ایران از طریق سفارتخانه گزارش می‌کردند.

دربار ایران از باب عالی خواهان تسلیم سید جمال الدین اسد آبادی و آقاخان کرمانی و یارانش شد؛ اما حسین رضا پاشا وزیر عدلیه و یوسف رضا پاشا رئیس اداره مهاجرت که هر دو شیعه بودند و اولی مدتی شاگرد آقاخان بود، مانع از تحویل آنها به دولت ایران شدند.

<sup>۱۳۴</sup> همان، ص ۳۱-۳۰

<sup>۱۳۵</sup> سید سفر اول به استانبول داشته است و گویا این سفر دوم است و آخرین سفر سید می‌باشد. صدر واثقی "سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی"

ص ۵۳

<sup>۱۳۶</sup> سید جمال الدین، ص ۲۵۱-۲۵۵ همچنین بنگرید به تاریخ بی دروغ:

وقایع کشته شدن ناصر الدین شاه، ص ۵۳-۷۰

در آخرین سال‌های اقامت سید در استانبول، میرزا محمد رضایی کرمانی به استانبول رفت و در آنجا از قتل ناصر الدین شاه مطلع گشت که شرح وقایع آن در اینجا آورده نشده؛<sup>۴</sup> از سوی دیگر شورش آرامنه عثمانی (۱۳۱۲) سر برکشید و عبدالحمید بر آشفت و مجمع آرامنه عثمانی مهاجرت آنان به ایران را تصویب کرد. میرزا رضا کرمانی از استانبول به تهران بازگشت و در ذی‌قعدة ۱۳۱۳ ناصر الدین شاه قاجار را ترور کرد.

دولت ایران از دولت عثمانی خواهان تحویل سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خبیر الملک شد و این چهار تن را متهم ساخت که در شورش آرامنه بر علیه عثمانی‌ها نقش داشته‌اند. دولت ایران تحویل این چهار تن را در قبال تحویل شورشیان ارمنی که مورد تقاضای عثمانی بود، محول گردانید. این روابط دیپلماتیک گرو کشانه میان دو دولت موجب شد که سلطان عبدالحمید میرزا آقاخان و یارانش را دستگیر و در رجب ۱۳۱۲ به طرابوزان تبعید نماید. منیف پاشا، دوست نزدیک آقاخان، قرار بود که در جشن پنجاه سالگی سلطنت ناصرالدین شاه از سوی دولت عثمانی شرکت کند و خواهان بخشش میرزا آقاخان گردد، ولی ناگهان ناصر الدین شاه ترور شد و آن مأموریت‌ها صورت نگرفت.

خبر ترور ناصر الدین شاه به وسیله یکی از مریدان سید جمال الدین و حلقه اتحاد اسلام آنها که مرتبط با آقاخان کرمانی بود، عبد الحمید را به وحشت انداخت. حال، سلطان عثمانی قصد داشت، کل حلقه اتحاد اسلام را نابود سازد<sup>۱۳۷</sup>؛ لذا دستور داد، میرزا آقاخان و یارانش را تحویل دولت ایران بدهند، چون می‌دانست آنها را به اتهام توطئه علیه دولت ایران و شرکت در توطئه قتل شاه ایران خواهند کشت، از سوی دیگر تصمیم گرفت جاسوسان خود را با سید جمال الدین همراه کند تا در

<sup>۱۳۷</sup> اتحاد اسلامی، صص ۳۵ - ۴۲

فرصت مناسب کار او را نیز تمام کنند که سرانجام وی را مسموم ساختند.<sup>۱۳۸</sup>

میرزا آقاخان و یارانش را در ذیحجه ۱۳۱۳ تحویل زندان تبریز دادند و هر سه نفر را در هفته اول صفر ۱۳۱۴ در باغ اعتضادیه شبانگاه زیر درخت نسترن سر بریدند. این چهار تن شهید استبداد ایرانی و عثمانی شدند.<sup>۱۳۹</sup>

بدون شک میرزا آقاخان کرمانی بزرگترین اندیشمند و نظریه پرداز دوران خود است. ماشالله اجودانی درباره او می نویسد:

"در میان کوشندگان عصر ناصری و دوران مشروطیت، هیچکس را سراغ نداریم که همانند او به طور سیستماتیک و منظم، در مورد مسائل هنری بحث کرده باشد. حتی ملکم، قراچه داغی، زین العابدین مراغه‌ای و طالبوف، گرچه از پیشروان ساده‌نویسی و از سرآمدان نثرنویسی جدید به شمار می‌روند، در چگونگی هنر و ادبیات صرفاً به بیان مطلب کلی و اشارت جزئی اکتفا کرده‌اند. اما آقاخان شاید بیشتر به جهت آن که از تربیت فلسفی خاصی برخوردار بود، در زمینه انواع هنر، نه تنها به طور منظم اندیشید و حاصل آن اندیشه‌ها را به نگارش درآورده است بلکه سعی کرد از دیدگاه فلسفی، انواع هنر را مورد بحث قرار دهد. چنان که در دو رساله "حکمت نظری" و "تکوین و تشریح" به طور مدون و به تفصیل از شعر، موسیقی، نقاشی، پیکرتراشی و رقص سخن گفته و سعی کرده است تا تعریفی جامع و مانع از هر یک از آنها به دست دهد. وی در یکی از همین رساله‌ها، درباره فن زیباشناسی و انواع اصلی شعر یونان باستان اپیک، دراماتیک، لیریک، دیداکتیک، مطالب مبسوطی ارائه می‌دهد و دیدگاه

<sup>۱۳۸</sup> سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی ص ۳۵۴

<sup>۱۳۹</sup> اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی ص ۴۸

تازه‌ای ترسیم می‌کند و در نوشته‌های دیگرش، بر اساس همان دیدگاه‌ها به داوری در مورد نظم و نثر ادب پارسی می‌پردازد و به شیوه نقد اخلاقی و اجتماعی، آنها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و فصل تازه‌ای را در سنت-شکنی و نوجویی به نمایش می‌گذارد. او از هواداران سر سخت ساده نویسی است: "سادگی عبارات سرچشمه زلالی است که ظلمتیان را انوار تازه می-بخشد و در خاطره‌های افسرده روح جدید پدید می‌آورد." به خاقانی می-تازد که اخلافات منفور او و دیگرانی چون او بود که "میرزا مهدی خان و صاحب و صاف را به تعسقات بیهوده افکند". در این مورد او چنان وسواسی دارد که با همه سادگی که در نوشته هایش به چشم می‌آید، باز در مورد یکی دو نوشته‌اش، که بدان‌ها بها می‌داده است، به ملکم می‌نویسد که " آنها را بخوانید و عبارت آنها را ساده و موثر بسازید." <sup>۱۴۰</sup> او شعر را نه به وزن و قافیه بلکه به ارزش هماهنگی صنایع لفظی با صنایع معنوی اش می-داند که در ساختار فکری فلسفی منسجمی بیان شده باشد. تاریخ ادبیات ایران به طور کلی مورد بازنگری اساسی قرار می‌دهد و با تسلطی که بر تاریخ ایران باستان در روزگار خود داشت، فراز و فرود ادبیات ایران مورد مطالعه قرار می‌دهد <sup>۱۴۱</sup> انتقادات تند او از روش قدما و نوع نگرش رئالیستی‌اش به ادبیات همانند آخوند زاده است و از این نظر بعدها تأثیر عمده‌ای که بر روی نظریات ادبی احمد کسروی دارد. از این روی می‌توان گفت که نگرش انتقادی میرزا آقاخان کرمانی راهگشای ایجاد ادبیات انتقادی دوره مشروطه گردید و باعث شد تا ادبیات از وصفی که او توصیف-اش را می‌کند خارج شود. میرزا آقاخان درباره نقد ادبیات کلاسیک فارسی پیشرو است و تا به امروز هیچ ادیبی جرأت به خود نداده است تا سنت ادبیات کلاسیک فارسی را چنین مورد انتقاد قرار دهد؛ البته بعید نیست

<sup>۱۴۰</sup> یا مرگ یا تجدد، دفتری در شعر و ادب مشروطه، ص ۹۷

<sup>۱۴۱</sup> روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، ص ۱۲۵

که این انتقادات متأثر از اوضاع انتقادی عصر تنظیمات عثمانی از ادبیات کلاسیک فارسی و ادبیات دیوانی باشد؛ به نظر می‌رسید که او بیشتر تحت تأثیر اندیشه انتقادی - ماتریالیستی بوده است. در اینجا یکی از مهمترین بخش‌های نظریات او درباره ادبیات فارسی را نقل قول می‌کنیم که حائز اهمیت فوق العاده است:

“شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده و در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرایی و چه طرز شعر و شاعری است که بر خلاف جمهور شعرای ایران از دایره ادب و معقولیتی که لازمه کاسه لیسان متبصص است خارج شده طریق مستقیم سلامت را که مداهنه و چاپلوسی باشد کنار نهاده این طور راست و جدی سخن می‌گویی؟ جواب عرض می‌کنم: باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمییز داد. در تأثیر و خلاقیت کلام فصحا و بلغای متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی‌رود. شوخ و شنگی اشعار متأخرین هم قولی است که جملگی برانند، ولی باید ملاحظه نمود که تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته‌اند چگونه نتیجه داده؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مداهنه کرده‌اند نتیجه آن تشویق وزراء و مملوک به انواع ردایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است. آنچه هزل و مطایبه پرداخته‌اند فایده‌ای جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشا و منکر نکرده است. اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت اشعار و مدایح ابونواس و امثال او بود که خلفای عباسی را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات و مفاسد دیگر

انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تبه و منقرض ساخت. عرفان و تصوفات لاهوتی شیخ عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لابلای و تنبل و بیعار تولید نمود. مدهانات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکار نابکار مغرور پدید آورد. ابیات عاشقانه سعدی و همام و امثال ایشان بود که بکلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت. هزلیات و مطایبات سوزنی و سنایی و دیگران بود که فسق و فجور را به درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان صاحب وصاف را به تعسفات بیهوده افکند. نفس درازی‌های صبا و نازک بندی‌های شهاب و کلاه جلی علیقلی قآنی است که امروز به کلی حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به رذالت‌ها و دنائت‌های فوق‌العاده انداخته. قوله تعالی: "والشعراء يتبعهم الغاوون". شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و می‌گویند ولی چنان شعر و شاعری را در تحت ترتیبات صحیفه آوردند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سهفا و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عزت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست. این است معنی "ان من الشعر لحکمة" بله نتیجه حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است. اما باید ایشان را سائق به فضایل و تقوا و اعتدال باشد نه به قبایح و شنایع و رذایل و امثال آن. تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگر چه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست، ولی حب ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق می‌کوشد. امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای

اقتفای به شعرای فرنگستان نمونه و مسطور به دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام.<sup>۱۴۲</sup>.

در هر حال این نظریات باعث شد، ادب مشروطه راه خود را به سوی اجتماعی شدن و نقد اوضاع باز کند و از مدح و غزل و عشق و عرفان فاصله گیرد و آرام آرام ادبیات انتقادی، طنز و هزل اجتماعی قوی به وجود آید که مورد بحث قرار خواهیم داد.

---

<sup>۱۴۲</sup> روشنفکران ایرانی و نقد ادبی، ص ۱۲۸، نقل از سالار نامه، ضمیمه تاریخ

بیداری ایرانیان، همان ص ۱۲.

## فصل سوم

ادبیات مشروطه و هجو و مناظره های سیاسی-اجتماعی

میان ایران و عثمانی



## متفکران انقلاب مشروطه ایران و عثمانی

همان گونه که دیدیم، یکی از راه‌های ورود نوگرایی/تجدد استانبول بود و اغلب اندیشمندان انقلاب مشروطه آثار خود را در استانبول چاپ می کردند. اینک مختصر به آنها اشاره خواهیم کرد اما بطور مستقل از موضوع پژوهش ما خارج است.

یکی از معروفترین آنها میرزا ملکم خان بود. میرزا ملکم خان شخصیتی جنجالی در انقلاب مشروطه دارد. او نظیر تنظیمات عثمانی، کتابچه تنظیمات می نویسد و به شرح چگونگی اصلاحات در عثمانی می پردازد و نظیره ایرانی آن را توضیح می دهد<sup>۱۴۳</sup> وی از نظریه پردازان سیاسی انقلاب مشروطه به شمار می رود انقلابی که در دو مرحله سیاسی پدیدار شد.

روشنگری‌های فعالان سیاسی دوران ناصری و گسترش فعالیت-های ادبی آزادی خواهانه و تحولات اقتصادی ایران در پایان دوره ناصری و به قدرت رسیدن مظفر الدین شاه، باعث شده بود که آگاهی‌های مردم به سطحی برسد که دیگر حاضر به تابعیت از شاهان قاجار و مستبدان دیوان سالار نباشند. جنبش‌های اجتماعی در برابر امتیاز رژی و جنبش تنباکو، امتیاز رویتر باعث همسویی ایرانیان و آمادگی آنها برای قیام‌های اجتماعی بزرگ شد. نهضت مشروطیت ایران در دهه اول قرن بیستم میلادی همزمان با بسیاری از حرکت‌های تاریخی و انقلابی دیگر کشورها بود. نوعی آگاهی از استعمار و استعمارزدگی به وجود آمده بود که مختص ایرانیان نبود؛ از جمله این اصلاحات و انقلابات مشروطه اول عثمانی بود که تأثیر زیادی بر ایران داشت. از سوی دیگر در همسایه شمالی ایران، روسیه انقلاب ۱۹۰۵ توسط "لنین" فروکش نکرده بود و پیروز هم نشده بود و زمینه برای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در حال آماده شدن بود. مصر در آستانه

<sup>۱۴۳</sup> مجموعه آثار میرزا ملکم خان، ص ۱-۵۳

اصلاحات و انقلابات بزرگی بود که بسیار مورد توجه اندیشمندان ایرانی قرار گرفت. روزنامه‌های فارسی "حکمت" (۱۸۹۲) و "ثریا" (۱۸۹۸ م) و "پرورش" (۱۹۰۰ م) توسط ایرانیان مهاجر به مصر جهت روشنگری ایرانیان نشر می‌شد.<sup>۱۴۴</sup> ژاپن جنبش مشروطیت خود را با فرمان امپراتور در ۱۸۸۱ اعلام نمود و در ۱۱ فوریه ۱۸۸۶ قانون اساسی آن کشور تصویب شد. "محمد علی سیاح" مشهور به "حاج سیاح" که از مخالفان سرسخت ناصرالدین شاه بود، به چین و ژاپن در سال‌های پیش از ۱۲۹۴ ق/ ۱۸۷۸ سفر کرده بود و تحولات آنجا را در سفرنامه معروفش به ملت ایران گزارش نمود. "نصر الله ملک المتکلمین" مقیم هندوستان بود و کتاب انتقادی "من الخلق الی الخلق" درباره سیاست و اوضاع هندوستان نوشت و درباره انقلابات هندیان بر علیه کمپانی هند شرقی و شکل‌گیری پارلمان بومی هند در سال ۱۸۹۲ خبر داد<sup>۱۴۵</sup>

جهان در حال و هوای تغییر بود و ایرانیان از آن بی‌خبر نبودند و در این بین "ادبیات" تنها رسانه اطلاع‌رسانی بود. "ادبیات انقلابی" رفته رفته در قالب سفرنامه‌ها، شعر، طنز، روزنامه‌نگاری نثر و داستان و رمان در حال شکل‌گرفتن بود و تاریخ‌بیداری ایرانیان را منعکس می‌کرد. در واقع تنها رسانه انقلاب مشروطه، "ادبیات" بود و همانند امروز هنوز رسانه‌هایی الکترونیکی و رایانه‌ای وجود نداشت و به همین سبب نقش "ادبیات" در "انقلاب مشروطه" عاملی اساسی و سرنوشت‌ساز بود.

<sup>۱۴۴</sup> تاریخ ایران مدرن، ص ۷۴-۹۱. مقایسه کنید فاطمه ترک چی، بستر مبادلات فرهنگی ایران با عثمانی و روسیه در آستانه انقلاب مشروطیت، ص

۷-۲

<sup>۱۴۵</sup> نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، صص ۴۶۴-

روز ۴ آذر ۱۲۸۴ مردم تهران به عمارتی که برای " بانک استقراضی روس " ساخته شده بود، هجوم بردند و آن را ویران ساختند.<sup>۱۴۶</sup> این نخستین جرقه انقلاب بود. مردم از این که یک بانک خارجی اشغالگر بر روی قبرستان ساخته شده بود، ناراضی بودند<sup>۱۴۷</sup>. این واقعه با حادثه چوب زدن بازرگانان ورشکسته ایرانی توسط "عین الدوله" صدر اعظم که قصد داشت، مخارج اسراف آمیز خود را از آنها اخذ کند، همراه شد. دولت می کوشید مشکلات مالی خود را با اخذ مالیات و افزایش تعرفه گمرکات تأمین نماید که ناگهان قیمت قند گران شد تنی چند از بازرگانان را چوب زدند. بازاریان تهران و مردم در " مسجد شاه " اجتماع کردند و فردای آن روز تظاهرات اوج گرفت و مردم خواهان عزل "عین الدوله" شدند. مردم با راهنمایی " سید محمد طباطبائی " و "سید عبدالله بهبهانی" در شاه عبدالعظیم به بست نشستند و "عین الدوله" نیز دستور غارت بازاریان اعتصاب کننده را داد. در ۲۱ دی ماه ۱۲۸۴ کالسکه مظفرالدین شاه توسط مردم محاصره شد و خواهان رسیدگی به اوضاع شدند<sup>۱۴۸</sup> مظفر الدین شاه متوجه وخامت اوضاع شد و دستور تشکیل " عدالت خانه " را صادر کرد؛ ۲۲ دی ماه ۱۲۸۴، بست نشینان به تهران بازگشتند و منتظر انجام اصلاحات شدند. "عین الدوله" هیچ کدام از قول‌هایی که شاه جهت رسیدگی به مظالم رفته صادر کرده بود را انجام نداد بلکه به دستگیری تعدادی از بست نشینان پرداخت و کسی را که از عدالت حرف می‌زد زندانی کرد. بار دیگر "آیت الله سیدمحمد طباطبائی" و "آیت الله سید عبدالله بهبهانی" به قم مهاجرت کردند و ۱۱۰۰۰ نفر با آنها همراه شد. ۳۰ تیر ۱۲۸۵ آنها به قم رسیدند و ۲۷ تیر ماه نیز بازرگانان و طلاب ایرانی در سفارت انگلیس به بست نشستند.

<sup>۱۴۶</sup> تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱ ص ۸۵

<sup>۱۴۷</sup> تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲ ص ۲۶۳ به بعد

<sup>۱۴۸</sup> تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۱۰۰ ص ۷۰

انگلیسی‌ها از همین زمان به حمایت از مشروطه خواهان بلند شدند و تعدادی از آنها را مورد حمایت قرار داده و بعدها از ایشان سو استفاده کردند. انگلیسی‌ها با حمایت از مشروطه خواهان، درصدد تضعیف سیاستمداران دولتی که حامی روسیه بودند، برآمدند. از همین زمان است که دو قدرت روسیه و انگلیس کوشیدند از انقلاب مشروطه و آشفتگی ایجاد شده به نفع خود استفاده کنند<sup>۱۴۹</sup>

سرانجام اعتراضات مردمی باعث شد تا "عین الدوله" در ۶ مرداد ۱۲۸۵ برکنار گردد و "مشیر الدوله" جانشین او شود. "مشیر الدوله" که حال بیمار و نحیف مظفر الدین شاه را می‌دید، کوشید بلافاصله فرمان مشروطیت را از شاه بگیرد. روز ۱۳ مرداد ماه ۱۲۸۵ هـ ش / ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری "فرمان مشروطیت" از طرف مظفرالدین شاه صادر شد. طبق فرمان مشروطه، مجلس موقتی شامل وزیران، درباریان و نمایندگان بست نشینان تشکیل شد تا نظام نامه انتخابات مجلس را تنظیم کنند.

تحولات تهران، در تبریز نیز تأثیر عمده داشت و در آنجا نیز مشروطه خواهان، "انجمن تبریز" را شکل دادند و نماینده‌ای به تهران ارسال کردند. سرانجام نخستین مجلس ایران پس از انتخاب ۵۰ تن وکیل شروع به کار کرد. این مجلس از طبقات مختلف مردم انتخاب شده بود: ۱۴ نماینده از شاهزادگان و قاجاریه، ۷ نماینده از اعیان و اشراف، ۱۸ نماینده از بازرگانان ۳ نماینده از مالکان ارضی، ۴ نماینده از روحانیون، ۱۳ نماینده از پیشه‌وران و یک نماینده از سوی زرتشتیان<sup>۱۵۰</sup>

با تشکیل مجلس، چیزی پایان نیافت چرا که ابزارهای قدرت در دست مالکان و فئودال‌های قاجار و اشراف بود و تغییری در معیشت و

<sup>۱۴۹</sup> رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان صص ۱۱۲-۱۲۶

<sup>۱۵۰</sup> پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، صص ۱۰۱-۱۲۴، ۱۴۸

زندگی اقتصادی مردم بوجود نیامده بود. تنها فرصتی در دست مردم ستمدیده از استبداد بود که صدای اعتراض خود را بلند نماید. بنابراین در گوشه و کنار کشور اعتراضات و جنبش‌های دهقانی صورت گرفت و ناامنی وسیعی در میان مردم پدید آمد که رفته رفته مردم را از مشروطه خسته و ناراضی کرد. در واقع نه تنها مجلس، چیزی به آنها نداد بلکه گروهی به اسم مشروطه چی نظم و امنیت را از جامعه سلب کردند.<sup>۱</sup>

در این اوضاع شاه مرد و در ۲۸ دی ماه ۱۲۸۵، پسرش محمد علی شاه بر جای پدر نشست. او در روز تاجگذاری خود، نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و نخستین دشمنی خود را با مجلس نشان داد. دولت معرفی شده توسط شاه، مجلس را به بازی نگرفت و نمایندگان مردم را به رسمیت نشناخت و وزرا خود را به دو گروه "لقبی و" شغلی " تقسیم کرد و وزرا لقبی به مجلس معرفی نمی‌شدند. از سوی دیگر محمدعلی شاه، فرمان مشروطیت را زیر سوال برد و گفت در این فرمان حکم مشروطه نیامده است و آن باید " مشروعه " باشد نه " مشروطه ". "انجمن تبریز" و "مشروطه خواهان تهران" در مقابل این تحریکات قد علم کردند و اختلافات میان مردم و دربار بالا گرفت<sup>۱۵۱</sup>

شاه، "امین السلطان" را از اروپا فراخواند و او را صدر اعظم نمود. امین السلطان با زیرکی میان مشروطه خواهان تفرقه انداخت و شروع به سامان دهی گروه ضدانقلاب کرد و از شرایط آشفته ایجاد شده در ایالت به سبب مشروطیت به نفع حکومت سلطنت بهره برداری نمود. "امین السلطان" به قوانین مجلس خرده می‌گرفت و مانع از تصویب قانون اساسی می‌شد.

شاه و امین السلطان اتابک شورشیان شهرها را حمایت می‌کردند تا مشروطه را ناتوان در تشکیل امنیت در کشور نشان دهند. سرانجام روز ۴

<sup>۱۵۱</sup> همان، ص ۱۷۵ - ۱

خرداد ۱۲۸۵ مشروطه خواهان تهران و تبریز بازار را تعطیل کردند و در تهران تظاهرات عظیمی در میدان بهارستان شکل دادند که آشکارا مردم بر ضد محمد علی شاه و امین السلطان اتابک اعتراض کردند. امین السلطان و ضد انقلاب شایع ساختند که تبریز و آذربایجان به فکر جدایی از ایران است و به بهانه مشروطه امنیت را سلب می‌کنند. روز یکشنبه ۸ شهریور ۱۲۸۶، زمانی که امین السلطان اتابک، در حال خروج از مجلس بود، با گلوله "عباس آقا" ترور شد.

آشفته‌گی‌ها در تهران و سایر نقاط ایران بالا گرفت؛ در همین تاریخ شهریور ماه ۱۲۸۶ شمسی بود که امپریالیسم انگلیس و روسیه قرارداد محرمانه اوت ۱۹۰۷ را امضاء کردند و به طور محرمانه ایران را بین خودشان تقسیم نمودند<sup>۱۵۲</sup> خط مرزی میان شمال و جنوب ایران کشیده و شمال را به روسیه و جنوب به انگلستان تعلق گرفت. روس از شمال ایران وارد بیله سوار شده و دست به قتل و غارت شهرهای شمالی زدند و انگلیس‌ها از هند نیرو به جنوب ایران و خلیج فارس وارد کردند. دولت عثمانی نیز از این شرایط آشفته ایران استفاده کرد و عده‌ای اشرار را در منطقه آذربایجان و کردستان تحریک نمود. حال دیگر استعمارگران و بیگانگان مخالفت آشکار خود را با مشروطه ایران نشان می‌دادند.

محمد علی شاه از اوضاع آشفته استفاده کرد و زمانی که دید مشروطه خواهان تبریز با حمایت انجمن تبریز فرمان عزل او را صادر کرده‌اند، با قسم دروغ خود را حافظ مشروطیت اعلام کرد و مانع از عزل خود شد. ۵ ماه بعد از قسم دروغ خود در وفاداری به مشروطیت با حمایت استعمارگران روس و انگلیس مجلس را به توپ بست و بر علیه مشروطه چپان کودتا نمود<sup>۱۵۳</sup>.

<sup>۱۵۲</sup> رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، صص ۱۲۶ به بعدی

<sup>۱۵۳</sup> استعمارگران روس واهم داشتند که نهضت مشروطیت ایران در آسیای میانه و قفقاز

قفقاز که تازه توسط آنها فتح شده بود، باعث تحریک مردم گردد و از سوی دیگر

مشروطیت در ایران در سال ۱۹۰۶ از سوی مظفرالدین شاه اعلام شد. محمدعلی شاه که بعد از مرگ پدرش در سال ۱۹۰۷ بر تخت شاهی نشست با کنار گذاشتن قانون اساسی مجلس را به توپ بست. محمدعلی شاه هیچ یک از نمایندگان مجلس را در روز تاج گذاری خود به مراسم دعوت نکرد و با قرض گرفتن از روسیه و انگلیس برخلاف تصمیمات مجلس عمل کرد. در این میان با کشته شدن اتابک، صدراعظم شاه، تنش ها میان طرفداران شاه و مدافعان آزادی افزایش یافت. همزمان از یک سو فرمانده روس نیروهای قزاق در ایران، آلبای لیاکوف، با فرمانی که از والی کل قفقاز دریافت کرده بود نزد شاه رفته و خود را در خدمت او معرفی کرد. از سوی دیگر نیز انگلیس و روسیه، ایران را در میان خود تقسیم کرده و از شاه ایران نیز در این مورد مدد جسته اند. به این ترتیب شاهد بودیم که انگلیسی که پیش از این سنگ مدافعان آزادی را به سینه می زد با روسیه همراه شده و در جبهه مشترکی با آن ها قرار گرفت.

محمدعلی، شاهی که به رغم بارها سوگند خوردن به قانون اساسی باز هم برخلاف تصمیمات آن عمل می کرد با حيله و نیرنگ نمایندگان را در مجلس جمع کرده و آن ها را محاصره می کند خودش نیز به قلعه باغ شاه خارج از شهر می رود یا به عبارت بهتر فرار می کند. در ۲۳ هزیران نیروهای قزاق به فرماندهی شاپشال و لیاکوف نقاط کلیدی شهر را تحت نظر گرفته و مسجد جامع شهر را که مردم در آن جمع شده بودند و مجلس را که واقع در بهارستان بود به آتشباران گرفتند. به این ترتیب در عرض چند ساعت مسجد، مجلس و ساختمان های اطراف آن که زیر گلوله توپ و تفنگ بود با خاک یکسان شده و صدها نفر کشته شدند.<sup>۱۵۴</sup>

انگلیس ها نیز از ماهیت ضد استعماری این نهضت می ترسیدند ایرج ذوقی، ایران و

قدرت های بزرگ (۱۹۰۰ - ۱۹۲۵)، ص ۶۷

<sup>154</sup> Şerife Çağın, *Bir Hiciv Ustası Şair Esref*, s. 170-173.

روس و انگلیس می‌دانستند در صورت موفقیت مشروطه خواهان، انقلابیون هیچگونه مذاکره‌ای دربارهٔ قرارداد مخفیانه ۱۹۰۷ با استعمارگران نخواهند داشت لذا از فرصت استفاده کردند تا با حمایت از مستبدان، مشروطه خواهان را نابود سازند و سپس با حکومت استبدادی توافق نمایند. از این روی روز ۱۳ خرداد ۱۲۸۷ شمسی سفرای انگلیس و روس در تهران، چند تن از رجال ایران را خواسته و از اقدامات انجمن‌های مشروطه-خواه شکوه و شکایت کردند و گفتند که جان محمدعلی شاه در خطر است. فردای آن روز محمدعلی شاه به همراه گلنل لیاخوف و شاپشال از تهران به باغ شاه رفت تا حمله به مشروطه خواهان را تدارک ببیند. ۲۰ تیرماه لیاخوف به تهران حمله کرد و میدان بهارستان را اشغال کرده و مجلس را به توپ بست<sup>۱۵۵</sup>. این وقایع بلافاصله به سراسر جهان تلگراف می‌شد.

محمد علی شاه پس از مجلس به دستگیری آزادیخواهان پرداخت و عمال روسی نیز این وقایع را در طی تلگراف‌هایی به دولت تزاری گزارش می‌کردند. این حوادث انقلابیون عثمانی را که در همین زمان در حال تدارک انقلاب خود بود را نگران کرد. آنها مشروطیت دوم عثمانی را سازماندهی می‌کردند که چند روز بعد از این وقایع پیروز می‌شدند. ادبیات عثمانی تحت تأثیر آن قرار گیرد و شاعران زبان به دشنام استبداد ایران و ستایش از آزادیخواهان باز نمایند که انگیزه قوی برای مشروطه عثمانی می‌شود.

دولت عثمانی که می‌ترسید، مشروطه‌خواهان ایران موفق شوند و بار دیگر شعله‌های مشروطه اول عثمانی که توسط عبدالحمید سرکوب

<sup>۱۵۵</sup> روس سفارت انگلیس را هم در صورت بست نشینی و پناهندگی آزادی خواهان در آنجا تحدید به توپ بستن میکند که به نوعی از قدرت برتر روسیه در ایران دارد. ایرج ذوقی، همان، ص ۶۸ - ۶۹ بنابراین ایران چاره ای به غیر مهاجرت به خارج از ایران نداشتند.



شده بود، بلند شود، بر علیه مشروطه خواهان و حامی دولت مستبد ایران بود. در حالی که در این اوضاع مشروطه خواهان عثمانی امید خود را به این بسته بودند که مشروطیت ایران پیروز شود و نویدی برای قیام مشروطه دوّم عثمانی گردد ۱۵۶. در این شرایط بود که ادبیات مشروطه عثمانی و ادبیات مشروطه ایران به حمایت از یکدیگر پرداختند. حادثه هولناک به پوپ بستن مجلس باز تاب گسترده ای در استانبول و دیگر شهرهای عثمانی داشت. ادبا و شعرائی عثمانی در اعتراض به محمد علی شاه اشعار و هجو های تندی را سرودند. یکی از این شعرای هجاءو شاعر محمد اشرف است.

محمد اشرف (۱۹۱۴ - ۱۸۴۷ Mehmet Eşref) معروف به "شاعر اشرف" در بخش "قیرخ آغاچ" شهر مانیسا واقع در جنوب غرب ترکیه به دنیا آمد. پس از خاتمه تحصیلات به فعالیت سیاسی پرداخت. دستگیر، محاکمه، و محکوم به یک سال (۱۹۰۱ م.) زندان شد. در سال ۱۹۰۲ م. در حالی که در ازمیر تحت نظر بود، به پاریس رفت. مدتی را در سوئیس و مصر گذراند. سرانجام در سال ۱۹۰۸ م برای شرکت در جنبش مشروطیت به استانبول بازگشت. وی به خاطر سرودن چهار پاره و هجویه-های سیاسی شهرت بسیار کسب کرد. هجویه های او اساساً متوجه سلطان عبدالحمید و دولتمردان عثمانی بود. استمداد (۱۹۰۴)، دجال (۱۹۰۴) ۱۹۰۷، حسب حال (۱۹۰۵)، کلیات (۱۹۱۴ و بعد)؛ شاه و پادشاه و ایران آتش گرفته است (۱۳۲۴) از جمله آثار اوست.<sup>۱۵۷</sup>

۸۴ انقلاب مشروطه در ایران و نقش امپراتوری عثمانی، مجله تاریخ اسلام، سال نهم

، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره ۶ - ۳۵، ص ۴۴ - ۱۱

<sup>157</sup> Banarlı, s. 2/998- 999

## هجو سیاسی و اجتماعی شاعر اشرف، هجوسرای معروف عثمانی از شاهان قاجار

شاعر اشرف در قطعات بلند خود به نام "ایران آتش گرفته است"، ماجرای به توپ بسته شدن مجلس به دستور محمد علی شاه، قتل نمایندگان و ظلمی را که بر مردم روا می دارد را مورد توصیف و هجو قرار داده است. در این قطعات که برخی جاهای آن ترکیبی از نظم و نثر است موضوع ظلم محمد علی شاه بر مردم مظلوم ایران را در ۴۰ قطعه و ۳ بیت تنظیم کرده و به توپ بسته شدن مجلس توسط وی را در یک شعر ۲۱ بیتی به عنوان یک شعر تاریخی سروده است. اکنون ترجمه شرح وقایع را از زبان وی همراه با ترجمه فارسی آن می خوانیم:

### İran'da Yangın Var!

ایران آتش گرفته است!

*Hadisat-ı dehr ile Eşref, ağırdı saçlarım  
İhtiyar oldum gönülde eski şenlik kalmadı  
Şol kadar etti felek ta 'limi mahviyyet bana  
Bak şu tasviri fakirânemde benlik kalmadı*

اشرف!، با حوادث روزگار موهایم سفید شد،  
 پیر شدم و دلم به اندازه گذشته، شاد نیست  
 تقدیر به من حقیر آموزش داده است  
 که در این تصویر ناچیز بنده، منی نمانده است

*Eski bir top yükletip bir merkebe  
 Rastgele sokmakta halka süngü şah  
 (Padişahım) sen hâya etmez misin  
 Senden eşnâ zalim oldu dünkü şah*

شاه<sup>۱۵۸</sup> یک توپ قدیمی را سوار مرکبی کرد  
 هر کسی را که به او می رسد نابود کرد  
 پادشاهها!<sup>۱۵۹</sup> تو خجالت نمی کشی  
 که به دلیل خطای تو شاه از تو ظالم تر شد

*Marpucu attı elinden çekti seyf-i sârimi  
 Yaptı bir müthiş dram kan döktü zalim su gibi*

<sup>۱۵۸</sup> منصور شاعر محمد علی شاه قاجار است.

<sup>۱۵۹</sup> اشرف اینجا خطاب به عبدالحمید، پادشاه عثمانی می کند. شاعر اشرف یکی از سرسختترین هجو کننده ای عبدالحمید دوم است که در صفحات بعدی نموبه ای از این هجو ها را خواهیم دید.

*Bir top attı milletin çıktı dumanı göklere  
Şah-ı İran kıydı mebusânı tömbeki gibi*

مارپیچ قالیان را رها کرد و شمشیر را کشید،  
درام بزرگی را با ریختن خون مردم به وجود آورد، ظالم!  
اولین توپ را پرتاب کرد و دود از همه جای زندگی ملت برخاست  
شاه ایران رحمی به نمایندگان مجلس نکرد

*Nâgehân geldi hatiften müheyyic bir nidâ  
Cân pazarında hukûkullâhı ihsas eyledi  
D.....hacz etti iblîs-i laîn  
Şah-ı İran attı top i 'lan-ı iflâs eyledi*

ناگهان از هاتف ندای مهیجی به گوش رسید،  
و در ولوله بازار جان، حقوق الهی را حس کرد  
.....شیطان رجیم چاشنی کار را به آن اضافه کرد  
شاه ایران با به توپ بستن مجلس اعلام شکست کرد

*Şah-ı zalim, evvâla kanun-i esasiyi yemin ettiği halde maiyetinde bulunan Rus miralayı Liyakof marifetiyle babasının küşâd etmiş olduğu kabe-i hurriyeti yani meclisi mebusânı içindeki azâsıyla beraber topa tutarak meclis-i mebusân dairesi ile yanındaki cami ve medreseleri hak ile yeksan ettikten sonra, güya eski azâlar hükümetin hesabına gelmediği için şehid edildiğinden bahisle yeniden intihâb teklif ediyordu. Bunun üzerine biz de şu kıtayı söylemiştik:*

شاه ظالم با وجود اینکه ابتدا برای پایبندی به قانون اساسی قسم خورده بود با همراه لیاکوف؛ افسر روسی مجلس نمایندگان را که پدرش به عنوان کعبه آزادی درش را گشوده بود، به همراه مدرسه ها و مسجد کنارش به توپ بست. در حالی که اعضای مجلس نیز داخل آن بودند و آنجا را با خاک یکسان کرده بود. به این ترتیب گویا که عزاهای پیشین جزو مصایب حکومتی نبوده است با پیش آمدن بحث شهدا، انتخابات مجدد را پیشنهاد کرد. در این مورد ما هم این قطعه را سرودیم:<sup>۱۶۰</sup>

*İntihâb eyleseler de basın isti'fayı*

*Ba'demâ dinlemeyin etse de bin kerre kasem*

<sup>۱۶۰</sup> یادداشت های خود شاعراست.

*Açtı sanma yeniden Meclis-i Mebûsan'ı*  
*Yine top ağzına mebus arıyor Şah-ı Acem*

گراتتخاب مجدد صورت گیرد مهر استعفا را بزیند  
 گر هزار بار هم قسم بخورد به او اعتماد نکنید  
 اصلا فکر نکنید که مجلس نمایندگان را دوباره گشوده است  
 چرا که دوباره آن را به توپ خواهد بست، این شاه عجم!

*Açıldı bir yeni mektep, buyursun ehli istibdâd*  
*Kital-i mülke fursun şahı nevcanından öğrensin*  
*Kulağı geçti boynuz, kan alır şimdi ahâliden*  
*Kızıl Sultan gidip zulmü Acem Şah'ından öğrensin*

مکتب جدیدی باز شده است! اهل استبداد وارد شوند  
 و قتال را از شاه نوجوان ملک فارس یاد گیرند  
 مار زخمی اکنون به دنبال خون خواهی از ملت است  
 قزل سلطان<sup>۱۶۱</sup> (سلطان سرخ) ظلم راز شاه عجم یاد گیرد

<sup>۱۶۱</sup> منظور شاعر سلطان عبدالحمید عثمانی است.

*O zaman henüz Türkiye’de idare-i meşruta ilan olunmamıştı. Biz de can acısıyla bu kıtayı söylemiştik:*<sup>۱۶۲</sup>

در آن زمان هنوز در ترکیه اداره مشروطه تشکیل نشده بود. من هم با درد جان این قطعه را سرودم:

*Za’fa yüz tutmada günden güne bundan sonra  
Müslümanlar acaba olmayacak mı hurrem  
Kerbela vakasını kasederek tanzire  
Milleti çiğnedi eşşekcesine Şah-ı Acem*

روز به روز بعد از این ضعفی پدید می آید  
آیامسلمانان هرگز روز خوش به خود نخواهند دید؟  
شاه عجم به نیت تکرار واقعه مصیبت باری چون کربلا  
بار دیگر ملت خود را به طور احمقانه کشت!

*Vasita oldu yegâne arada.....*

*Şeytanet eyledi ta’lim Hamid-i Sani*

<sup>۱۶۲</sup> شاعر خطاب به نمایندگان مجلس ایران کرده و از آنها می خواهد که دوباره گل وعده های دروغین شاه را نخورند.

*Oldu üssü hareketında .....da peyrev*  
*Topla yıktırdı balam Meclisi Mebusâni*

...فقط در این میان وساطت کرده اند  
 تعلیمات حمید ثانی<sup>۱۶۳</sup> فتنه انگیزی کرده اند!  
 ...پیرو او شده است فرزندم (بدان) که  
 با به توپ بستن، مجلس را ویران کرده اند

*Dediler Şah'a Kızıl Sultan ile Rus Çarı*  
*Meclisi Meşveretin bâbını zor ile kapat*  
*Topu boynuz yerine enselerinden dayayıp*  
*O da eşekçesine millete yaptı hacamat*

چار روسیه و قزل سلطان به شاه گفته اند  
 که در مجلس شورا را با زور هم که شد ببندد!  
 او هم توپ ها را به پشت سرشان گذاشت و  
 به شکل احمقانه ملت را حجامت کرد

<sup>۱۶۳</sup> سلطان عبدالحمید دوم عثمانی.



*Çıkacak var mı yüzün nezd-i Resullah'a?  
Kurtarır mı seni mahşerde Hamid-i Sani  
Ahiret yok mu ki var ise demez mi Allah  
Topa tuttun ne için Meclis-i Mebusâni?*

آیا رویت می شود که در نزد رسول خدا بایستی؟  
آیا حمید ثانی تو را در قیامت نجات خواهد داد؟  
اگر آخرتی باشد خداوند از تو نخواهد پرسید  
که به چه دلیل مجلس نمایندگان رابه توپ بستی؟

*Yok yere mahvetti zalim d.....nini  
Ahtan yoktur nasibi anlamaz feryattan  
Geçse İran Şahı ... zamanı çok mudur  
Kabil-i şakird olan üstat olur üstattan*

بدون هیچ دلیلی ظالم .... نابود کرد  
نصیبی از آه نبرده و معنی فریاد نیز نمی داند  
اگر شاه ایران بگذرد آیا زمانی برایش باقی است؟  
کسی که ظرفیت شاگردی را دارد از استاد خویش را هم پشت سر می  
گزارد

*Alışmıştır Acemler, bir zaman kandan çekinmezler  
 Velev takliden olsun kan döker hepsi muharremde  
 Ölümden başka bundan sonra sence kurtuluş yoktur  
 Eğer öz kardeşin olsa kapında İbn-i Mülcem de*

ایرانی ها عادت کرده اند، هر گز از خون دادن نمی ترسند  
 حتی اگر تقلید صرف باشد، در محرم همه خون می دهند  
 غیر از مرگ برای تو راهی وجود ندارد،  
 چه بر در تواین ملجم باشد، چه برادری تنی ات

*Amil ol pendimle ey Şah-ı Acem  
 Öyle zulmet ki şaşıp kalsın Yezid  
 Elde kalkandır... ..birleşin  
 Ermeni Abdülhamid, sen Acem kes*

ای شاه ایران از سخنم پند بگیر  
 چنان ظلم کن که حتی یزید هم تعجب کند  
 متحد شوید... با هم، سپری در دستتان (فقط این است)

تو عجم بکش و عبدالحمید نیز ارمنی

*Milleti kırdı perişan etti mebusanını  
Ol kadar can yaktı ki Cengizi hayran eyledi  
Aferin Abdülhamit Han'ı bıraktı gölgede  
Şahı İran attı top İran'ı viran eyledi*

کمر ملت را شکست و نمایندگان را نابود کرد  
از بس انسان کشت حتی چنگیز هم انگشت حیرت بر دهان گرفت  
آفرین بر تو که عبدالحمید خان را نیز عقب راندی!  
و با به توپ بستن مجلس، ایران را ویران کردی!

*O sırada "Acem Şahına nüzul isabet etmiş" diye bir  
şayia zuhür etmesi üzerine atideki kıta söylenmiştir:*

در این میان با شایعه شدن این موضوع که بر شاه ایران وحی شده است  
این قطعه سروده شد:

*Yetiştı Şah-ı İran'a nüzule benzeyen bir hâl  
Dayandı çünkü Allah'a zavallı milletin ahı*

*Sinirler oynuyor sanma dokundu gayretullaha  
Çarpılır elbet Acem Şah'ı, yemin etti yalandan*

بر شاه ایران حالی نظیر وحی نازل شد  
و چون آه ملت مظلوم بر خدا تکیه کرده بود  
این دیگر با غیرت الله بود که  
خداوند سزای شاه عجم را خواهد داد

*Hisse-i tesiri nedamet mi nedendir anlamam  
Arız oldu kendine bir hal ispazmoz gibi  
Bi-muhabba yüklenip eşşek gibi Şahı Acem  
Yıktı Mebusanı bir topla dağıttı toz gibi*

نمی دانم از حس تاثیر ندامت است یا نه؟  
حسی چون تشنج بر او عارض شد و او را فرا گرفت  
شاه عجم چون الاغی بی رحم  
مجلس را به توپ بست و با خاک یکسان کرد

*Merhamet eylemdi Şah-ı Acem  
Milleti kırdı beş on zirzop ile*

*Kuş gibi girdi acemler kafese  
Topunu sildi süpürdü top ile*

شاه ایران هیچ مرحمتی نکرد  
ملت را با چند نفر از ارادیل و اوباش درهم شکست  
عجم ها چون پرنده ای وارد قفس شدند  
که همه آن ها را با توپ نابود کرد

*Ay balam oldu ...ydana bu günlerde senin  
Toplarınla kılıcın millet için aleti şer  
Bu ne vahşet bu ne densizliktir  
Hergele nergele mi kırdığın, ebnâ-yı beşer*

دیدى شاهد این روزها هم شدیم، ای پسر!  
توپ و شمشیر تو برای ملت شده آلات شر  
این چه وحشت و نفرت و دون خصلتی است  
آن که می کشی ارازیل و اوباش نه، بلکه ابنائ بشر!

*Topa tutulan birçok mebuslar öldükten sonra  
içlerinden her nasılsa iki mazlum mebus kurtulup*

*kaçmışlardı. Bunları yakaladılar. Acem Şahının çekilmiş olduğu bağ-ı şaha getirdiler. Şah bunları evvala gözünün önünde ağaca asıp salb ettirdikten sonra bir vahşeti Cengizane ile kurşuna dizdirmiş ve kendisi de altında tar-ı bezme nuşa nuş etmiştir. Bu vaka-ı dil hıraşın iras ettiği teessür-i şedid ile biz de şu kıtayı inşad eylemiştik:*

بعد از به توپ بستن مجلس که بیشتر اعضای آن کشته شدند دو نفر به هر شکلی که بود زنده مانده و گریختند. اما آن دو نفر را دستگیر کرده و به باغ شاه بردند. پادشاه نیز نخست آن ها را به درخت بسته(صلیب وار) و کشته و سپس با بی رحمی چنگیزوارانه‌ای بعد از مرگشان آن ها را تیرباران کرده و سپس مجلس نوشانوش را ترتیب داد. تحت تاثیر این وقایع دل خراش ماندم و با تاثیر شدید این ابیات را سرودم:

*Şahın ahrarı tutup astığı bir kör ağacın  
Adını koydular İran'da Can-kâh ağacı  
Dâr-ı dünyada ceza cinsi ameldense eğer  
Bağ-ı şahda görürüz meyveli bir şah ağacı*

درخت کوری که شاه (آن دو مرد را) بر آن آویخت  
 در ایران آن (درخت) شهرت "جان خواه" یافت  
 اگر در دنیا مکافات از جنس عمل باشد  
 در باغ شاه ما نیز شاهد درختی خواهیم بود که میوه اش شاه باشد

*Attığın top sana doğru dönecektir ey şah*  
*Kerbelaya çeviren memleketi bahtındır*  
*Yıkılıp üstüne enkazı yakında ezecek*  
*Bir çürük tahtaya bastın ki o da tahtındır*

ای شاه! توپی که پرتاب کردی به خودت باز خواهد گشت،  
 بخت تو همین مملکتی است که آن را به کربلا تبدیل کرده ای  
 تخت تو به زودی بر سرت می ریزد  
 چرا که پا بر روی تخت چوب پوسیده ای گذاشته ای

*Ber devam etmek için heykeli istibdadı*  
*Acemistan'a da el attı Hamid-i Sani*  
*Okuruz Fatiha başka elimizden ne gelir*  
*Duman attırdı balam türbe-i mebusanı*

حمید ثانی برای اینکه مجسمه استبداد را پایدار سازد  
 دست بر روی عجمستان (ایران) هم گذاشت  
 غیر از فاتحه خواندن از دست من کاری بر نمی آید  
 که مجلس نمایندگان را به آتش کشید، فرزندم!

*Şurada bir beyit söyledik ki yalan yere yemin edenler  
 hakkında irad olunur darb-ı mesel olmaya şayandır:*

در اینجا نیز بیت را سرودم که در وصف کسانی است که به دروغ قسم  
 می خورند و این بیت ارزش آن را دارد که ضرب المثل شود:

### ***Beyit***

*Duruğ ile deęiřtirme zemini*

*Kabul etmem Acem Şah-ı yemini*

با دروغ گفتن دنیا را عوض مکن  
 که من قسم شاه عجم را قبول ندارم



*İşte İran işte Türkiye uzağa gitmeyin  
Bir bina tecdid olunmaz ekseriya çökmeden  
Hallonundu mesele beyhûdedir gelmez sonu  
Tıflı hürriyet doğarsa evvela kan dökmeden*

این ترکیه است و این هم ایران، به دوردست نروید!  
بدانید که هیچ بنایی مرمت نمی شود، مگر این که کاملاً فروریزد  
مساله حل شد و این کار بیهوده است  
زیرا نوزاد آزادی بدون خون ریزی به دنیا نمی آید!

*Çıktı ahrâr avına elde tüfek önde köpek  
Şöhreti zülmü yetiştirdi balâmın afâka  
O gene rastgeleni bir dala sallandırarak  
Nice eşcârı çevirdi şecer-i vakvak'a*

به قصد شکار آزادگان تفنگ در دست و سگان در پیش  
فرزندم! شهرت ظلم را به آفاق رسانده است  
هر کسی که به او می رسد آویزان به درخت

درختان را به شجره ی واکواک<sup>۱۶۴</sup> تبدیل کرده است

*Ahâli oldu bazıçe hükümdaran-ı İslam'a*  
*Acem Şahı apansız başına halkın çorap ördü*  
*Yine bir kan döküldü üstüne tarihi İslam'ın*  
*Beşikte duhteri nevzad-ı hurriyet hayız gördü*

مردم بازیچه حاکمان اسلام شدند

شاه ایران ملت مظلوم خود را فریب داد

خون دیگری بر تاریخ اسلام اضافه شد

دختر نوزاد آزادی در گهواره حائض دید<sup>۱۶۵</sup>

*Şah-ı İran Meclisi Mebûsanı topa tuttuğuna dair ilk*  
*telgrafı Mısır'da gördüğümde söylediğim kıta:*

<sup>۱۶۴</sup> بنابر روایت اسطوره ای شجره واک واک نام درختی است که میوه ای شبیه سر انسان دارد. بر این اساس بعد از فتح استانبول در میدان اسب تعداد زیادی از مردمی که به دار آویخته شده بودند بر درخت منحوسی علم شدند. درخت یاد شده در دوره محمود ثانی پس از هم پاشیدن ینی چری ها قطع شد. مصرع ذیل مرحوم عزت ملا در این زمینه معروف است: "در زمان به ثمر رسیدن میوه به درخت واک واک رسیدیم" (یاد داشت خود شاعر).

<sup>۱۶۵</sup> کنایه از کشته شدن یا کشتن است. یعنی هنوز به دنیا نیامده خفه اش کردند.

زمانی که در مصر اولین بار تلگرافی مبنی بر به توپ بسته شدن مجلس به دستور شاه ایران را دریافت کردم این قطعه را سرودم:

*Cennete yollamak ehli Hakki  
Şah-ı İran'a göre bir şandır  
Hadim-i adl olanın İran'da  
Türbesi Meclisi Mebûsan'dır*

رهسپار کردن اهل حق به بهشت  
برای شاه ایران مرتبه بسیار والایی است  
هر کسی که در ایران خادم عدالت باشد  
زیارتگاه او مجلس نمایندگان است

*İran Meclisinin ilk teşekkülünde tanzim edilen bütçede  
şah için ayrılan tahsisatı açgözlü şah azımsamıştı. Bu  
münasebetle inşad ettiğim kıta bervechi atidir:*

بودجه ای که در اولین مجلس ایران برای شاه مقرر شد از نظر شاه حریص  
بسیار کم بود امروزه به خاطر طمع، شاه ایران ترس این را دارد که مملکت  
را از دست بدهد! به همین مناسبت قطعه ذیل را سرودم:

*Seyredip yaylasını ester-i istibdâdın  
Gördü az kendine tahsis edilen meydanı  
Gemi aldı azıya Şah-ı Acem huylanarak  
Yıktı bir çifte atıp Meclisi Mebûsanı*

اسب استبداد، زمانی که دشت چرای خود را نگاه می کرد  
میدانی را که به او اختصاص داده شده بود، کوچک یافت  
شاه ایران افسارش را پاره کرد  
و مجلس را با لگد زدن نابود کرد

### **Beyit**

*Unutturdu Acem Şahı Yezid'i  
Bıraktı gölgede Abdülhamid'i*

### بیت

شهرت شاه ایران (ظلم) یزید را به فراموشی سپرد  
و عبدالحمید را نیز به حاشیه راند

*Ey Mübarizin-i İraniyân-i rahe azâdeh! Şüphe yok ki  
en sonra şahid-i zafer size ram olacaktır. Fütür*

*etmeyin. Nazenini hurriyeti der aguş edinceye kadar  
bir aşk-ı can feda gibi çalışın. Çünkü:*

ای مبارزین ایرانی! هیچ شکی نیست که در نهایت پیروزی از آن شما خواهد شد. تا زمانی که آزادی نازنین را در آغوش بگیرید همچون یک عاشق جان نثار تلاش کنید. چرا که:

*Dökülen kan boşa gitmez reh-i hürriyette  
İnkilâba olur er geç cereyânı bâdi  
İç yüzünden çürüyüp rahneler eyler peydâ  
Temelinden göçürür heykeli istibdâdi*

خونی که در راه آزادی ریخته می شود تلف نمی شود  
دیر یا زود جریان بعدی که انقلاب است از راه خواهد رسید  
و مجسمه استبدادی را که از درون پوسیده و آثار آن هویدا شده است را از  
ریشه نابود می کند

*Vatka ki Acem Şah'ı tebdil-i hava zımnında bir noktaya  
çekilmek için Meclis-i Mebûsan'la meşvere etmişti.  
"Bağ-ı Şah"a nisbetle Tahran'a yakın bir mevkiden*

*çekildi, topla istediği yeri tehdide daha müsait olan  
Bağ-ı Şah'a gitti. Orada bazı erbâbı temellük:*

شاه عجم زمانی که هوا مساعد شده بود برای مشورت گرفتن اعضای  
مجلس را دور هم جمع کرد و خودش در محلی به نام باغ شاه که محل  
امن تری به شمار می رفت و نسبتاً به تهران نزدیک بود، رفت. در آنجا  
برخی از اربابان مالک:

*Sordular var mı lüzumu diye mi bir müctehidin  
Ortalıkta dolaşan bir iki koftan başka  
Halka doğru savurup küfrü Acem Şah'ı dedi  
Müctehid istemem men Liyakof'tan başka*

سوال کردند که آیا نیازی به فتوای مجتهد دیگری غیر از یکی دو تا

"کوتفی" که پیرامون شما هستند وجود دارد؟

شاه عجم در حالی که به ملت ایران ناسزا می گفت بیان کرد:

من مجتهدی غیر از لیاکوف<sup>۱۶۶</sup> نمی خواهم!

<sup>۱۶۶</sup> ژنرال روس که شاه را همراهی می کرد.

*Yükselir mevkii günden güne inşallah  
Eli bağlı olarak Şah-ı Acem dâra çıkar  
Eylesek validesinden taleb-i izâhat  
Mutlaka silsilesi hind-i ciğer hara çıkar*

خدا کند روز به روز مقام وی (شاه عجم) بالاتر رود  
با دستان بسته، به دار آویخته شود  
اگر از والدینش نسب وی را بپرسید  
حتما به هند جگر خوار می رسد!

*Acem Şah'ı Meclis-i Mebûsan'ı topa tuttu, hâlâ ahâliyi  
kesiyor, asıyor, topa tutuyor. İran'ı viran etti, bitirdi.  
İnsaniyet, medeniyet gibi sözler elfâz ve kafiyyeden  
ibarettir. Bu husustan fevkalâde müteessir olarak  
atideki kıtayı söyledik:*

شاه ایران مجلس را به توپ بست، هنوز هم ملت را قطع عضو می کند،  
به دار می آویزد و به توپ می بندد. ایران را ویران کرد، تمام کرد. اکنون

کلماتی چون انسانیت و مدنیت تنها لفظ و قافیه ساز هستند و هیچ معنا و مصداقی ندارند. بنابر این بسیار متأثر از این وضعیت ابیات ذیل را سرودیم:

*Put kesildi, susuyor âlem-i insaniyet*

*Kanlı bir levhâya bir perde çekildi eyvah*

*Karşıdan seyrediyor Avrupa lâ-kaydâne*

*Sanki eğlenceli bir top oyunu oynadı şah*

عالم بشر سکوت کرده و مانده بتی شده است  
 دریغا! بر روی لوح خونین پرده ای کشیده است  
 اروپا بی قید و بند صحنه را تماشا می کند  
 که گویی شاه، توپ بازی مفرحی را بازی می کند

*Bu yolda temaşâya göbek atmaz mı bed-hâhan*

*Çalınmak üzere yirminci asırda nâm-ı deflerde*

*Salonlarda değışti mevki-i ta'zim û talik*

*Giren şimdi görür tasvir-i şahi-yi keneflerde*

آیا برای این کار، بدخواهان از خوشحالی نخواهند رقصید؟

در قرن بیستم همه جا آوازه آن، پخش خواهد شد؟

در تالارها وضعیت تعظیم و احترام عوض شده است



هر کسی که وارد می شود تصویر شاه را در پارچه ها می بیند

*Fi 4 Kanunievvel sene 324 (17 ocak 1909) tarihinde küşad olunan Osmanlı Meclis-i Mebusanı için Acem Şah'ının çektiği tebrik telgrafi üzerine söylenmiştir:*

در سال ۳۲۴ ه.ق. (۱۷ اکتبر ۱۹۰۹) به مناسبت دریافت پیام تبریک از سوی شاه ایران برای بازگشایی مجلس نمایندگان در عثمانی این شعر را سرود:

*Zulm ile eyledi İran'ı seraser viran  
Bilmiyor kendini gülşende mi külhanda mıdır  
Bize hürriyeti tebrik ediyor Şah'ı Acem  
Bilemem eyleyecek girye midir hande midir?*

با ظلم خود سراسر ایران را ویران کرد

نمی داند خویش را که در گلستان است یا در خاکستر؟

شاه عجم آزادی را به ما تبریک می گوید

نمی دانم بخندم یا گریه کنم؟!

*Acem Şah'ı kan dökmeye başlamadan evvel bir gün çürük tahtına dayanmış olduğu halde Meclis-i Mebûsan azâlarından celb ettiği bazı zevata belindeki kılıcı göstererek; "Bu taç, bu taht, bu memlekette bana ecdadımdan miras kalmıştır. Keyf û istibdâdım dokumak isteyenlere yine şu kılıcı isti'mal etmeksizin öyle hürriyet, meşrutiyet tanımam" demişti. Vakıa istediği gibi şimdiye kadar at ve kılıç oynattı, top attı, tüfek attı, gülzar-ı vatani seraba, ateşzâra çevirdi. Fakat;*

شاه ایران پیش از این که شروع به خونریزی کند یک روز در حالی که بر تخت پوسیده اش تکیه داده بود و تنی چند از اعضای مجلس را در اطرافش جمع کرده و با اشاره به خنجری که در کمرش داشت این جمله ها را گفته بود: "این تاج، این تخت، و این مملکت از اجدادم به من ارث رسیده است. هر کسی که بخواهد در امور مربوط به کیف و لذت و استبداد من دخالت کند با شمشیر به خدمت او خواهیم رسید و چیزی به نام مشروطیت و آزادی نمی شناسم" تاریخ نشان می دهد که شاه چنانچه می خواست تا کنون با شمشیر و تاخت و تاز، توپ بازی و تیراندازی کرده و وطن گلزار را سراسر به آتشزار تبدیل کرده است. لیکن:

*Ba 'dema adl-i ilahi yetişir, çok sürmez  
 Göklere çıkmada İran 'daki ah-ı cangah  
 Beline bağladığı seyf-i murassa şahın  
 Bu yakında takılır boynuna inşallah*

طولی نخواهد کشید که عدالت الهی تحقق پیدا می کند  
 آه جان خواه ایران به گوش آسمان رسیده است (زیرا)  
 شمشیر منقوشی که شاه به کمر بسته است  
 ان شاء الله به زودی بر گردنش آویزان می شود

*Mukeddema yıkılmış ve artık ötesinde ve berisinde  
 otlar bitmeye başlamış olan Meclis-i Mebûsan'ın  
 karşısında binlerce eytam ve ağlamakta olan valideleri  
 ki bunlar şüheday-ı ahrâr ailesidir. Hepsi kuru toprak  
 üstünde Cenab-ı Allah'a karşı diz çökmüş oldukları  
 halde yek-avaz olarak bil-cümle aktâr-ı İslamiyeye  
 doğru kıta-i atiyeyi irad ediyorlar:*

پس از این که همه چیز آرام گرفت در رو به روی مجلس، هزاران یتیم و والدین آنها جمع شده بودند. آن ها خانواده های شهدای آزادی بودند که همگی در برابر خداوند روی خاک زانو زده و یکصدا این قطعه را می خواندند:

*Kabeyi hürriyeti süratle tecdid eyleyip  
Şad edin ervâh-ı mebûsanı Allah aşkına  
Her taraftan şah kundak koydu, yangın var, koşun  
Müslümanlar kurtarın İran'ı Allah aşkına*

کعبه آزادی را به سرعت تجدید کنید!

ارواح نمایندگان را دل شاد کنید! به خاطر خدا

شاه از هر سو حمله می کند، همه جا آتش گرفت، بشتابید

مسلمانان، ایران را نجات دهید! به خاطر خدا

*Acem Şah'ının Meclis-i Mebûsan'ı topa tuttuğu zaman  
söylenilen tarihtir.*

شعر تاریخی (بیست و یک بیت) که هنگام به توپ بسته شدن مجلس

ایران توسط محمد علی شاه، سروده شده است:

*Ya ilahi ehli İslam 'ın nedir bu çektiği?*

*Her cemaatten hakeret, her hükümetten sitem*

بار الاها! چرا مسلمانان از هر حکومتی ظلم و از هر جماعتی حقارت می

بینند؟

*İşte ez-cümle yine bir kanlı Şah 'ı rû-siyah*

*Bastı taht-ı süllem-i bedbaht-ı İran'a kadem*

از جمله یک شاه خون آلود رو سیاه دیگر

بر تخت بدبخت ایران گام گذاشته است

*La'net olsun, ibtidâdan verdiği hürriyete*

*Milleti etti uğursuz bin tereddütle verem*

نفرین بر آن آزادی که ابتداء به مردم داد،

چرا که آن ها را بداقبال کرده و همگی را از شدت شک و تردید متورم

کرده است

*Bir sözünde durmayıp doğru, televvün gösterir*

*Bin müretteb kizbini ta'kip eder bin bir kase*

روی حرف خود نمی ایستد و هر لحظه به رنگ دیگری است

در حالی که برای هر دروغش هزار و یک قسم می خورد

*Zalimin endişesi ihyâ-yı istibdâd olup*

*Daima etmekte serbesti-i matbuatı zem*

فکر این ظالم این است که استبداد را احیا می کند

و همیشه آزادی مطبوعات را نیز به آن ضمیمه می کند

*Ardlı önlü sırtına binmişti Millet Meclisi*

*Çünkü kanun-i esasî ağzına takmıştı gem*

مجلس نمایندگان چون کوزی بر پشت او بود

قانون اساسی را به دهن خود مهر کرده بود

*Zorlayıp kırdı gemi, halka savurdu çiftayi*

*Bağı Şah'ta nûş edince silme birkaç cam-ı cem*

با زورآن مهر را شکست و مردم را له کرد  
در حالی که در باغ خویش مشغول عیش و نوش بود

*Eyledi topla, tüfekte millete karşı hurûc*

*La'l olur bu noktada arz-ı mezalimde kalem*

در برابر ملت خود با توپ و تفنگ عصیان کرد  
قلم اینجا از بیان مظالم یاد شده قاصر است

*Yaktı Mebusan'ı, etti heyetiyle ber-heva*

*Kahkahayla seyrine çıktı şeh-i esteri şiyem*

مجلس را با نمایندگانش نابود کرد  
و خود با خنده به تماشای این صحنه به توصیه اسب (لیاکوف روسی)

پرداخت

*Tuttu can havliyle meclisten kaçan azaları*

*Bahçesinde kendi ber-dar etti Şah'-ı müttehem*

شاه متهم آن نمایندگان مجلس را که از ترس جانشان گریخته بودند را در  
باغ خود به دار آویخت

*Vahşeti seyreyleyin kim tuttuğu ademleri*  
*Hem asıp öldürdü, sonra kurşuna dizdirdi hem*

ترس و وحشت را در این جا ببینید که شاه آنها را پس از اعدام کردن به  
گلوله بست

*Millete karşı Kazaklar karşıdan sağdıkça top*  
*Hakk'dan istimdâd ederdi Ka'be'de Beytü'l-harem*

قزاق هایی که مردم را به توپ می بستن از خدا یاری می خواستند گویی  
که در کعبه کسی از بیت الحرام یاری بجوید

*Kıydığı canlar için asla teessür etmedi*  
*Besmeleyle kesti güya ıyd-ı adhâda gânem*

نسبت به جان هایی که گرفت و مردمانی که کشت هیچ احساس تاسفی  
نداشت گویا آنها را برای عید قربان ذبح کرده بود



*Şol kadar etmiş takarrüb kim saraya ahiret  
Seyrolunmakta der-i elmastan babü'l âdem*

چه کسی از راه کج (از سمت چپ) به سرای آخرت تقرب می جوید؟  
بعد از آن در الماس آدم را کی تماشا می کند

*Oldu topla bir yeni Meşhed peziray-ı vüç+ud  
Üstüne döksün melekler sidreden eşk-i elem*

باتوپ های پرتاب شده مشهد جدیدی به وجود آمد  
فرشته ها از آسمان باید اشک درد و الم بریزند

*Şevk-i hürriyetle mazlumâne hâlâ zikreder  
Koltuğunda kellesi birçok şehid-i muhterem*

اکنون شهرداری که سرشان در کنار بازویشان قرار دارد  
به حال مظلومیت آزادی ذکر می گویند

*Ehl-i ukbâya dedi bin istizayle Yezid*

*Bundan ehvendir derûni Kabe'ye asmak sanem*

یزید با هزار استعاضه به اهل عقبی گفت  
 که از این پس گذاشتن بت به درون کعبه از وضع موجود بهتر است

*Şir-i Hurşide hayasız sürdü çıkmaz bir leke**Seyredenler zanneder beyne'n-nisa kirbası dem*

لکه ای ننگی روی پرچم شیر و خورشید گذاشت که پاک شدنی نیست  
 کسانی که آن پرچم را ببینند فکر می کند که پارچه خونین است

*Vak'ayı hakkıyla tasvir etmeden ben acizim**Eşk ile sûzişli bir mersiye yazsın Muhteşem*

من از بیان وقایع چنانچه گذشت عاجزم  
 بایستی محتشم<sup>۱۶۷</sup> با اشک و سوز مرثیه ای دیگری نویسد

*Ben niye vaktiyle böyle kesmedim a'za diye**Nadim olmakta Hamid-i Sani sahib kıdem*


---

<sup>۱۶۷</sup> محتشم کاشانی.

حمید ثانی صاحب قدم اکنون احساس پشیمانی می کند

که من چرا زودتر اعضای مجلس را این گونه نابود نکردم؟

*Duydu bu tarihi istavroz çıkardı gitti Çar*

*Topla yıktı Kab'e-i hurriyeti Şah'ı Acem*

تزار که این ماجرا را شنید خاچ و صلیب در آورد و رفت

شاه عجم با توپ کعبه آزادی را نابود کرد

۱۳۲۶ (1908)

*Eski kitaplarda erbâb-ı mütalâaya yahut ifade-i meram gibi tabirlerden bıktık usandık. Hele her kitabın başında mukaddeme kelimesiyle başlayan sözler ki en sonra yazılmış olacağı herkesin malumudur. O cümleler halka usanç verdi, biz her şeyde yenilik taraftarıyız. Binaenaleyh mukaddime tabirini muakkabe suretine koyarak cümleyi kitabın nihayetine derc eyliyorum:*

در کتاب های قدیمی از عناوینی چون " برای اهل مطالعه " یا " بیان ادعا " خسته شده ایم. از تمام کتاب هایی که با عنوان مقدمه حرف هایی را می زنند که همه می دانند آخرین جملات نوشته شده کتاب است. این جملات مردم را خسته کرده است. از آن جایی که من طرفدار نوآوری ام به جای " مقدمه " از " معقبه " استفاده کرده و در پایان از آن بهره می جویم:

### ***Muakkabe***

*Muzafereddin Şah merhum, İran'a hürriyet ve hukuk-ı insaniyeti verdi; millet meclisini küşad etti, büyüklüğünü, ulvi-i maksadını aleme gösterdi. Tarih namını ilelebed tebcil ve tasdik edecektir. Hatta merhum-ı muşarün-ileyh için yazdığım bir eserde müteessirâne atideki kıtayı söylemişim:*

مظفر الدین شاه مرحوم حقوق بشر و آزادی را به ایران بخشید. در مجلس ملی را گشود. بزرگی و هدف متعالی خویش را به جهان نشان داد. تاریخ، نام وی را جاودانه خواهد ساخت. در مورد مرحوم مشار علیه قطعه زیر را سروده ام:

*Ne yazık ki felek müsaade etmedi. Muzafferдин Şah  
azim-i dâr-ı cinân oldu. Haberi vefatını işittiğim zaman  
şu kıtayı söylemiştim:*

ولی تقدیر اجازه نداد و مظفرالدین شاه، شاه بزرگ ایران دار فانی را وداع و  
دار جنان را سلام گفت. بعد از این که خبر فوت او را شنیدم این قطعه را  
سرودم:

*Zuhur ettiyse medhiyyem müessir zehr-i hicvimden  
Değil bende kabahat, bendeki baht-ı siyahındır  
Fütur etmem, asay-ı sabra ettim ittika Eşref  
Cihandan şah gitti, şimdi nevbet Padişah'ındır*

به جای هجو نیش دار مدح آبدار گفته ام  
تقصیر من نیست بلکه از بخت سیاه من است  
نمی ترسد اشرف، بر عصای صبر تکیه کرده است ریرا  
شاه چشم از جهان فرو بسته حالا نوبت پادشاه است

*Bu Muzafferuddin Şah merhumun veledi, zerre kadar  
pederine çekmedi. Veled-i merkumun cedd-i alâsı olan*

*herif de âlâ-rivayetin hun-riz bir adammış. Bu ona benzedi, hatta onu da geçti. Pek meşhurdur ki cediti bir gün celladı huzuruna çağırarak ahrâr-ı ümmet hakkında mevcut olan süver-i katliyye ve işkence kâfi olmadığından daha ziyade feci ve müessir bir işkence bulmasını teklif eder. Cellad üç defa temanna ettikten sonra hapishaneden keyf-e muttefak bir şahsı celb ettirerek ustura ile kafatasının derisini kamilen çizip saçlarıyla beraber çıkarır ve bir kalpağın içine binlerce eşek arısı doldurup başına giydirir. Bu suretle zavallı mazlum yirmi dört saat çırpına çırpına can-hıraş feryadlarla ölür gider. Cediti ma'hud da zamanında engizisyonun koleksiyonuna bir eser-i nadede ve na-şinide daha ilave eğlediğinden dolayı iftihar ederek cellad-ı merkumun sinesini bir kıta şir-u hurşid nişanıyla tezyin eder. Bu necl-i necip de, bu uğursuz da mutlaka ona çekmiştir. Onu taklid ediyor. Babasının İran'a bahşettiği asâr-ı insaniyet ve medeniyeti bu perişan etti. Meclis-i Mebusan'ı içindeki azâlarıyla beraber topa tuttu, yıktı yaktı, harap etti. Cengiz'e rahmet okuttu, hürriyet-perverânı ümmeti kılıçtan geçirdi, kesti öldürdü. İran'ı o koca memleketi sahray-ı*

*Kerbela'ya döndürdü... Alem-i insaniyet ve medeniyeti dil-hun etti, ağlattı. Hâlâ da ağlatıyor.*

فرزند این مظفرالدین شاه مرحوم حتی ذره ای به پدر خود شبیه نیست. جد اعلای او نیز بنابر روایات متعدد فرد خون ریزی بوده است. این فرزند نیز شبیه او است و حتی اقداماتی فراتر از او انجام می دهد. روایت است که روزی جد او جلاد را به حضور خود فرا خوانده و با اشاره به این که انواع راه های شکنجه و قتل مردم رضایت بخش نیست به او دستور می دهد که شیوه جدیدی را در کشتار بیابد. جلاد پس از این که سه بار از شاه می خواهد که از دستور خود صرف نظر کند، زندانی ای را آورده و پس از این که پوست و موی سر او را جدا می کند هزاران زنبور را درون کاسه سر او جا کرده و پوست و مو را دوباره بر سرش قرار می دهد. مظلوم بیچاره یاد شده نیز پس از ۲۴ ساعت که در حال جان دادن وحشتناک با فریادهای آزاردهنده می میرد. جد یاد شده که افتخار نادیده و نا شنیده ای را به کلکسیون تفتیش عقاید خود اضافه کرده بود نشان شیر و خورشیدی را به سینه جلاد می زند. این نجیب زاده شیطان صفت نیز صد درصد به او رفته است.

از او تقلید می کند و انسانیت و تمدنی را که پدرش به مملکت ارزانی کرده بود از بین برد. مجلس نمایندگان را با تمام اعضای درونش به توپ بسته و نابود کرد. کاری کرد که مردم برای شادی روح چنگیز خون خوار فاتحه بخوانند. او مردمی را که با دل و جان آزادی را پرورش می دادند، از تیغ شمشیر گذراند و ایران، سرزمینی به آن وسعت و عظمت را به صحرای کربلا تبدیل کرد. بشریت و تمدن بشری را خون جگر کرده، گریاند، گریاند... و هنوز هم می گریاند.

### **Beyit**

*Düşünüp çıksın içinden ahabâp*

*Nokta mecmuası oldu bu kitap*

### **بیت**

دوستان درمورد این دفتر بیانیدشند

چرا که آن مجموعه ای از نکات مهم است

*Gelip Ruh-ül Kudüs imdada yazdım son zamanında*

*Büyük bir zalime karşı kalemlle bir gazadır bu*

*İsabet ettire cangah-ı istibdadına Allah*

*Şeametlü Şeh-i İran'a bir sehm-i kazadır bu*



در لحظه آخر نوشتم من، روح القدس به یاری آمد  
این ها، علیه یک ستمگر بزرگ جدالی است با قلم  
خدا آن را به "جان خواه" استبداد خویش دچار کناد!  
که این برای شه شوم ایران سهم قضا است آن<sup>۱۶۸</sup>

وسیعلم الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون

" کسانی که ظلم روا می دارند به زودی خواهند فهمید چه عاقبتی در  
پیش خواهند داشت"<sup>۱۶۹</sup>

همین گونه که ذکر شد شاعر اشرف در هجویات خود نه تنها  
محمد علی شاه بلکه سلطان عبدالحمید عثمانی را نیز مورد عتاب قرار داده  
است. وی در قصیده ای بلندی ۱۳۰ بیتی به نام "شاه و پادشاه" که در  
مجله "خدمت" چاپ استانبول در سال ۱۹۰۸ نشر گردیده است، به  
شدیدترین صورت سلطان عبدالحمید را هجو و مظفردالدین شاه را به خاطر  
امضای فرمان مشروطیت مدح کرده است. اینک ابیاتی چند از این قصیده  
را همراه با ترجمه فارسی آن ذکر می کنیم:

<sup>168</sup> Ömer Faruk Huyugüzel, Şerife Çağın, **Eşref, Bütün Eserleri**  
s.208-221

<sup>۱۶۹</sup> سوره شعرا، آیه ۲۲۷

## Şah û Padişah

شاه و پادشاه

*Okurken pek kusura bakma ey zat-ı kerem mu'tad  
Eder sehv-i mürettibden bu şah û padişah feryad*

خیلی ببخشید ای ذات کرم معتاد

چرا که از سهو مرتیب می کند این شاه و پادشاه فریاد!

*Muhyi-i devlet-i âliyye-i İraniyye Âl-i Hazret  
Muzafferüddin Şah Yahut Abdülhamid'e son bir ders-i  
intibah*

این به محیی دولت علیه ایران، عالی حضرت مظفرالدین شاه

و به عبدالحمید خان اخیرا یک درس انتباه اسبت این

## Kaside

قصیده

*Nasıl medh eylemez insan cenab-ı Şah-ı İran'ı  
Umumen nail-i hürriyet oldu zir-i destanı*

چگونه مدح نکند آدم جناب شاه ایران را  
که عموماً به آزادی رساند زیر دستان خود را

*Anınçün bir hilafet arz ederdim üste memnunen*  
*Değişse Şah ile İraniyan Abdülhamid Han'ı*

در حال، عرض احترام می کردم من به بالای ها  
ک بدل می کردند اگر عبدالحمید و شاه ایرانیان را

*Telaşa düşmesin Türkler sakın bu ahz u i'tadan*  
*Değişmezler mükerrerem bir melekke öyle şeytanı*

ترک ها زود ناراحت نشوند از این عرض و عطای من  
زیرا که بدین زودی فرشته مکرم<sup>۱۷۰</sup> را با ابلیس<sup>۱۷۱</sup> بدل نمی کنند!

*Büyüktür kadr-i insaniyetten ol Şah-ı zîşânın*  
*Vücudu oldu çünkü mülkünün esbâbı umranı*

آن شاه<sup>۱۷۲</sup> زیشان بزرگوارتر است از یک انسان

<sup>۱۷۰</sup> منصور مظفرالدین شاه است. در بیت نوع لف و نشر مرتب وجود دارد.

<sup>۱۷۱</sup> منصور عبدالحمید دوم است.

چرا که وجودش شد اسباب عمران ملک خود

*Bizimki ehli hayrın yaptığı kanunu nehy etti*  
*Vücudu oldu mülkü milletinin bâd-ı hüsrânı*

نهی کرد پادشاه ما کانون اهل خیر را  
وجودش شد باد خسارت ملک و ملت خود را

*Bizimki kanlı bayram etti her ruz-ı dil efruzu*  
*Şehiden bir buçuk milyon müselman oldu kurbanı*

پادشاه ما هر روز دل افروز را به عید خونین تبدیل کرد  
یک و نیم میلیون مسلمان شهید را قربانی این عید کرد

*Yetişmezmiş gibi bi'l vasıta zulm-u teaddisi*  
*Ahiren üçyüz on bin Ermeni 'ye attı tırpanı*

گویی این همه ظلم و تعدی کفایت نکرد  
در نهایت سیصد و ده هزار ارمنی را نیز هدر کرد

*Sebepsiz bazı asker sevkeder serhad-i İran'a*  
*Ahalide karıştırmak için cizvitçe ezhâni*

بی دلیل سربازانی را به مرز ایران گسیل می کند برای اینکه افکار عمومی  
 را با شیطنت خراب کند

*İçince saye-i lutf-i humayununda bir kahve*  
*Cemalullah-ı seyr etti Cemaleddin-i Afgâni*

وقتی که در سایه لطف همایونی یک فنجان قهوه نوشید  
 جمال الله را تماشا کرد جمال الدین افغانی؟!<sup>۱۷۳</sup>

*O da ehl-i kemalin oldugıyçun şah-ı zi-şanı*  
*Hemen tatbikine etti taalluk emr û fermanı*

او نیز<sup>۱۷۴</sup> چون اهل کمال بود

---

<sup>۱۷۳</sup> سید جمال الدین اسد آبادی را در ترکیه به عنوان "سید جمال الدین افغانی" می شناسند. ایشان در ارتباط با گفتمان اتحاد اسلامی از حمایت های گسترده و همه جانبه ای سلطان عبدالحمید عثمانی برخوردار بود. قهوه نوشیدن سید در کاخ یلدیز، مقر سلطنتی عبدالحمید عثمانی حکایتی است معروف. شاعر در واقع اینجا دیدار این دو را نقد می کند و خطاب به سید جمال الدین می گوید: "حالا که رفتی پیش آن ظالم نشستنی چه چیزی را به دست آوردی؟! صنعت استفهام انکاری در بیت وجود دارد.  
<sup>۱۷۴</sup> منصور سید جمال الدین اسد آبادی است.

بلافاصله دستور اجرا امر و فرمان شاه ذی شان را داد

*Misal-i imtisal oldu hükümdaran-ı İslam 'a  
Büyük şah Muzafferlikle meşhur oldu ünvanı*

برای حکماء اسلامی به یک الگوی بی نظیر تبدیل شده  
زمانی که شاه بزرگ نام مظفر را به خود گرفت

*Yazardım namını altın kalemle arş-ı alaya  
Eğer pervaza olsa kudretim bi-izn-i Yezdani*

نامش را با قلم طلایی بر عرش اعلی می نوشتم  
اگر به اذن ایزدی توان پرواز به آنجا را داشتم

*Vücudu ehli-i İslam 'a medârı iftihâr oldu  
Ki şad-u hurrem etti ruh-ı pak-ı Şah-ı merdani*

وجودش برای اهل اسلام به مدار افتخار تبدیل شد  
چرا که روح و روان شاه مردان را مسرور ساخت

*Hatardan devleti kurtardı, etti milleti mes 'ud*

*Vatanca derd-i taksimın bulundu işte dermanı*

دولت را از خطر نجات داده و ملت را خوشنود ساخت

درمان درد تقسیم در وطن پیدا شد

*Müyesser oldu İranilere te'min-i istikbal*

*İlla yevmü kıyame hıfz ederler hükm-i Kuran'ı*

برای ایرانیان تامین استقلال میسر شد

و تا روز قیامت آن ها حکم قرآن را حفظ خواهند کرد

*Çıkıp Şahnâme yazsa bizde bir Firdevs-i Tusi*

*Şaşardı yıpramış gördükçe zeyl-i Âl-i Osman'ı*

گر فردوسی طوسی از ما به نوشتن شاهنامه اقدام کند

با مشاهده آل عثمان انگوشت حیرت می گزد

*Uzun müddet ne hacet ilm û fen tahsili mektepte*

*Sürülmek için vatanda bellemek kâfi Gülistan'ı*

نیازی نیست برای تبعید شدن سالیان طولانی کسب علم و فن در مدرسه

کنی

کافی است گلستان را حفظ کنی

*Muhacir olmadan İran'a hicret eylesem ben de*

*Gidip Şiraz'a gûş eylesem sedâ-yı endelibanı*

کاش من هم بدون اینکه مهاجر باشم به ایران سفر کنم

به شیراز رفته و به صدای عندلیبان گوش کنم

*Esasen maksadım İran'a istizan'ı hicrettir*

*Gönül seyr etmek ister İsfahan'ı bir de Tahran'ı*

در اصل هدف من هجرت به ایران است

چرا که دلم می خواهد اصفهان و تهران را نیز ببینم

*Kabul eyler mi bilmem ki cenab-ı şah-ı vâla-cah*

*Vatan hasretkeşi bir ben gibi bi-vay-ı mihmanı*

اما نمی دانم آیا آن شاه والا مقام



چون من غریب بی وایه را به میهمانی می پذیرد یا نه؟

*Mey-i hürriyyete gösterdiğin meyl-i muhabbetle  
Bıraktın hep geri dünyadaki Âl-i cenabânı*

با میل محبتی که نسبت به "می" آزادی داشته ای  
عالی جنابان جهان را پشت سر گذاشته ای

*Umumen ehli İslam'ın ümidi sende kalmıştır  
Bu asrın varsa sensin Hazret-i Sultan Süleyman'ı*

عموما امید اهل اسلام بی شک توی  
اگر در این عصر سلطان سلیمانی باشد، آن توی

*Benim Hafız ile Sâdi'ye borcum var birer Yasin  
Ödettir borcu, boynumda bırakma ey kerem kanı*

من به حافظ و سعدی قرائت یک سوره یاسین را بدهکارم  
ای صاحب کرم! اجازه بده بآیم و بدهی ام را پس دهم

*Sen ol Şah-ı Muazzamsın ki nâmın yada geldikçe  
Kulûb-i ehli İslam'a gelir bir şevki ruhani*

تو آن شاه بزرگی هستی که هر وقت نامت به خاطره ها می گذارد  
یک شفقت روحانی قلب های اهل اسلام را در برمی گیرد

*Değil İraniyan, eltafına dil-beste olmuştur  
Öperler ellerinden rub'-ı meskûnun Müselman'ı*

فقط ایرانیان نیستند که دلبسته ی الطاف تو شده باشند  
بلکه یک سوم مسلمانان جهان نیز دست تو را می بوسند

*Alışmış bir hükümdara kolay mı terki istibdâd  
Sana etti cenab-ı Kibriya bu kutf-u ihsanı*

حاکمی که به استبداد خوی کرده است نمی تواند به راحتی آن را ترک  
کند

اما پروردگار این لطف و احسان را به تو بخشیده است

*Cenabın maddeten, manen sezavar oldu tebrike  
Bu devlet bes ki hoşnud eyledin Şah-ı Şehidan'ı*

جنابعالی مادا و معنا سزاوار هرگونه تبریک هستید  
 چرا که آن کاری را که انجام دادید<sup>۱۷۵</sup>، شاه شهیدان را خوشنود  
 کردید

در دو بیت زیر شاعر اشرف برای آینده ایران و برای اینکه این  
 کشور از گزند استعمار در امان باشد دعا می کند. این امر حاکی از نگاه  
 دوستانه وی به ملت ایران است و هجویات وی صرفاً متوجه استبداد می  
 باشد.

*Kiyamet kopsada İran'ı viran eyleme ya Rabb*  
*Ahalinin tekessür eylesin umranı, samanı*

پروردگارا اگر قیامت هم بشود تو ایران را ویران نکن و نگاه دار!  
 و عمران و آبادانی را برای ایرانیان زیاد کن!

*Derun-ı memlekette nef'i kalsın imtiyazatın*  
*Gelip gassetmesinler ecnebi sermayedarını*

<sup>۱۷۵</sup> منصور شاعر امضای فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه است.

سود و امتیازات در کشورشان باقی بماند!

بیگانگان سرمایه آنها را غصب نکنند!

*Muzaffer eyle her yerde liva-yı şir u hurşidi*

*Bulundurdukça dünyada ilahi şems-i tabanı*

پرچم شیر و خورشید را در همه جا برافراشته و پیروز کن

تا زمانی که آفتاب تابان در دنیا وجود دارد

*O Şah-ı adile oldukça pey-rev husni niyette*

*Umumen mazhar-ı Tevfik ola hişân-ı zişânı*

امیدوارم که همیشه آن شاه عادل پیروان زیادی با حسن نیت

داشته باشد

و نزدیکان عالی قدر وی همیشه مظهر توفیق باشند

*Kolaylıkla olur her bir umurunda Muzaffer Şah*

*Dua bilmezken Eşref çünkü oldu bir dua-hânı*

دعا می کنم که شاه مظفر گردد در هر حادثی که پیش آید  
 "اشرف" که دعا کردن بلد نبود اکنون به یک دعاخوان وی تبدیل  
 شده است!

*Duası böyledir kim hazreti şah-ı dil agâhın  
 Teâli eylesin gittikçe me'bûsanı, a'yânı*

دعا برای حضرت شاه دل آگاه، این است که  
 جایگاه مجلس نمایندگان را هر روز رفیع تر و رفیع تر کند!

*Nasıl ta'yin-i müddet eylerim tahdid-i maksadla  
 İlahi sence varken muhalin vech-i imkanı*

چگونه می توانم تعیین مدت کنم و تحدید مقصد  
 ای خدا! با وجود تو هر غیر ممکنی ممکن می شود

*Vefat-ı kabzü'l-ervâhtan sonra uzun müddet  
 Bu alemde gönül sağ görmek ister Şah-ı İran'ı*

بعد از وفات و قبض ارواح در این دنیا

دل می خواهد به مدت ها شاه ایران را زنده ببیند!<sup>۱۷۶</sup>

## مشروطیت ایران در ادبیات مشروطه دوّم عثمانی و اشعاری چند دربارهٔ ایران

در دهه ۱۹۰۰ مشروطه خواهان عثمانی سی سال بود در استبداد عبدالحمیدی به سر می بردند. عبدالعزیز (۷۸ - ۱۸۶۱) از هنگامی که جانشین عبدالحمید (۶۱ - ۱۸۳۹) شد، اصلاحاتی را که آن سلطان متعهد اجرایشان شده بود، به یک سو نهاد و غرق در توهمات و تمایلات خود شد. در این دوران دو تحول اساسی و مهم در ادبیات عثمانی صورت می گیرد.

۱. فارسی و عربی زدایی و ترکی گویی و ترکی نویسی
۲. غرب گرایی و پرداختن به مضمون های آزادی خواهانه و مشروطیت.

در همان دوره شیوه ساده نویسی جای دشوارنویسی و پیچیده نویسی را گرفته است و ادبیات، حامل مضامین آزادی خواهانه و وطن دوستانه است که بعدها به ترک گرایی و ناسیونالیسم ترکی می گراید. ترکان جوان که در دوره اول اصلاحات عثمانی، در دولت نفوذ کرده اند با مرگ مدحت پاشا و ایجاد استبداد عبدالحمیدی رفته رفته کنار زده شدند.

عبدالحمید سلطانی تک رو و مستبد بود و راه های نفوذ آزاد اندیشی را به شدت بسته بود. اصلاح طلبان دیگر از فکر اصلاح دولت او

<sup>176</sup> Ömer Faruk Huyugüzel, Şerife Çağın, **Eşref, Bütün Eserleri** s.168-181

بیرون آمدند و بطور پنهانی دوره دوم نهضت ترکان جوان آغاز شد. این فعالیت‌های انقلابی بذر انقلاب ۱۹۰۸ ترک‌های جوان را پی ریخت که دو سال قبل از آن در سال ۱۹۰۶/۱۲۸۵ انقلاب مشروطه ایران پیروز شده بود.<sup>۱۷۷</sup> این همزمانی وقایع باعث شد تا مشروطیت دوم عثمانی و مشروطیت ایران تحت تاثیر مستقیم یکدیگر باشند. انقلابیون عثمانی، کمیته‌ای مخفیانه به نام "اتحاد و ترقی" سازمان دادند که روشنفکران ایرانی نیز با آن در ارتباط بودند از جمله اعضای "انجمن سعادت" ایرانیان مهاجر استانبول و سوئیس که در صفحات آتی درباره آنها بحث خواهیم کرد.

دوره دوم حیات ترکان جوان با فعالیت‌های "ابراهیم تمو" یا "ادهم" آغاز می‌گردد. او یکی از دانشجویان ارشد مدرسه سلطنتی - نظامی طب استانبول بود که یک گروه سیاسی از دانشجویان این مدرسه را سازمان دهی کرده بود. "ادهم یا تمو" اهل آلبانی (به ترکی ارناوود) بود؛ یاران او عبارت بودند از شرف‌الدین مغمومی، گریدلی (کرتی) شفیق، جودت عثمان، کریم ثباتی، مکه لی صبری و سلانیک لی ناظم.<sup>۱۷۸</sup>

بسیاری از اعضای کمیته اتحاد و ترقی از روشنفکران و ادیبان بودند. برای مثال، عبد الله جودت، پزشکی بود که در سال ۱۸۹۴ تحصیلش را پایان داد و شروع به ترجمه آثار شکسپیر نمود. آنها در این زمان بطور پنهانی آثار میرزا ملکم خان و روزنامه قانون او را نیز مطالعه می‌کردند.<sup>۱۷۹</sup> ترکان جوان جدید تحت تأثیر اندیشه‌های نامق کمال و ضیاء پاشا و سایر ترکان اولیه بودند. عبدالحمید در سال ۱۸۹۲ از فعالیت این گروه مخفی مطلع شده و تصمیم می‌گیرد که آنها را به سختی سرکوب و زندانی نماید؛

<sup>177</sup> A. Hamdi Tanpınar, s. 13 – 25

<sup>۱۷۸</sup> ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی، ص ۳۳۸

<sup>۱۷۹</sup> ایران و عثمانی، ص ۳۲۴ و ترکان جوان از دیدگاه شوروی، ص ۱۷۴.

برخی از این جوانان روشنفکر دستگیر و زندانی شدند از جمله عبدالله جودت، شرف الدین مغمومی و گریدلی شفیق. اما دولت این جمعیت را جدی نمی‌گیرد. آنها را آزاد می‌سازد و در این فاصله این جمعیت فعالیت‌های خود را به شدت گسترش می‌دهد.<sup>۱۸۰</sup>

جمعیت فعالیت‌های خود را به میان صوفیه‌ها (طلاب دینی) می‌برد و آنها را با اندیشه‌های جدید آشنا می‌سازد. کسانی همچون حاجی احمد افندی حسابدار سر عسکریات (اداره جنگ) و نائلی افندی یکی از شیوخ تصوف از نفوذ زیادی در سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۹۰۰ برخوردار بودند. دستگاه خبر چینی دولت عثمانی به شدت کار می‌کرد و مانع از پیشرفت کار جمعیت بود لذا آنها تصمیم به مهاجرت گرفتند. اغلب در میان سال‌های ۹۵-۱۸۹۴ به اروپا مهاجرت کردند.

احمد رضا بیگ روزنامه مشورت را با همکاری سلانیک لی نظام و خلیل غانم منتشر کرد. پیش از آن روزنامه "Jeune Turquie" و "هلال" در ژنو را غانم منتشر می‌ساخت<sup>۱۸۱</sup> آنها در این دوران تحت تأثیر فلسفه آگوست کنت فرانسوی قرار گرفتند و دارای اندیشه‌های پوزیتیویستی شدند به همین سبب به جای نام "اتحاد اسلام"، "اتحاد و ترقی" را با گرایش‌های اسلامی برگزیدند<sup>۱۸۲</sup>

همزمان با فعالیت ترکان جوان در اروپا، حاجی احمد افندی در سال ۱۸۹۶ به ریاست کمیته مرکزی جمعیت در استانبول رسید. این گروه به راهنمایی شیخ نائلی، علما و قضات را گرد آورد و به کمک سرهنگ شفیق بیک در میان نظامیان راه پیدا کرد. در همین زمان بود که واقعه کشتار ارمنه به وقوع پیوست و باعث شد اوضاع عثمانی در هم ریزد.

<sup>180</sup> Gündüz, Tufan, **Osmanlı Tarihi El Kitabı**, s. 31 – 85

<sup>۱۸۱</sup> ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی، ص ۳۴۴

<sup>۱۸۲</sup> سیاست همگرای عبدالحمید دوم در رویاروی با غرب، ص ۵ - ۸ - ۳۲



ترکان جوان " ناسیونالیست ترکی - عثمانی - اسلامی خود را در برابر ناسیونالیسم ارمنی می دیدند بنابراین بی طرف ماندند.

در این اوضاع و شرایط دشوار بود که " کودتای ترکان جوان " کشف و به سختی سرکوب شد. در این دوران مرادبیک، یک پان اسلامیت و ادیب شاخص گردید که در ژنو فعالیت می کرد. عضو فعال دیگر چوروک سولو احمد بود که در پاریس فعالیت داشت. اولی روزنامه میزان و دومی روزنامه مشورت را منتشر می کردند<sup>۱۸۳</sup>

این فعالیتها دوباره نهضت را بطور مخفیانه در درون کشور احیا کرد. نهضت خود را به درون مدارس دینی، دانشگاهها و مدارس نظامی برد و از میان دانشجویان حامیان پرشوری پیدا کرد. سلطان که از پیشرفت کار جمعیت مطلع بود، سیاست آستی جویانه برقرار کرد و با برخی از رهبران نهضت مصالحه کرد و برای مدتی حرکت نهضت را کند نمود. در سال ۱۸۹۷ اختلافی میان نهضت بوجود آمد به این ترتیب اسحق سکوتی و عبدالله جودت جدا شدند و نشریه عثمانی را منتشر کردند.

در سال ۱۸۹۹ داماد محمود پاشا، شوهر خواهر سلطان با سلطان اختلاف پیدا کرد و به نهضت پیوست و نهضت جان تازه ای گرفت. چندی بعد اسماعیل کمال بیک فرار کرده و همانند محمود، خانواده خود را نیز به اروپا انتقال داد. جنبش خلقهای ارمنی، آلبانی، عرب و کرد نیز در این دوره سر به اعتراض و شورش برداشتند. این اقلیتها در چندین کنفرانس مشترک با ترکان جوان شرکت کردند و سرانجام اختلاف آنها گسترده تر شد ولی هدف براندازی سلطان میان آنها مشترک بود<sup>۱۸۴</sup>

خبر شورش لشکر سوم در مقدونیه ضد رژیم خودکامه عبدالحمید و تن دادن سلطان به برقراری مجدد قانون اساسی سال ۱۸۷۶ در ژوئیه

<sup>۱۸۳</sup> ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی ص ۳۹۰-۴۰۸

<sup>۱۸۴</sup> همان، ص ۳۵۰ به بعد.

۱۹۰۸، دنیا را شگفت زده ساخت. از این جاست که نام مصطفی کمال و " جمعیت وطن " کم کم به گوش می‌رسد.

مصطفی کمال در ژانویه ۱۹۰۵ از ارکان حریه فارغ‌التحصیل شده و گرایشات انقلابی و نوگرایانه داشت. او گروهی را شامل عمر ناجی، افسر توپخانه خسرو سامی قیزیل دوغان، معلمی به نام حقی بهاء بیک، محمد طاهر بیک بروسه‌ای از پیشوایان طریقت دراویش ملامی و یک نویسنده ناشناس را گرد خود جمع کرده بود. این جمعیت خود را " وطن " می‌نامید و قسم یاد کرده بودند تا آخرین قطره خون مبارزه نمایند. مدتی بعد گروهی دیگر به نام " جمعیت حریت عثمانی " پدیدار شد که به طور مخفیانه قیام بزرگی را سازمان می‌داد. هر دو گروه با یکدیگر در تماس بودند<sup>۱۸۵</sup> این جمعیت‌ها با طریقت بکتاشی و فراماسون‌ها نیز ارتباط یافتند. شبکه گسترده طریقت بکتاشی که مورد توجه فراماسون‌ها نیز بود در این زمان در خدمت انقلابیون درآمد و آنها بطور گسترده‌ای منظم و هماهنگ شدند.

طریقت بکتاشی که توسط عثمانی‌ها در دوره محمود دوم به شدت سرکوب شده بود به سبب دشمنی با سلطان از حامیان سرسخت انقلاب شدند. طریقت مولویه نیز با ترکان جوان ارتباط پیدا کرد و به حمایت آنها روی آورد. طاهر بیک ملامی از طریقت ملا متیه از سال‌های قبل با ترکان جوان همکاری می‌کرد و در این زمان حمایت کامل این طریقت از انقلاب ۱۹۰۸ اعلام شد.

از اواخر ۱۹۰۶ شورش‌های پراکنده‌ای در ارتش عثمانی بوجود آمده بود و روز به روز بر تعداد ناراضیان می‌افزود. در سال ۱۹۰۷ شورش شدت و گسترش فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. ترکان جوان درون این شورش نفوذ کرده و جایگاهی برای خود پیدا کرده بودند.

<sup>185</sup> Akbıyık, Yaşar, *Mustafa Kemal'in Türkiye Rüyası*, s 90-104

سازمان ترکان جوان در این زمانه پر قدرت و پر نفوذ شده بود. آنها توانستند، اعتراضات را از درون پادگان‌ها به درون مردم راهبری کنند و آناتولی را آشفته نمایند. سپس در بدلیس، وان، ارزروم علم طغیان را برافراشتند و گماشتگان فاسد عثمانی را برکنار و دستگیر کردند. ارتش که با ترکان جوان هماهنگ بود، اقدامی جهت سرکوب مردم نکرد و سرانجام آتش شورش در اکتبر ۱۹۰۷ به استانبول سرایت کرد و در آغاز سال ۱۹۰۸ به ازمیر و حتی تا سوریه نیز کشیده شد؛ دیگر این شورش‌ها تبدیل به یک انقلاب بزرگ سراسری در عثمانی شده بود<sup>۱۸۶</sup>

عبدالحمید در ۲۴ ژوئیه وقتی خطر را بیخ گوش خود دید، اعلام کرد که قانون اساسی مشروطیت را قبول دارد و لازم الاجرا است. عبدالحمید چون خودش فرمان مشروطیت را قبول کرده و اجرا نمود از سلطنت خلع نشد اما دولت و مجلس در دست ترکان جوان افتاد<sup>۱۸۷</sup>. انقلاب مشروطه دوم عثمانی که بر اساس اندیشه پان اسلامیسیم و پان عثمانیسیم متکی بر پان تورانیسم بود دو نهاد خلافت و سلطنت را حفظ نمود.

رشد امپریالیسم در غرب و تضادهای سرمایه داری غربی کم کم جنگ جهانی اول را رخ داد که باعث شد، انقلاب ترکان جوان و مشروطه دوم آنها و همچنین انقلاب مشروطه ایران نتوانند دوام آورند و با چالش‌های بزرگی همراه شوند که در ادامه مورد بحث قرار خواهیم داد. مشروطه ایران امیدی شد برای مشروطه دوم عثمانی و در این میان ادبیات چه در درون جنبش و چه بیرون از جنبش‌ها نقش نخست را بازی می‌کرد. اوضاع

<sup>۱۸۶</sup> ترکان جوان، ضمیمه ایران و عثمانی، ص ۳۵۰ به بعد.

<sup>۱۸۷</sup> سیاست همگرایی عبدالحمید دوم در رویاروی با غرب، خلع السلطان، ص ۷۶

ادبیات در این دوران با سرعت زیادی به سوی ملی‌گرایی ترکی حرکت کرد که محمد فواد کوپرلو آن را چنین توصیف می‌کند:

"انقلاب سال ۱۹۰۸ م. که لغو سانسور را در پی داشت باعث فعالیت گسترده‌ای گردید. نمایشنامه وطن پرستانه نامق کمال و حامد روی صحنه آمدند آثار علوم اجتماعی، فلسفی و تاریخی به زبان ترکی ترجمه شدند و ضمناً در همین زمان اصلاحات زیادی در آموزش و پرورش و روابط با اروپا رخ داد و موجب اعتلای عمومی فرهنگ که قبلاً سابقه نداشت گردید.

مهمترین تشکیلات ادبی بعد از انقلاب، فجراتی بود گو اینکه دوران این حوزه ادبی بسیار مستعجل بود؛ اعضای آن با پیروی از مکتب فکری خالد ضیا آغاز به کار کردند ولی اکثر آنها بالاخره عضوی از اعضای نهضت ادبی گردیدند فقط احمد هاشم بود که راهی را که از آغاز انتخاب کرده بود، ادامه داد. او هرگز دست از اوزان عروضی و مفهوم " هنر برای هنر" نکشید. از آنها گذشته او در خصوص رابطه بین شعر و موسیقی عقیده خاصی داشت. یحیی که پس از ۱۹۱۲ م. تأثیر زیادی بجا گذاشت نظریاتی کاملاً مغایر با احمد هاشم در خصوص موسیقی شعر داشت و در عین حال شاعر " هنر برای هنر" می‌داد. شاعر دیگری که به دور از ادبیات ملی باقی ماند محمد عاکف بود که دوستدار اسلام و استاد بی رقیب اوزان عروضی بشمار می‌رفت. او در اشعار خود جنبه‌های واقعی آن را به زبان بسیار ساده ای ترسیم کرد. شاعر و متفکر محمد عاکف ارسوی که در قسمت بعدی از وی و از اشعاری که دریا به مظفر الدین شاه سروده بحث خواهیم کرد، تحت تأثیر شعر غربی قرار نگرفت او یک شاعر آزادیخواه بود که از میان مردم برخاسته بود. هنگام بررسی در این سه شاعر که سه فرد متمایز از یکدیگر بودند در می‌یابیم که شعر ترکی از محدوده مکتب توفیق فکرت رهایی یافته است. ولی با تحولات عظیمی که نهضت ادبی ملی در کل حوزه هنر ایجاد کرد، شعر نیز وارد حوزه‌های جدیدی گردید.

پس از انقلاب سال ۱۹۰۸ م. آرمان عثمانی گرایی (عثمانلی لیق) بود که طبقات حاکمه را از بین برد. لیکن وقایع سیاسی پس از آن که بسرعت بوقوع پیوست ثابت نمود که ترس از این آرمان، عقیده واهی‌ای بیش نبوده که به وسیله عناصر مسلمان که مسیحیان نیز تا حدی در آن سهیم بودند القا شده بود. از این رو عنصر ترک که مسلط بر امپراتوری بود به یک آرمان جدید احتیاج داشت و این آرمان، یک آرمان ملی بود که در عصر تنظیمات تا حدی چهره نمود و در عصر عبدالحمید نیز در یک قالب فرهنگی باقی مانده بود. این حرکت، پس از انقلاب نیز با اتحاد نوعی جنبه فرهنگی آغاز گردید. انجمن "تورک درنه یی" که در ۲۸ دسامبر ۱۹۰۸ م. ایجاد شد، هدف آن بررسی احوال گذشته و حال مردم ترک نژاد و ساده گردانیدن زبان ترکی و ایجاد یک زبان علمی بود. ولی این انجمن قدرت زیادی نداشت.

پس از گذشت قریب سه سال در نوامبر سال ۱۹۱۱ م. نشریه "ترک یوردو" منتشر گردید و در ۱۲ مارس ۱۹۱۲ م. "تورک اجاقی" تأسیس یافت. این حرکت تازه محدود به چند نفر ترک وطن پرست نمی شد چون تعدادی از روشنفکران ترک کشورهای دیگر نیز که از ظلم و ستم تزار گریخته بودند نظیر آقا اوغلو احمد، حسین زاده علی و آق چوره اوغلو یوسف در آن سهیم بودند. این نهضت از یک سو مورد حمله غرب جلیق (غربزدگان) و از سوی دیگر مورد انکار اتحاد اسلام قرار گرفت. ضمناً نشریه "گنچ قلملر" که در سالونیکا منتشر می شد بار دیگر انتشار یافت و از تصفیه زبان ترکی طرفداری نمود و ضیا گوکالپ عضو اتحاد و ترقی در استانبول، به ترک یوردو پیوست. بعدها پس از شکست جنگ بالکان، نسل جدید نیز به نهضت ملی پیوستند. زمان برای پیروزی آرمان ملی آماده بود: فقط انتظار مردی را می کشید که آرمان ملی را از پیش برده و برنامه‌ای برای آن طرح نماید و اساس فلسفی بدان بخشد. ضیا گوکالپ که اصلیتش کرد بود، این مهم را بر عهده گرفت. او با فعالیت‌های دانشگاهی و با

خطابه و مقالات و اشعارش تأثیر زیادی در نسل جوان بجا گذاشت. سر تا سر زندگی او از زمان جنگ‌های بالکان تا متارکه جنگ، وقتی که به مالت تبعید شد و اقامت موقتش در دیاربکر و آنکارا، حکایت از فعالیت پیوسته وی می‌کند. خلاصه عقاید او در کتاب وی تحت عنوان تورکجولویون اساسلری (آنکارا، ۱۳۲/۱۹۲۳) آمده است.

نهضت ملی در تمام امور اجتماعی از جمله ادبیات تأثیر گذاشت: اوزان سیلابی موقعیت محکمی در شعر پیدا کرد، زبان ساده گردید، شعار " هنر برای هنر " جایش را به شعار " هنر برای زندگی و مردم " داد، نویسندگان مضامین و موضوعات خود را از ادبیات عامه و قالب‌های سنتی گرفتند. ادبیات، زندگی و ویژگی‌های تمام امور اجتماعی را منعکس ساخت. بررسی‌های زبانی و تاریخی در زمینه آثار عاشق‌ها، ادبیات عامه و موسیقی مردمی صورت گرفت و علم ترک شناسی بر پا شد. در این زمینه خود محمد فواد کوپرلو زاده پیشرو بود. همه اینها خط معینی به نهضت ادبی جدید بخشید.

در میان شعرای این نهضت قبل از همه باید از فاروق نافذ نام ببریم که در آخرین اشعارش آناتولی را به تصویر کشید. همچنین اورخان سیفی، ائیس بهیج، یوسف ضیا خالد فخری، نجیب فاضل از افراد سرشناس این نهضت بشمار می‌روند. همه اینها تحت تأثیر ضیا گوکالپ و یحیی کمال<sup>۱۸۸</sup> بودند. در زمینه نثر نیز پیشرفت چشمگیر بود و نویسندگان نثرنویس از نیروی زیادی برخوردار بودند. معروفترین شخصیت این دوره زنی است به نام خالده ادیب آدیوار. او پس از نوشتن آثار عشقی و عاطفی نشانگر دوره آغازین حیات نویسندگی است. او در اثر معروف خود "آتشدن گوملک" را با هدف مبارزه آناتولی و مردم آن برای کسب استقلال نشان داد. عمر سیف الدین که در عنفوان جوانی فوت کرد، تعدادی قصه کوتاه از

<sup>۱۸۸</sup> بحی کمال بیاتلی، اولین بار روباعیات خیام را از فارسی به ترکی به طور نظم ترجمه کرده است.

خود به یادگار گذاشت که برخی از آنها نظیر "بمبا" از شاهکارهای ادبیات ملی است. رفیق خالد که شاید بهترین ساده‌نویس ترکیه باشد در کتاب "مملکت حکایتلری" خود صحنه‌های واقعی زندگی آناتولی را که تاکنون در ادبیات سابقه نداشت به تصویر کشید. ولی واقع‌گرایی او در نوعی طنز ترحم‌آمیز عرضه شده بود که از تأثیر احساسی و عاطفی آن می‌کاست. یعقوب قدری کارا عثمان اغلو حتی در رمان‌های خود نیز تا حدی یک سبکشناس و یک شاعر عارف بود تا قصه‌نویس. او در چهل سالگی به عنوان سفیر ترکیه در تهران انجام وظیفه نمود و از شعرائی ایرانی تأثیر زیادی گرفته بود. در کتاب "زوراکلی دیپلومات" خود خاطرات زیادی را از ایران و به خصوص از تهران دارد که خارج از موضوع این رساله می‌باشد.

سایر شخصیت‌های معروف نثر جدید عبارت بودند از: فالح رفقی که در کتاب "آتش و گونش" خود وقایع جنگ فلسطین را توصیف کرده است و روشن اشرف. در میان رمان‌نویسان باید از رشاد نوری نام برد که با رمان "چالی قوشو" به شهرت رسید. در زمینه تأثر، تکوین تئاتر ترکیه با اقتباسی نارسا از تئاتر فرانسه تا حدی عقیم ماند. ولی در عوض زنان ترکیه در صحنه ظاهر شدند و تعدادی بازیگر توانا و خوب از آنها ظهور کردند.<sup>۱۸۹</sup>

ادبیات مشروطه ایران نیز تحت تأثیر مفاهیم ملی‌گرایانه رو به سوی نوعی ادبیات ملی حرکت می‌کرد که شبیه ادبیات ملی مشروطه دوم عثمانی بود. انقلابیون هر دو کشور در مفاهیم ملی، آزادی، دشمنی با استبداد مشترک بودند به گونه‌ای که شاعران ترک مانند محمدعاکف ارسوی و مدحت جمال، مظفرالدین شاه را مورد خطاب قرار می‌دادند و او را به سرفروود آوردن در برابر خواسته‌های ملت دعوت می‌کردند.

نکته قابل توجه این است که فاصله بین پیروزی مشروطیت دوم عثمانی و به توپ بسته شدن مجلس در ایران، تنها ۴۰ روز است. در واقع

مشروطیت دوم عثمانی چهل روز بعد از حادثه مجلس در ایران پیروز شد و امیدی برای ایرانیان فراری از دست محمدعلی شاه گردید؛ این روند باعث شد تا ترکان جوان و مشروطه خواهان ایرانی با یکدیگر متحد شوند. درباره این اتحاد تاریخی پیروزی مشروطیت دوم عثمانی، یحیی دولت آبادی چنین می‌نویسد:

اول حریت عثمانی

غیرت ملت مرآن رابانی

سال تاریخش رقم زد یحیی

که اول حریت عثمانی<sup>۱۹۰</sup>

و اما از میان شاعران عثمانی که در آن دوره درباره مظفر الدین شاه و کلا در مورد اوضاع سیاسی ایران شعر سروده اند، دو نفر شاخصترند و بستر به چشم می‌خورند. یکی مدحت جمال قونتای و دیگری محمد آکف ارسوی.

مدحت جمال قونتای ( ۱۸۸۵ - Mithat Cemal Kuntay

۱۹۵۶) نویسنده و شاعر در استانبول متولد شد. در رشته حقوق تحصیل کرد و در عدلیه شاغل شد. او از دوستان و همفکران محمد عاکف ارسوی و مورد علاقه شدید او بود. عاکف شعر "استبداد"ش را به او تقدیم کرد و در طی نامه ای عبارت "دو چشمم! برادرم مدحت جمال" را درباره او به کار برد. مدحت جمال آثاری در موضوعات مختلف نمایش، رمان و شرح حال پدید آورد. نمایشنامه‌های کمال (۱۹۱۲م) نفایس ادبیه (۱۹۱۳م) ۲۸ کانون اول (۱۹۱۸م) و رمان سه استانبول (۱۹۳۸م) و شرح حال‌های محمد عاکف (۱۹۳۹م) نامق کمال ( در دو جلد ۱۹۴۴م. و ۱۹۵۶ م.) آخوند

<sup>۱۹۰</sup> حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۷۳



شورش علی سووای (۱۹۴۶ م.) و شاهنامه منظوم ترک (۱۹۴۵ م) از آثار منتشر شده اوست.<sup>۱۹۱</sup>

از بزرگان ادب فارسی سعدی، مورد توجه و علاقه مدحت جمال بود. در منظومه "شاه عجم" که بخش نخست آن را مدحت جمال سرود، میزان تأثیرپذیری او از تفکر انسانی و سبک شعری سعدی پیداست. وی که برای پشتیبانی از مشروطه خواهان ایران به سرودن این منظومه پرداخت این بیت سعدی را:

به مردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

در صدر منظومه خود قرار داده و شعر خود را در اقتضای آن سروده است. مدحت جمال در این منظومه، مظفرالدین شاه را به خاطر خودکامگی و سرکوب مورد مذمت قرار داده و او را به دلیل مظلومی که بر ملت خود روا داشته است، تقبیح کرده است. وی عظمت و شهرت ایران و به تبع آن شاه را ناشی از وجود بزرگانی همچون سعدی می داند و از این رو خطاب به شاه قاجار این نکته را متذکر می گردد تا مبدا گمان کند که شهرتش از تاج و تخت سلطنتی منشا گرفته است و مدحت جمال با یادآوری وضعیت در گذشتگان از اهل قدرت که در بستر سرد و تاریک گور ندیمی جز عقرب و مار ندارد و دهانش پر نیست مگر از سکوت و از شاه می خواهد که دست از غرور و خودخواهی بر دارد. اکنون قسمتی از این اشعار را همراه با ترجمه فارسی آن ذکر می کنیم:

## Acem Şah'ı I

شاه عجم یک

*Be-merdî ki mülk-i serâser zemin*

<sup>191</sup> Banarlı, s. 116, Erso, s. 133

*Ne-yerzed-ki hûnî çeked ber zemin*

به مردی که ملک سراسر زمین      نیرزد که خونی چکد بر زمین

(سعدی)

*Gürz-i girân-ı zulmünü ey kanlı nâsiye;*

*Eyvân-ı zer-cidârına as ziynetin diye!*

گرزگران ظلمت را ای شاه تیره بخت

درخور است که به کاخهای زر و زیورت آویزان کنی

*Al kanlı bir kefenle donat hayme-gâhını*

*Canlarla yak meşâil-i mâtem- penâhını!*

خیمه گاهت را با کفن خونین بیاراً

جانها روشن کن آن مشاعل ماتم پناهت را

*Makberlerin hufeyre-i muzlim-dehânları*

*Dendân-ı gayz u kahra şebîh üstühanları*

مقابر تو دهنه ای حفره ظلم است

استخوانهایت مانده دندان قهر و غصب است

*Yâd eylesin mezâlimini tâ ebed senin*

*Ey cephesi, kitâbesi bin kanlı medfenin!*

یاد کنند ز ظلم تو تا ابد

ای اطرافش هزار سنگ قبر خونین

*Ey bir hayâle tuhfe kılan bin hakîkati*

*Ey âhenîn eliyle kazıp kabr-i milleti*

ای آن که هزار حقیقت را به تحفه ای یک خیال کرده ای

و ای آن که گورملت را با دست آهنین خود کنده ای

*Nûr-ı hayât ufuklarını herc ü merc eden*

*Leylin şedîd zulmetini rûha mezc eden*

ای آن که افق های حیات نور را هرج و مرج کرده ای

و ای آن که ظلمت شدید لیل را به روحی مزج کرده ای

*Envâr-ı mîhr-i fikri sen ey hâksâr eden*  
*Meyyitlerin izâmı gibi târumâr eden!*

ای آن که انوار مهر فکر را خاکسار کرده ای  
 همچون عظام اموات تارو مار کرده ای

*Ey hâdimi serâçe-i mâtem feşânların,*  
*Rahş-i akûr-i zulmüne pâmâl olanların*

ای خادم سراچه ای ماتم فشان ها  
 ای در ظلم و قهرت پایمال شدن ها

*Gül-gonce-i mezârı mıdır tâc-ı devletin?*  
*Tutmuşsa da avâlim-i efkârı şöhretin*

هرچند افکارت گشته آوازه جهان  
 تاچ دولتت گل غنچه ای قبر شده است

*Zannetme ki hükûmetinin efseriyledir  
Sadî'lerin mezâr-ı çemen-ber-seriyledir*

فکر مکن که این شهرت تو به خاطر افسران دولتت هست  
قبر سعدی ها به خاطر چمن بر سرانش هست

*Sa'dî'lerin mezârı evet bir avuç turâb  
Tahtınsa bir cihan ki senin âsüman-meâb!*

آری، مزار سعدی ها یک مشت خاک بیش نیست و  
تخت تو نیز جهانی است ای آسمان مآب!

*Lâkin o kabre bence fedâ taht û efserin  
Makber-güzîn olup da sükût eyliyenlerin*

لیکن به نظرم تخت و تاجت فدای آن مزار است  
و نیز فدای کسانی است که مقبرگزین شده اند و سکوت کرده اند

*Feryâd-ı vâpesînine değmez bu velvelen*

*Mudhik gelir nigâh-ı temâşâma hâilen!*

به فریاد آخرینش نمی ارزد این ولوله تو  
مضحک می رسی با این حالت به نظرم

*Bin mülkü, milleti yok eden pençe-i felek*

*Bir şahsı şüphesiz ebedî kılmamak gerek*

پنجهٔ فلک که هزاران ملک و ملت را نابود ساخته  
بی شک یک شخصی را به آسانی می تواند نابود کند

*Mâzî ki işte makbereler mâverâsıdır*

*Milletlerin haziyre-i zair-cüdâsıdır*

ماضی را که می بینی ماورای از مقبرهاست  
ضریح ملت هاست که علل ظاهر از آنها جداست

*Atfeylesen nigâhını kâ'r-ı zalâmına*

*Milletlere gözün ilişir na'ş nâmına!*

بنگری گر به کار ظلم خود

خواهی دید جنازه های ملت خود

*Dârâ'ların o nâsiye-i târumârını*

*Ecdâdının izâmını çökmüş mezârını*

تارومار بودن ناصیه های دارا را

قبر خراب شده و عظام اجداد خود

*Pîş-i nigâh-ı ibretine al da bir düşün*

*Çoktur bu rütbe dağdağa bir kabza hâk için!*

این ها را پیشگاه عبرت خود قرار بده و بیندیش

این همه دغدغه و تلاش برای یک وجب خاک زیاد نیست؟

*İklîmler alan o muazzam Napolyon'un*

*Bir hufredir kazandığı şey işte bak onun*

ناپلئونی با عظمت کین همه کشور گرفت

جز گور و خقره چاهی چه گرفت؟

*En son serîr-i makbere-i mâtemîsidir  
Akreplerin nedimi, yılanlar enisidir!*

سریرش خاک سیاهش شد آخر  
ندیم عقرب هاست و انیسیش مار شد آخر

*Yer kalmamış sarây-ı muallâna bak utan  
Mâtem-sarâyılarla dolu sâha-i vatan!*

بنگر به کاخ معظم خود، شرم کن ز خلق  
سر تا سر وطن را تو کردی ماتم سرا

*Emr-i cihan-mutâi bu dünyâyı râm eden  
Eslâfının -bugün düşünürsek -değil iken*

اسلاف خود نگر که به امر مطاعشان  
این دنیا را چگونه رام کردند اند



*Toprak olan dehenleri feryâda muktedir*

*Hâlâ senin bu velvele-i nahvetin nedir?*

گور دهان پر از سکوت، اکنون چه؟

پس این غرور و نخوت ای شاه عنود، از بهر چه؟<sup>۱۹۲</sup>

همان طوری که ملاحظه گردید مصائب و مسایل موجود در جامعه عثمانی در دهه نخست قرن ۲۰ م مانع از آن نمی شده است که فعالان عرصه فرهنگ و سیاست، از توجه به مصائب همسایه کهن سال خود ایران غافل بمانند.

و شاعر دیگری این دوره یعنی محمد عاکف ارسوی (۱۸۷۳ - M. Akif Ersoy ۱۹۳۶) با ادبیات فارسی آشنایی داشت و تحت تأثیر حافظ و سعدی بود. وی با ادبیات فرانسوی نیز آشنا بود. مادرش اهل بخارا و پدرش محمد طاهر افندی از مدرسان مدرسه فاتح بود. او در سال ۱۲۹۰ ق به دنیا آمد و در نزد "خوجا قدری افندی" درس گرفت و در جوانی جزو مشروطه خواهان درآمد و به مصر مهاجرت نمود. وی در آنجا روزنامه‌ای به نام "قانون اساسی" منتشر می کرد و سپس به پاریس رفت و تا جنگ جهانی اول در آنجا سکونت نمود<sup>۱۹۳</sup>

وی از سوی دیگر به استبداد داخلی حاکم بر ایران توجه داشت که در برابر جنبش قانون خواهی، ایجاد مانع و سرکوب گری می کند. وی از

<sup>192</sup> Ersoy, M. Akif, s. 128- 130

<sup>193</sup> Tanpınar, A. H. s 127 – 222

بی تحرکی مسلمانان در برابر این اتفاقات حیرت زده است و برای ایجاد حرکت در ایشان فریاد می زند که “ای جماعت مسلمین! به خاطر خدا هم شده بیدار شوید... لرزش ناشی از فروپاشی ایران دنیا را به لرزه در آورده است! و حال آنکه مویی بر تن شما راست نشده. این چه خونی است که در رگهایتان جاری است! ... آیا از حضرت پیامبر (ص) خجالت نمی کشید که گفت اگر در دوردستها خاری پای مومنی را رنجه سازد، از آن مصیبت قلب پاک آن حضرت به درد می آید؟ بدیهی است که روح نبی اکرم (ص) از شما شاکی است!”

*Arzı oynattı yerinden yıkılırken İran*

*Belki bir kıl ürpermedi sizden bu ne kan!*

*Hiç sıkılmaz mısınız Hazret –i Peygamberden?*

*Ki uzaklardaki bir mümini incitse diken*

*Kalb –ı pâkinde duyarmış o musibetten acı*

*Sizden elbette olar ruhu Nebi davacı !<sup>۱۹۴</sup>*

محمد عاکف ارسوی در واکنش به رفتار مقاومتی مظفرالدین شاه در برابر مشروطه خواهان، با استفاده از صنعت جناس و با توسل به این بیت از سعدی :

ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست  
(سعدی)

<sup>194</sup> Ibid, p. 2/ 235 – 236

خطاب به او می گوید که " گول کسانی را که او را " مظفر " می - دانند نخورد و بداند که چیره شدن بر ملتی که خواهان عدالت است پیروزی محسوب نمی شود. راه درست این است که دست از کشتار مردم و ویران سازی ایران بردارد و به استبداد خود پایان دهد."<sup>۱۹۵</sup>

عاکف که تحت تأثیر عظمت فرهنگ و ادب ایران و دل نگران آن است ابراز تأسف می کند که چرا کشوری که سعدی ها، حافظها، فردوسی - ها، رازی ها، غزالی ها، قطب الدین ها و سعدالدین ها را پرورده و دنیا را به نور معرفت کسانی مانند عرفی و شمس منور ساخته است، اکنون باید مقهور نادانی فرقه ای از اشرار باشد.

وجود تضاد بین شرق و غرب در اشعار عاکف خود را می نمایاند چه در جایی که قدرت های اروپایی به دنبال منافع خود به تجزیه قلمرو عثمانی چشم دوخته و به تقسیم ایران پرداخته اند چه در آنجا که سعدی را روح کمال شرق دانسته و غرب را بیگانه قلمداد می کند و چه در شعر "شاه عجم" که خطاب به مظفرالدین شاه می گوید که رفتارش در سرکوب و کشتار ایرانیان، اشک به چشم شرقیان می آورد و لبخند بر لبان غربیان.

شعر "شاه عجم" در دو بخش سروده شده است. بخش اول آن را که از سوی مدحت جمال قونتای سروده شده بود در بالا آوردیم و بخش دوم آن که از طرف خود آکف سروده شده است در ذیل تقدیم می کنیم. سر بیت هر دو بخش، از سعدی است و محمد عاکف ارسوی، با اندیشه اتحاد جهان اسلام بخش دوم آن را سروده که برگردان آن چنین می است:

## Acem Şah'ı II

### شاه عجم دو

<sup>195</sup> Ersoy, s.131

*Riyâset be-dest-i kesânî hetâst  
Ki ez-destşan desthâ ber-hudâst*

ریاست به دست کسانی خطاست

که از دستشان دست ها بر خداست ( سعدی )

*Bu müdhiş velvelen İrân'ı dâim inletir sanma.  
Muzaffersin! diyen sesler bütün hâindir, aldanma*

گمان مبر این غوغای هراس انگیزی که به پا کرده ای، مردم ایران را زار و  
نالان می سازد

فریب کسانی را که می گویند "مظفر" هستی نخور اینان همه خائن تواند

*Zaferyâb olduğun kimdir? Düşün bir kere, millet mi?  
Adâlet isteyen bir kavmi vurmak gâlibiyyet mi?*

آنکه بر او ظفر یافته ای کیست؟ ملت؟ برای یک بار هم شده به خود آ!  
آیا سرکوب کردن ملتی که خواهان اجرای عدالت اند پیروزی به شمار می-  
رود؟

*Nasibin yok mudur bir parça olsun âdemiyyetten?  
Nasıl aldırımıyorsun yükselen feryâda milletten?*

آیا تو هیچ بهره‌ای از آدمیت برده‌ای! چرا به فریاد روزان ملت وقعی نمی-  
 نهی؟

چگونه به فریادی که از دل ملت برخاسته بی تفاوت می مانی؟

*Emîn ol bunca mazlûmun yüreklerden kopan âhu  
 Tependen indirir elbette bir gün lâ'netu'llâhu!*

مطمئن باش روزی آه برآمده از قلب این همه مظلوم بر می خیزد، تو را به  
 لعنت الهی گرفتار خواهد کرد!

*Sığınmış olduğun şevket-sarây-ı zulmü pek muhkem  
 Hayâl etmekteşin... Lâkin ne bârûlar, ne müstahkem*

گمان می کنی کاخ ظلمی که در آن غنوده‌ای، از استحکام کافی برخوردار  
 است؟ ولی نه

*Penâh-ı bî-amânlar, heybet-i Kakhâr-ı Mutlak'la,  
 Kökünden devrilip bir anda yeksân oldu toprakla!*

زیرا با خشم قهار مطلق که پناه بی پناهان است به یک چشم زدن،  
 دیوارهای مستحکم کاخها را با خاک یکسان می کند

*O bir çok memleket vîrân edip yaptırdığın eyvân  
Harâb olmaz mı? Kabristâna dönmüşken bütün İran?*

سرتا سراسر ایران را قبرستان کرده‌ای و با تخریب ولایات کاخ خود را  
برپاداشته‌ای، گمان می‌کنی چنین کاخی ویران نخواهد شد؟

*Evet, Îrân 'ı kabristâna döndürdün, helâk ettin  
Kefen yaptın girîbân-ı ümîdi çâk çâk ettin!*

آری ایران را تبدیل به قبرستان کردی، کفن دوختی و گریبان امید را  
چاک چاک کردی

*Bütün dünyâ için bir damla kan çoktur diyorlar, sen,  
Şu ma'sûm ümmetin seller akıttın hûn-i pâkinden!*

گفته‌اند: جهانی “نیرزد که خونی چکد بر زمین”

اما تو از خاک پاک این امت بی‌گناه سیل‌ها جاری کردی

*Yüzünden perde-i temkîni artık kaldırıp attın  
Ne mâhiyyet, nasıl fitrattasın, dünyâya anlattın!*

پرده‌ای تمکین را از رخ برداشتی

ماهیت و فطرتت چیست، به دنیا نشان دادی

*Livâü'l hamd-i hürriyyet iken İslam için gâyet,  
Nedir pââmâl-i istibdâdın olmak öyle bir râyet?*

غایت اسلام، برافراشتن آوای آزادی است  
چرا چنین پرچم برافراشته‌ای را پایمال استبداد خود می‌کنی؟

*Kazak celbeyleyip tâ Rusya'dân sâdâtı çiğnettin;  
Yezîd'in rûhu şâd olsun... Emînim çünkü şâd ettin!*

قزاقان روسی را فراخوانده‌ای و سادات را منکوب ستم خود کرده‌ای  
روح یزید شاد! که با این کار روح او را شادمان کرده‌ای

*Şehâmet gösterip binlerce Beytullâh'ı basturdın  
Şecâat arz edib birçok ricâlullâhı asturdın!*

شهامت را در تخریب هزاران مسجد بروز دادی،  
و شجاعتت را با دار آویختن بسیاری از مردان خدا، نشان دادی

*Ne Allah'tan hayâ ettin, ne Peygamber'den âr ettin  
Devirdin kâ'be-i ulyâ-yı dîni, hâk-sâr ettin!*

نه از خدا حیا کردی و نه شرم از پیامبر نمودی،

کعبه رفیع دین را واژگون و خاکسار کردی

*Hamâset perverân-ı kavmi tuttun bir bir öldürdün,  
Umûmen Şark'ı ağlattın, umûmen Garb'ı güldürdün*

شجاع مردان حماسه‌ساز ملت را یک به یک کشتی

شرقیان را اشک به چشم آوردی و غریبان را خوشحال کردی،

*Hayır, hiçbir gülen yok, sızlıyor Garb'ın da vicdânı  
Görüp ecsâd-ı mazlûmîne meşher hâk-i İrân'ı!*

اما نه! وجدان غرب نیز به درد آمده و از این عمل تو کسی خنده دار نشده  
است

چرا که غرب نیز خاک ایران را آکنده از کشته مظلومان می‌بیند

*O Sâ'dî'ler, o Hâfız'lar, o Firdevsî, o Râzî'ler,  
Gazâlî'ler, o Kutbüddin, o Sa'düddin, o Kâdiler*

آن خاکی که سعدی‌ها، حافظ‌ها، فردوسی‌ها، رازی‌ها، غزالی‌ها، قطب  
الدین‌ها، سعدالدین‌ها و قضاات‌ها را

*Yetiştirmiş; o Örfî'nin, o birçok Şems-i irfanın*



*Ziyâsından tenevvür eylemiş iklîmi dūnyanın*

پرورش داده است عرفی ها و شمس عرفان را  
که از نور آنان اقلیم جهان منور گردیده است

*Bugün makhûr-i nâdânîsidir bir firka haydûdun!*  
*Nedir pinhân olan esrârı bilmem, bunda Ma'bûd'un*

ولی امروز مقهور نادان یه گروه اشراری،  
که در این کار تو، حکمت الهی چیست، نمی دانم!

*Hayır, Ma'bûd'aa ircâında yoktur bunların ma'nâ*  
*Yataklık eylemez cânîye -hâşâ- bir zaman Mevlâ*

اما نه، ربط دادن این امر به خداوند درست نیست،  
حاشا! که خداوند اشرار را مورد حمایت قرار نمی دهد!

*Şehâmet perverâ, şâhâ! Zaman, bî-dâdı kaldırmaz*  
*Hatâ etmektesin şâyed diyorsan; kimse aldırılmaz*

شاه! بدان که بیداد در پرده زمان مکتوم نمی ماند  
خطا می کنی! شاید بر این باور هستی که بر اعمال خطای تو واقف نمی  
شود

*Bu istibdâda artık bir nihâyet ver ki: İstikbâl  
Karanlık derler amma işte pek meydanda izmihlâl!*

نقطه پایانی بر استبداد خود بگذار، هر چند گویند آینده تاریک است  
لکین نگاه کن، اضمحلال است که از راه می رسد<sup>۱۹۶</sup>

### مهاجرت مشروطه خواهان ایرانی به عثمانی و حیات ادبی ایرانیان در استانبول

انبوهی از اسناد تاریخی پیرامون فعالیت های ادبی ایرانیان در  
عثمانی و خصوصا در استانبول در دوره قبل و بعد از محمدعلی شاه در  
دست است که نیازمند بحث و تحقیق می باشد و به فهم و درک این رساله  
کمک می کند. در اینجا با استفاده از یک سری داده ها تاریخی<sup>۱۹۷</sup> می  
کوشیم تا به اوضاع ادبی و فرهنگی ایرانیان در استانبول روشنایی کوتاهی  
بیافکنیم و از مباحث جزئی تاریخی و سند شناسی خود داری کنیم:

<sup>196</sup> M. Akif Ersoy, *Safahat*, s. 131- 132

برای اطلاع بیشتر بنگرید به: "زندگی و اشعار ملک الشعراء بهار و مقایسه آن با محمد  
آکف ارسوی" پایان نامه کارشناسی ارشد دیادین آزاراک، (۱۳۹۱) دانشگاه تهران گروه  
زبان و ادبیات فارسی.

<sup>197</sup> اسنادی از فعالیت های آزادی خواهان ایران در اروپا و استانبول، مبارزه با محمد

علی شاه: در سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۲۸ قمری، ص ۳۶۹ - ۴۰۳

## انجمن سعادت

انجمن سعادت اسلامبول انجمنی با عضویت ایرانیان مقیم اسلامبول که از سالها قبل از مشروطیت تاسیس و مشغول فعالیت بود. این انجمن تا بعد از فتح تهران بوسیله ی مجاهدین گیلان و بختیاری سنگر ترقی خواهان و روشنفکران ایران که به اسلامبول مهاجرت می کردند و مرکز فعالیت سیاسی، فرهنگی و ادبی ایرانیان اسلامبول بود و در تبلیغ و نشر افکار آزادیخواهی نقش موثری بعهدہ داشت.

کسانی که در دوره مذکور به خارج از ایران رفته بودند، عبارت بودند از علی اکبر دهخدا، سردار اسعد، ظهیر السلطان، احتشام السلطنه، مخبرالسلطنه، ممتاز الدوله، امیر اعظم، سید حسن تقی زاده، معاضه السلطنه پیر نیا، سید حسن اخوی، سید عبدالرحیم خلخالی مدیر دوم روزنامه مساوات، میرزا محمد علی خان تربیت، شیخ محسن نامان طهرانی، میرزا ابراهیم، حکیم الملک، که اغلب آنها به اروپا بخصوص سوئیس رفته بودند اما ارتباط خود را با گروهی که به نام "انجمن سعادت" در استانبول معروف بود حفظ کردند<sup>۱۹۸</sup>

اعضای انجمن سعادت دقیقا مشخص نیستند؛ مهندس کریم طاهرزاده بهزاد که خودش به استانبول سفر کرده و برخی از اعضای آن را می شناسد بر آن است که این انجمن در محاصره تبریز در آستانه مشروطه به تبریزیها خیلی کمک کرده است و گویا این انجمن مخفیانه فعالیت می کرده و اسناد خود را از میان برده اند و جهت شناخت دقیق آنها نیاز به اسناد و تحقیق مستقل است. کریمزاده از آقای ممقانی برخی از اعضای انجمن را یاد می کند همانند مرحوم مرتضی امین زاده، آقا عبدالرحیم

هندی (شباهنگ)، حاج حسینعلی فرخنده پی، حاجی حسن عمو قالپاقچی، اهر نجاتی، سید حسن شمس<sup>۱۹۹</sup>.

چنانچه در حیات یحیی می خوانیم: "مرحوم معاضه السلطنه پیرنیا با این انجمن همکاری می کرد و توفیق بیک مدیر روزنامه توفیق، علی اکبر دهخدا و شیرازی نامی از همکاران این انجمن در استانبول بوده‌اند."<sup>۲۰۰</sup> آنگونه که بر می آید اکثر اعضا از تجار بودند و تجار ایرانی استانبول این انجمن را حمایت مالی می کرده‌اند. یحیی دولت آبادی، دربارهٔ انقلاب مشروطه عثمانی و اطلاعات دست اولی از فعالیت های این انجمن می دهد. و همینطور احتشام السلطنه دربارهٔ انحطاط این انجمن در اواخر دوران فعالیتش اطلاعات دقیقی ارائه کرده است.<sup>۲۰۱</sup>

خان ملک ساسانی وزیر مختار ایران در عثمانی که در ایام جنگ جهانی اول این سمت را در استانبول داشته است، در مورد روزنامه ها و مجلات فارسی زبان عثمانی می نویسد: «در سال ۱۲۸۱ هجری قمری یک روزنامه فارسی زبان به نام «ترکستان» در استانبول طبع می شده است که حاج میرزا حسن خان مشیرالدوله (صدر اعظم ناصرالدین شاه) در زمان سفارت کبرای خود یک نمونه از آن را به تهران فرستاده است. در آرشیو سفارت ایران در استانبول و در دفاتر سفارت، بیش از این چیزی به نظر نرسید!»<sup>۲۰۲</sup>

<sup>۱۹۹</sup> قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، با مقدمه حسن تقی زاده و رضا

زاده شفق، ص ۳۶۰

<sup>۲۰۰</sup> حیات یحیی ص ۹۸

<sup>۲۰۱</sup> برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید: حیات یحیی صص ۸۰-۱۲۰

<sup>۲۰۲</sup> یادبودهای سفارت استانبول ص ۶۳

## تاسیس روزنامه اختر

در سال ۱۲۹۲ هجری قمری به تشویق و مساعدت حاج شیخ محسن خان معین الملک (سفیر ایران) روزنامه ای به نام «اختر» در استانبول انتشار یافت. شماره اول روزنامه اختر در روز پنجشنبه ۱۶ ذی الحجه ۱۲۹۲ به مدیریت آقا محمدطاهر تبریزی منتشر گردید. انتشار اختر پس از ۶۰ شماره متوقف شد و سلطان عثمانی از این بابت متاسف بود:

سفیر ایران در گزارش ذیحجه ۱۲۹۳ خود می نویسد:

«روز عید قربان به ملاقات سلطان رفتم. او از بسته شدن روزنامه اختر اظهار تکدر فرموده گفتند: حیف است در اسلامبول به زبان فارسی که اساس زبان ترکی و شیرین ترین آلسینه است روزنامه ای نباشد و خیلی اظهار تمایل به انتشار روزنامه فارسی نمودند.» در تاریخ ۲۸ محرم ۱۲۹۴ بر اثر تشویق سلطان عثمانی، روزنامه اختر دوباره منتشر شد و نسخه ای از آن را به حضور سلطان فرستادم. سلطان ۵۵ شماره آبونه شدند و پولش را هم فرستادند. به دستور سلطان از این ۵۵ شماره ۲۰ نسخه را به وزارت امور خارجه و ۲۰ نسخه را به وزارت معارف و ۱۰ نسخه را به «باب عالی»<sup>۲۰۳</sup> و دربار و ۵ نسخه را به شاهزادگان تقسیم فرمودند. یک نسخه را هم برای خودشان خواستند. گویا خیال دارند یک عطیه ای هم مستمراً برای مدیر روزنامه آن، «آقامحمدطاهر» بفرستند. سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی در دنباله گزارش خود به وزارت امور خارجه می نویسد: «خواهشمندم با هر «چاپار» اخبار ایران را بفرستید. این بار روزنامه اختر به صورت شرکت تاسیس شده و عثمانی ها هم در آن

<sup>۲۰۳</sup> نام مقر سلطنتی عثمانی است.

شریک اند. سیصد تومان به عنوان انعام به اداره روزنامه اختر التفات کنید. عجلتاً در مقابل یاهه گویی های روزنامه های ترکی، اسلحه ای بهتر از این نداریم.»<sup>۲۰۴</sup>

شادروان صدرهاشمی در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران می نویسد: "روزنامه اختر در استانبول به طور هفتگی و مدتی روزانه و چند زمانی، هفته ای دو بار به مدیریت محمدطاهر تبریزی و سردبیری میرزامهدی اختر انتشار یافته و ۲۲ سال مرتباً منتشر شده است."<sup>۲۰۵</sup>

«پروفسور براون» در اهمیت این روزنامه می نویسد:

«در سال ۸ - ۱۸۸۷ میلادی که در ایران سفر می کردم تنها روزنامه قابل مطالعه به زبان فارسی، همان روزنامه اختر بود - در دوران تیره و تاریک استبداد، روزنامه اختر کمک بزرگی به روشن شدن افکار عمومی ایرانیان نمود و در ایامی که روزنامه های ایران منحصر به چند روزنامه درباری از قبیل «ایران» و «اطلاع» بود، روزنامه اختر به روایت «پروفسور براون» روزنامه قابل مطالعه ای به شمار می رفته است. بخصوص اخبار تلگرافی کشورهای خارجی که در این روزنامه درج می شده، برای آشنایی مردم ایران به اوضاع دنیای خارج، کمک بزرگی نموده است. تردیدی نیست که وجود همین جراید، افکار مردم آن زمان را مهیای انقلاب نمود. پیدایش انقلاب مشروطیت تا اندازه ای مدیون همین فداکاری های آقایان مدیران جراید آن روزی است. شادروان تربیت در کتاب «فهرست جراید آذربایجان» در مورد روزنامه اختر می نویسد: «اختر از سنه ۱۲۹۲ تا

<sup>۲۰۴</sup> یادبودهای سفارت استانبول ص ۶۳

<sup>۲۰۵</sup> تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۴۱

۱۳۱۳ هجری قمری مرتباً انتشار یافته و در آن تاریخ، از سوی حکومت عثمانی توقیف شده است.<sup>۲۰۶</sup>

امور تحریری اختر همان طور که ذکر شد با میرزامهدی اختر بوده است.

میرزامهدی فرزند حاجی ابراهیم تاجر تبریزی بود. مرحوم اختر در اول جمادی الثانی ۱۲۵۵ هجری قمری در «محلّه خیابان» تبریز به دنیا آمده و در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ قمری در محلّه «قاضی کویی» اسلامبول زندگی را بدرود گفته است.

«اختر» در سن ۲۴ سالگی از تبریز به اسلامبول رفته، مدتی در آن شهر زیسته و در سال ۱۲۹۲ به همکاری با میرزامحمد طاهر تبریزی قراچه داغی آغاز کرده و افکار و آثار و نظرات خود را به وسیله این روزنامه در دسترس همگان قرار داده است. مندرجات روزنامه اختر خود دلیل وسعت اطلاعات و آگاهی میرزامهدی اختر است. فشار و سختگیری عمال حکومت عثمانی، مدیر و مدیر تحریری روزنامه اختر را وادار به تعطیل این نشریه کرد و این دو، سرانجام هر دو دست از روزنامه نویسی برداشتند و به کار نشر پرداختند.

از خدمات دیگر مرحوم اختر تاسیس «چاپخانه خورشید» در اسلامبول است که پس از مرگ او با تمامی کتاب های نفیس از طرف حکومت عثمانی مصادره شد. شادروان اختر در سن ۷۰ سالگی به بیماری قلبی درگذشت.<sup>۲۰۷</sup>

<sup>۲۰۶</sup> همان ص ۴۱

<sup>۲۰۷</sup> همان، ص ۴۳

## روزنامه شمس

خان ملک ساسانی می نویسد: شماره اول شمس در ۸ شعبان ۱۳۲۶ منتشر شده و نشریه ای هفتگی بوده، صاحب امتیاز آن محمد «توفیق بیک» و کلیه امور اداری و تحریری با مدیر آن سیدحسن شمس بوده است.<sup>۲۰۸</sup>

سید احمد تبریزی در جلد سوم تاریخ مشروطه ایران می نویسد: «از کارهای ایرانیان در استانبول این بود که روزنامه ای به نام شمس به زبان فارسی بنیاد نهادند اگرچه ناشایستگی از خود نمود و همانا دارنده و نویسنده آن سیدحسن تبریزی زود فریب می خورده و به یک خواهش یا به چشمداشت سود، از هرکس به ستایش می پرداخته است.» سیدحسن قزوینی الاصل معروف به «شمس» مرد پنجاه ساله ای است در دانشمندی و فهم و کیاست و انصاف اغلب روزنامه نویس های ایران در نزدش ابوعلی سینايند. از چهارده سال به این طرف روزنامه نویسی را کسب خود قرار گذاشته و روزنامه نویسی را به بدترین شکلی تناسخ داده است و اخیراً برای این که بتواند خدمات برجسته تری به وطن بنماید، تبعه عثمانی شده است.

خان ملک ساسانی می نویسد: «یک روز آقا شیخ اسدالله ممقانی نزد من آمد که سیدحسن شمس، مستاصل و پریشان است اگر کمکی به مشارالیه بشود الحق سزاوار است. من هم پنجاه لیره داده و از کمی مبلغش معذرت خواستم. چند روز بعد یک کاغذی از جناب شمس رسید که برای من سیصد لیره بدهید بیاورند و اگر این وجه را نفرستادید نسبت به شما



در روزنامه چنین و چنان خواهم نوشت. با خود گفتم هزار رحمت به روزنامه نویس های تازه چرخ تهران.

آقای شمس را احضار کرده و گفتم برادر عزیز بی گذار به آب زده ای، آنهایی که به تهدید روزنامه نویس ها از میدان در رفته و پول مفت می دهند هر کدام هزار کثافت کاری دارند، من بحمدالله بعد از بیست و چهار سال خدمت به دولت، آلوده نشده ام و در دو موقع که ناخوشی روزنامه نویسی در ایران شیوع پیدا کرد یعنی یکی بعد از استبداد صغیر و یکی بعد از ختم نیابت سلطنت ناصرالملک، آتش روزنامه دامن مامورین دولت را گرفت. وانگهی چون ارباب جراید مرا به شاگردی قبول دارند و در جرگه ارباب قلم محسوب می دارند، اگر گاهی هم از من در تحت تاثیرات محیط ایران به جای مستحب، مکروهی سرزده باشد، همه آنها که تیغشان از چاقوی قزوینی شما هم تیزتر است، هرگز خیال تراشیدن سر همکار خود را نکرده اند. علاوه بر اینها، اگر دولت حقوق ما را مرتب داده بود و سال به سال طلبکار نبودیم، باز هم بیشتر از پنجاه لیره به شما نمی رسید. زکوة تخم مرغ است پنبه دانه - ولی این شکل کاغذ نوشتن و تهدید کردن در من بی اثر و برای خودت تولید هزارگونه زحمت می کند. روزنامه های ایران که در داخله مملکت رعایت نزاکت منظور نمی دارند و حکومت هم جلوگیری نمی کند غیر از وضعیت ما در مملکت خارجه است، معهذا به شما اخطار می کنم که اگر نسبت به سفارتخانه و ماموران دولت اطاله لسان بکنی برای حفظ آبروی دولت، روزنامه را توقیف خواهم کرد.»<sup>۲۰۹</sup>

## مجله پارس

در فروردین ماه ۱۳۰۰ خورشیدی به تشویق و مساعدت خان ملک ساسانی مجله ای به اسم (پارس) به فارسی و فرانسه در استانبول منتشر شد. شماره نخستین آن، اول اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی در ۳۲ صفحه انتشار یافت که نصفش فارسی و نصف دیگرش فرانسوی بود. در شماره مزبور، برنامه مجله را این طور نوشته اند: «برای این که ملل غرب از آثار ادبی زبان فارسی و ملل شرق از افکار ادبی مغربیان بهره مند شوند، نخستین بار مجله ای به زبان فارسی و فرانسه در اسلامبول که چهارراه شرق و غرب است منتشر می شود.

از یک طرف راجع به آثار شعرا و دانشمندان گذشته ایران تحقیقات و مطالعاتی می نماید که خودی و بیگانه را سودمند تواند بود و معاصرین شعرا و ادبای ایران را به دنیای ادبی می شناساند و آثار آنان را به اندازه مقدور از دستبرد نیستی و نابودی می رهند و با زبان جهانگیر پاریسی، آثار ادبی مغرب را در عالم شرق منتشر می سازد. از طرف دیگر برای روح ادبی مغربیان که در این کشمکش عالمگیر، فرسوده شده از ادبیات کهنه و تازه پاریسی ارمغان های دلنشین می آورد و آنها را به گردش های دانش آگین بازمی دارد تا در هنگام خستگی، از مسائل اجتماعی دوره حاضر، جان فرسوده و روح پژمرده خود را در گردشگاه ادبی پاریسی از چنگال ملالت برهانند. «مجله پارس» عجالتاً ماهی دو مرتبه و هر شماره در ۳۲ صفحه منتشر می شود و امید است که به یاری یزدان و همت نویسندگان فرهمند، علاقه و مساعدت ورزان ارجمند در آینده نزدیک، هفته ای یک بار و با صحایف بیشتر بیرون آید، و من الله التوفیق.» صاحب امتیاز و سردبیر قسمت فارسی، ابوالقاسم لاهوتی بود و «حسن مقدم» وابسته سفارت قسمت فرانسه آن را اداره می کرد.

حسن مقدم پسر محمد تقی خان «احتساب الملک» خالوی من بود. پدرش او را در سال ۱۲۸۷ خورشیدی در سن ۱۰ سالگی نزد من به سوئیس فرستاد. من او را به مدرسه گذاشتم و در تربیت او بسیار کوشیدم. بعد از آن که تحصیلات متوسطه را تمام کرد، بر اثر من در قسمت علوم اجتماعی «دانشگاه لوزان» به تحصیل پرداخته و در این رشته امتحان دکترا داد. سپس با دسته هنرمندان «بالت روس» دور اروپا گردید و در نمایش های آنها شرکت کرد. وقتی که من مامور استانبول شدم او را به سمت وابسته سفارت از سوئیس احضار کردم و با هم کار می کردیم. من که از استانبول رفتم او هم به تهران رفت و کمدی «جعفرخان از فرنگ آمده» را نوشت. وزارت امور خارجه مامور مصرش کرد. در آنجا به مرض سل مبتلاشد. برای معالجه به (لیزن) رفت و در آنجا در سن ۲۸ سالگی بدرود حیات گفت.

حسن مقدم که در کلژ (کالج) کلاسیک «لوزان» زبان های یونانی و لاتین تحصیل کرده بود فرانسه را مثل یک نفر استاد فرانسوی می نوشت. درجه اطلاعات او در زبان فارسی از کمدی «جعفرخان از فرنگ آمده» هویداست. در این دو زبان صاحب قلم و چیره دست بود. موسیقی ایران و اروپا را بسیار خوب می فهمید. در اقسام رقص های شرقی و غربی استاد بود. با مرگ او، ایران یک نویسنده زبردست، یک منتقد ادبی، یک هنرمند واقعی را از دست داد و خاک سوئیس او را برای همیشه در بر گرفت. باری خود من با نام مستعار (مهر اسپند) در مجله «پارس» مقاله و داستان می نوشتم. مجله مزبور اشعار چاپ نشده ایرانیان و شعرای فراموش شده ایران را منتشر می ساخت. از شعرای کرمانشاه مثل حسینقلی خان کلهر متخلص به سلطانی، میرزای سالک، میرزای بیدل، ابوالقاسم لاهوتی شرح

حالی یا غزلی نوشته می شد و از اصفهان اشعار منتشر نشده میرزا حیدرعلی کمالی به چاپ می رسید.

از شیراز اشعار حاجی «فصیح الملک» شوریده و «توحید وصال» را که چاپ نشده بود به طبع می رساند. از استانبول غزل های «میرزا جعفر رضایی دیلمقانی» را از دل خاموشی بیرون می آورد.

در قسمت فرانسه، حسن مقدم با نام مستعار (علی نوروز) در هر شماره یک پرده انتقادی یا یک کمدی می نوشت، از رمان و تئاتر و انتقادات ادبی اروپا بحث می کرد و اشعار شیوای مسحورکننده فارسی را به فرانسه ترجمه می نمود. چندین نفر از نویسندگان معروف فرانسوی مثل «فرانز توسن»، «لوسین بورا» و «آندره ژید» با مجله پارس همکاری می کردند.

هنوز از انتشار مجله مزبور سه شمار بیشتر نگذشته بود که از انجمن های ادبی اروپا صدها مشتری پیدا کرد و متصدیان آن را تقدیر و تشویق می کردند، اما متأسفانه شماره ششمش در نیمه تیرماه ۱۳۰۰ خورشیدی با پایان ماموریت من در استانبول خاتمه یافت.<sup>۲۱۰</sup>

### روشنگری های اختر

دکتر ناصرالدین پروین در کتاب «تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسیان» در مورد نقش اختر در بیداری مردم ایران می نویسد:

«اختر» در دورانی طولانی از حیات خود از آزادی سخن می گفت، استبداد و جهل و خرافه را نکوهش می کرد و عقب ماندگی های اقتصادی

<sup>۲۱۰</sup> همان ص ۶۵-۶۶

و سیاسی ایران را برمی شمرد. این رویه موجب آن شد که مخالفان اختر از سویی ترقی خواهان ایران و قفقاز را «اختری مذهب» بنامند و از سوی دیگر مقام های ایرانی و عثمانی به توقیف مکرر آن دست یازند. با این وصف چنانکه یک پژوهشگر عثمانی به درستی یادآور شده است «اختر» یک نشریه انقلابی نبود بلکه مانند برخی از نشریات عثمانی خواستار دگرگونی های اساسی بود.

تا پیش از انتشار «روزنامه قانون» در لندن، روزنامه اختر تنها روزنامه ملی در برابر روزنامه های درباری و دولتی ایران بود. از این رو اکثر منابع تاریخی، محتوای دلیرانه و روشنگرانه این روزنامه را ستوده اند.

در جمادی الثانی ۱۲۹۹ اختر شرحی بر عیب های پلیس ایران نوشت که مقام های ایرانی را سخت برآشفته و همان سال مقاله ای درباره دادگستری ایران در روزنامه اختر چاپ شد. شاه پنداشت که آن مقاله را میرزا یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) نوشته است از این رو آن آزادمرد را به فلک بستند و چوب زدند و پنج ماه زندانی کردند و به فرمان شاه ورود اختر به ایران ممنوع شد.

در واقعه تنباکو و امتیاز «رژی» اختر چنین نوشت: «حقوق هیچ مملکت و ملتی بدین پایه رایگان فروخته نمی شود آیا واسطه کار هیچ وجدان ندارد و پیش خود نمی اندیشد که این امتیازات حقوق عمومیه است. انتشار این مقاله موجب آن شد که بار دیگر ناصرالدین شاه دستور منع ورود روزنامه اختر را به داخل کشور صادر کند. در آخرین سال های زندگی ناصرالدین شاه و نخستین سال های سلطنت مظفرالدین میرزا متاسفانه با اختری روبه رو هستیم که از نظر محتوا فقیرتر از گذشته است. در این هنگام «اختر» از پرده دری ها و روشنگری ها دست شسته و

محافظه کارانه خبرهای داخلی امپراتوری عثمانی و پاره ای از خبرهای رسمی ایران یا ترجمه مطالب روزنامه های ترکی و روسی و انگلیسی و فرانسوی را درباره کشورهای مسلمان به کوتاهی و ایجاز چاپ می کرد.<sup>۲۱۱</sup>

---

<sup>۲۱۱</sup> تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسیان ص ۳۴-۳۵

## فصل چهارم

نوزایی هجوگویی و مناظره نویسی در دوره مشروطه

## طرح نظریه ادبی هجو و مناظره در پی ریزی طنز

درهم فروریختگی حوادث انقلاب مشروطه ایران و عثمانی باعث شد تا ادبیات هر دو کشور ارتباط، تاثیرپذیری و تاثیرگذاری پیچیده‌ای با یکدیگر داشته باشد. در فصل گذشته از دیدگاه تاریخ ادبی، ارتباط و میان این حوادث را بررسی کردیم. اینک به طور اختصاصی به بررسی طرح نظریه ادبی "نظیره" و "هجو" خواهیم پرداخت؛ ادبیات مشروطه در هر دو کشور حاصل نوعی "نوزایی ادبی" بود که بدون بررسی اوضاع فکری - تاریخی قابل مطالعه نیست.

"نوزایی ادبی" که باعث شد حرکت‌های اجتماعی عظیمی در تاریخ هر دو کشور بوجود آید. این حرکت‌های تاریخی - فکری باعث شدند که قالب‌ها و انواع ادبی نیز تغییرات گسترده‌ای پیدا کنند. "هجو" گویی باز متولد شده و از آن قالب کلاسیک خود به درآمد و یکی از مهمترین ابزارهای ادبی، "ادبیات انتقادی" شد. نظریه پردازان ادبی، با نقد ادبیات کلاسیک، زمینه را برای ظهور انواع اندیشه‌های نوین ادبی آماده کرده بودند.

فکر جدید، تمدن جدید به همراه خود ادبیات جدید را می‌آورد و ادبیات جدید تنها برای "هنر" و "هنر برای هنر" نبود. ادبیات جدید، بیانگر "نوزایی" جدید بود. این نوزایی نیازمند دو قالب بسیار مهم بود: هجو و نظیره

"هجو" بنیادهای سیاست و حکومت و ادبیات وابسته به آن را به باد "انتقاد" می‌گرفت و کاخ فرسوده ادب کلاسیک را چون باد توفنده‌ای می‌لرزانید و خاک و خاشاک را از آن دور می‌ساخت و "نظیره" با مدلسازی از شیوه‌های نو طرح دیگر درمی‌انداخت که باعث احیا و نوزایی



ادبیات می گردید. این دو، با کمک همدیگر می رفتند و می ساختند و طرح نو در نظریه ادبی درمی انداختند.

در ایران "ایرج میرزا و "ملیک شعرا بهار" دو شاعری بودند که ادب کلاسیک فارسی را در جامه‌ای کهن به شیوه و طراز نو آراستند و اندیشه انتقادی و انقلابی را وارد ساختمان کلاسیک شعر فارسی کردند.<sup>۲۱۲</sup> و آن را جان تازه‌ای بخشیدند. آنها به نوعی مدیون نظریه پردازی‌های "آخوندزاده" و "میرزا آقاخان کرمانی" بودند که با ایجاد نقد ادبی مدرن از مدح و چابلوسی و انجماد و تاجر آگاه شده بودند و توانستند در نیمه دوم مشروطیت، زمینه را برای ظهور ادبیات نوین ایران هموار سازند.

"هجو" که پیش از این یک "انتقاد شخصی" بین ماح و ممدوح بود، حرکت عظیمی کرد و به "طنز" تبدیل شد که دیگر یک مسئله اساسی اجتماعی را در بر می‌گرفت. "هجو" پهنه‌ای وسیع از مسائل اجتماعی، سیاسی، ادبی، فکاهی را در بر گرفت و از انزوای خود به درآمد و دوران "شکوفایی" خود را آغاز نمود. این طنز نوین مشخص کننده بهترین تحولات در طرز بیان شعر بود. اظهارات و گفته‌ها به زبان محاوره‌ای بود و نمایشنامه‌های مختلف تقلیدی با شعر عامیانه و واژه‌های محاوره‌ای و اصطلاحات عامیانه تألیف یافتند. قواعد وزنی کمتر دیده می‌شد و همراه مثنوی، قصیده و غزل قوالب آوازاها و سرودهای عامیانه دسته جمعی همه-جاگیر شد.<sup>۲۱۳</sup> زبان فارسی، با هجو عامیانه آغاز می‌گردد.<sup>۲۱۴</sup> یکی از روایاتی که درباره پیدایش نخستین شعر زبان فارسی نقل می‌کنند که آن هم با شعر انتقادی و هجو ارتباط پیدا می‌کند.

<sup>۲۱۲</sup> تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، ص ۲۶-۳۵

<sup>۲۱۳</sup> ادبیات نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، ص ۲۷

<sup>۲۱۴</sup> درباره این پیشینه به اختصار اشاره کردیم برای تفضیل بنگرید به محمدرضا شفیعی

کدکنی، شعر اجتماعی، صص ۴۰-۲۴

"یزید بن مفرغ" شاعری تندزبان در بصره گرفتار ظلم عبیدالله بن زیاد می‌گردد و وی را محکوم می‌کنند که چرا نسبت به دامان عصمت مادر زیاد بن ابیه و مادر بزرگ عبیدالله بن زیاد، اسائه ادب کرده است؟ سمیه مادر زیاد از زنان هرزه و بدکاره بود. زیاد از بطن این زن پدید آمد که چون پدرش معلوم نبود، او را زیاد بن ابیه خواندند یعنی پسر پدرش تا این که معاویه برای پیشبرد سیاست خود، استفاده از وجود زیاد که مردی با کفایت و هوشمند بود، ادعا کرد که "زیاد" برادر من است. معاویه گفت، او نتیجه همبستری ابوسفیان با سمیه است که در کتابها بماند و هرگز بر زبان قلم نیاید. این داستان در تاریخ اسلام به استلحاق شهرت یافته است. باری یزید بن مفرغ نسبت به ساحت عفت چنین بانوی پرده نشینی!! جسارت کرده بود. عبدالله برای حفظ احترام مادر خود، آن شاعر تندزبان شراب شیرین همراه با گیاهی اسهال آور خوراند تا کارش به "بیرون روش" کشید. آنگاه سگی و خوکی و گربه ای را با وی به ریسمانی بسته در شهر گرداندند. بیچاره در میان آن کثافات سخت آلوده شده بود و طاقت خود داری هم نداشت. در آن میان کودکان بصره به دورش حلقه زده بودند و می‌پرسیدند که "این شیست؟ (چیست؟)" یزید بن مفرغ حسب حال می‌خواند:

آب است و نبیذ است

عصارات زیب است

این واقعه حکایت رواج طنز و هجو عامیانه در بستر تحولات فرهنگ عامه دارد که روایت فوق یکی از کهن ترین این هجویات است. از این نمونه بسیار می‌توان مثال آورد که از مجال این بحث به دور است<sup>۲۱۵</sup>

<sup>۲۱۵</sup> اشعار عامیانه ایران، گردآورنده والننن ژوکوفسکی، مقدمه ص ۳

فی الواقع این حکایات عامیانه بیانگر قدرت هجو در "مبارزه و مقاومت منفی" مردم در برابر مستبدان می باشد.

متأسفانه "هجو عامیانه" مورد توجه تذکره نویسان و شرح نویسان ایرانی نبود و تنها به آثار ادبی معیاری چون ادبیات درباری و دیوانی، غنایی و حماسی بهاء داده اند؛ از این روی اطلاعات بسیار اندکی درباره سیر تحول "هجو عامیانه" در دست است و آنچه که در دست است هجو شعرا و ادبای ذکر شده در تذکره ها است همانند عبیدزاکانی، سوزنی سمرقندی، شیخ بهائی، قآنی، یغما و شیبانی که آنها نیز مورد تحقیق بوده اند<sup>۲۱۶</sup>

از زمانی که پای جهانگردان اروپایی و شرق شناسان به ایران باز شد، توجهی به طور جدی به ادبیات عامیانه می گردد؛ از سوی دیگر تحولات سیاسی - اجتماعی باعث پررنگ تر شدن نقش مردم در دوره قاجاریه می شود و همراه با پیدایش مطبوعات، رشد شگرفی در ادبیات عامیانه را شاهد هستیم؛ البته نباید خنیاگران و موسیقی دانان را فراموش کرد که سینه به سینه آنها را محفوظ داشتند تا زمانی که دستگاه ضبط صوت رواج پیدا کرد و رادیو متولد شد<sup>۲۱۷</sup> جالب است تا بدانیم قدیم ترین اطلاعات ما از ضبط و انتقال موسیقی و نواها و اشعار محلی بدین صورت وارد ایران شد<sup>۲۱۸</sup>

ژوکوفسکی، از کتاب خود زکو صحبت می کند که شصت سال پیش از او که در تهران بوده یعنی سالهای ۱۸۸۳-۱۸۸۶ کتابی در این باره به نام:

"Of the popular poerty of Persia (1842) London Specimens"

<sup>۲۱۶</sup> شعر اجتماعی، ص ۵۱

<sup>۲۱۷</sup> کور اوغلو، ص ۸۱ - ۹۷

<sup>۲۱۸</sup> تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران، ص ۱۱-۱۲

پژوهش کرده و به رشته تحریر در آورده است.<sup>۲۱۹</sup> وی همچنین به چند پژوهش دیگر در این باره اشاره دارد. همانند مجموعهٔ تصنیفات در کلکسیون خانیکف شمارهٔ ۵۳؛ لالایی‌ها و نوحه‌سرایی‌های چادرنشینان ایران (مجله وزارت آموزش و پرورش ملی روسیه ژانویه ۱۸۸۱)؛<sup>۲۲۰</sup> متأسفانه ایرانیان چندان به ادبیات عامیانه توجه نداشتند شاید به سبب آنکه اکثر مردم به قول ژوکوفسکی "به زیرکی فراوان و تیزهوشی ساکنان مرکز و جنوب و عشق و اشتیاق آنان به شعر و شاعری به حساب آید"<sup>۲۲۱</sup> آنها از فرط فراوانی و ساده بودن چنین شیوه‌های شعرسرایی و هجوگویی بود که آن را چشمه لایزال ذوق می‌دانستند و نیازی به حفظ و نگهداری آن احساس نمی‌کردند؛ شاید به سبب آنکه "هجوها" خطراتی ایجاد می‌کرد و به همین سبب که همانند "تصنیف‌های عاشقانه" نبودند که به راحتی در دسترس قرار بگیرند.

در کنار تصنیف سرایان عاشقانه و مطربان دوره گرد، گروهی بودند به نام "مقلد" یا "تقلیدچی" [بازیگر = هنرمند] که از خوانندگان و نوازندگان محلی دور نمی‌شدند و همراه آنها کوی به کوی می‌چرخیدند؛ شاید نام دیگر این هنرمندان "دلک" باشد که به همین شیوه امنیت جانی برای "هجوپات" تندشان برای جانشان می‌خریدند.

ژوکوفسکی که از نزدیک آنها را دیده و مطالعه می‌کند به نکته مهمی اشاره دارد و می‌گوید: "... دلک‌هایی هستند با قیافه و ادا و اطوار خواندان خود که گاهی همراه صدای "دایره" است، با شوخی‌های بی مزه و خنک و عبارات گستاخانه حکایات خود - که مشمول سانسور داخل ایران نمی‌شود - مردم را سرگرم می‌کنند. مقلد یک "روزنامهٔ هجوآمیز سیار"

<sup>۲۱۹</sup> اشعار عامیانه ایران، مقدمه، ص ۱۵

<sup>۲۲۰</sup> همان، ص ۱۶-۱۷.

Melanges, Asiatiques, Dorn, 243/244

<sup>۲۲۱</sup> اشعار عامیانه ایران، مقدمه، ص ۱۷

است. با آن که مقامات دولتی در ممانعت از تجدید و تقلید تصنیف‌ها کوشش می‌کنند، آن‌ها را از دسترس مردم خارج می‌کنند، برخی از مقامات این روزنامه، مانند تصنیف درباره گرسنگی به گوشه‌های دور دست راه یافته‌اند.

این تصنیف‌های مهم روز و حکایت مقلدان، به عنوان مدرکی زنده و شفاهی، البته به خارج از ایران درز نمی‌کند اما به عنوان "صدای ملت" شایسته کمال توجه می‌باشند و به علت نبود مطبوعات در ایران، آن طور که ما از آن استنباط می‌کنیم، به سبب رفتارهای معین مورخان و نویسندگان ایرانی، "توجه اندک داخلی دولت خود، فایده و اهمیت عمیق تاریخی دارند"<sup>۲۲۲</sup> این دلکان تا دربار شاه ایران نفوذ پیدا کردند و دلک مشهور ناصرالدین شاه به نام "کریم شیره ای" صاحب نفوذ عمیقی در دربار می‌گردد.

بعضی از اشعار این دلک‌ها چنان "هجو آمیز" بود که نه تنها دولت و سیاست را مورد انتقاد قرار می‌داد بلکه سایر طبقات اقتدار گرای جامعه را نیز هجو می‌کرد و به باد انتقاد می‌گرفت.

و گاهی این هجویات و تصنیف‌ها حتی دامن باورها و اعتقادات مردم را نیز شامل می‌شد و رکیکانه سروده می‌شد و شایع است که مطربان به علت ساختن اینگونه تصنیف‌ها به سختی مجازات می‌شدند. ما نیز از آوردن اینگونه هجویات در این رساله جهت احترام خودداری می‌نماییم.

اما در دوره قاجار انبوهی از اشعار هجوآمیز سیاسی در زبان مردم، دهان به دهان می‌گشت که نمونه آن را در ذیل می‌بینیم:

طهرون شده چو غنچه

شارو زدند طپونچه<sup>۲۲۳</sup>

طهرون شده چو ویرونه

مخلوق شدند دیوونه

گله<sup>۲۲۴</sup> زدند به پهلویش

خون اومده تو گلوش

صدر اعظم بگیریش که مردم

ایرانو به تو سپردم

جون تو جون ولی عهد

علی الخصوص رعیت

صدر اعظم تعجیل کن

قاتل منا زنجیر کن

حالا کارش نداری

اول مرا ورداری<sup>۲۲۵</sup>

تلگراف بزن به تبریز

<sup>۲۲۳</sup> طپونچه = طپانچه یک نوع اسلحه کمری.

<sup>۲۲۴</sup> گله = گلوله

<sup>۲۲۵</sup> متن چنین است. شاید هم ندارید، وردارید بوده. در هر حال منظور این است که اول

ترتیب برداشتن جنازه مرا بدهید و با او فعلا کاری نداشته باشید

خبر بده به زودی به شاه خونریز<sup>۲۲۶</sup>

نگذار که آبش شور باشه

نگذار طهرون پرشور باشه

پیمانۀ من پر شد

عمر من تموم شد

قسمت من چنان بود

خاک من ایران بود

ای شاه با عدالت

روز جمعه زیارت

ای شاه تو نقصان نداشتی

مگر از مرگ خود گمان نداشتی<sup>۲۲۷</sup>

تو که شاه خودت خواب دیده بودی

تو که مرگ خودت به تن مالیده بودی

شاه عبدالعظیم رفتنت چه بود

گله به پهلو خوردنت چه بود

نویسم یکی نامه با درد و غم

<sup>۲۲۶</sup> کلمه خونریز فقط برای قافیه با تبریز آمده، وزن شعر هم مختل است حتی در

صورت عامیانه.

<sup>۲۲۷</sup> وزن مختل است.

که هم نامه گریان شود هم قلم  
 نویسم یکی نامه با اشتیاق  
 فراق الفراق الفراق  
 دو چشمان این کاشیه<sup>۲۲۸</sup> پر زخم  
 دو چشمان مرکب دو مژگان قلم  
 بخواهم یکی نوحیه ای سر کنم  
 رخ عالمی را زخون تر کنم  
 چوشه خواست عزم زیارت کند  
 زیارت کند تا ضیافت کند<sup>۲۲۹</sup>  
 گرفتند اهل حرم دامنش  
 چو پروانه گشتند پیرامنش  
 یکی گفت شاها مرور از برم  
 مکن خاک عالم شها بر سرم  
 یکی گفت شاها فدایت شوم

<sup>۲۲۸</sup> کاشیه منظور گوینده اشعار است که زنی بوده از کاشان.

<sup>۲۲۹</sup> یعنی پس از زیارت اقامه جشن و ضیافت کند. چون ناصرالدین شاه قصد اقامه مراسم عظیمی به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت خود بود. ژوکوفسکی نوشته منظور جشن های پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه است که مقدمات آن فراهم شده بود. رجوع کنید به اشعار عامیانه ایران ص ۵۴



به قربان مهر و وفایت شوم

یکی گفت جانا فدایت شوم

فدای تو و خاک پایت شوم

وداعی نمودندبه صد شور و شین

به شه ناصرالدین غلام حسین

نگاهی به حسرت سوی خانه کرد

زنان حرم را چو دیوانه کرد

خداحافظی گفت در گلستان

که سوزد دل جمله دوستان

خداحافظ ای جمله اهل حرم

خدا حافظ ای خواهر محترم

خدا حافظ ای جمله طفلان من

خدا حافظ ای نور چشمان من

بیا حضرت قدسیه<sup>۲۳۰</sup> در برم

زنان حرم را به تو بسپرم

نشینید هر یک بر یکدیگر

---

<sup>۲۳۰</sup> منظور فاطمه خانم انیس الدوله زن محبوب شاه است که لقب قدسیه و " نشان آفتاب " گرفته بود. ژوکوفسکی توضیح مختصری داده : انیس الدوله زن محبوب شاه.

که حسرت بماند به دل ها دگر  
در آن دم برآمد ز خانه برون  
چو سرو خرامان تبسم کنون  
اجل گشت اطراف و گرد سرش  
چو پروانه بگرفت اندر برش  
زخانه برون آمد او با شتاب  
چو یوسف بر افکنده از رخ نقاب  
بیا صدر اعظم شتابان برم  
هوای زیارت بود بر سرم  
بیارید اسب مرا زیر زین  
سواری من شد به آخر یقین  
به امید خلاق لیل و نهار  
به اسب اجل می شوم من سوار  
به کالسه بگرفت آن شه قرار  
به ره شد روان آن شه با وقار  
به طوف رواق مطهر رسید  
یکی آه سردی ز دل برکشید  
وضو ساخت آن شاه والا تبار

روان در حرم شد به وقت نهار  
 به پای ضریح مطهر رسید  
 نظر کرد چون قاتلش را بدید  
 در آنجا ستاده چو یک نره دیو  
 خروشان برآورده از دل غریو  
 یکی پاکتی داشت در روی دست  
 بدی قاصد مرگش آن بت پرست  
 رضا بود نام او چو دیو لعین  
 بزد تیر بر پهلوی شاه زکین  
 پس از این مشقت فتادی ز پا  
 زخون گشت رنگین تن پادشا  
 چو روح از تنش نغمه آغاز کرد  
 به باغ جنان زود پرواز کرد  
 شدند حوریان مات و حیران همه  
 سرانگشت حیرت به دندان همه  
 شدی صدر اعظم همی بی قرار  
 سر شاه بگرفت اندر کنار  
 بزد بر سرو جامه بر تن درید

نظر کرد چون کشته شاه دید  
 به پهلوی او جای یک تیر دید  
 به جای سر شک خون ز چشمش چکید  
 شده کشته آن شاه والا تبار  
 نه در جنگ بود و نه درگیر و دار<sup>۲۳۱</sup>

### گذر از هجو عامیانه به طنز

در دورهٔ مودر نظر ما اندیشه‌های ادبی جدید در ایران فرا می‌گردید و این اندیشه‌های جدید ادبی، شامل مهمترین بخش جامعه یعنی مردم بود.

عر مردم نیز "هجو" بود. تغییر نگرش ادبی و تغییر اوضاع سیاسی و اندیشه‌های جدید غربی راه را برای ورود "هجو" از ادبیات عامیانه به سوی "ادبیات مطبوعات" فراهم می‌ساخت. این گذر باعث می‌شد تا "هجو عامیانه" نظاممند گردد و در دست ادیبان و شاعران نوگرای انقلابی ساختاری ادبی به خود بگیرد. شاید بتوانیم بگوییم که این گذر از "هجو عامیانه" به "طنز" است. "طنز" دارای این تفاوت با "هجو عامیانه" است که:

(۱) آگاهانه و هدفمند با پیش فرض هایی است

(۲) سیستم مند و ادبی است

(۳) به طور مستقل و مستقیم به انتقاد سیاسی - اجتماعی می‌پردازد.

<sup>۲۳۱</sup> اشعار عامیانه ایران، گردآورنده والننن ژوکوفسکی، ص ۴۹

در حالی که "هجو عامیانه" سه عنصر فوق را نداشت بدین صورت که:

(۱) برخاسته از ناخودآگاه جمعی بود

(۲) زبان عامیانه و روزمره مردم را داشت

(۳) به طور کنایه آمیز و استعاره آمیز انتقاد می کرد.

در دوران گذار از "هجو عامیانه" به "طنز سیاسی - اجتماعی" با تحولات انقلاب مشروطه همراه شد و با نوشتار کسانی همانند نسیم شمال و صابر اتفاق افتاد.

### نقش نظریه پردازان ادبیات انتقادی و مناظره گویی در تولد طنز

بدون شک این گذر ادبی با پیش زمینه‌های "نظریه پردازان ادبیات انتقادی" و "نقد ادبی" همراه بود که یکی از راه‌های ورود ادبیات انتقادی از استانبول بود و در آنجا به وسیله ایرانیان شکل گرفت. "نظریه‌نویسی" بین ایرانیان و عثمانی به نقل و انتقال این نظریات کمک شایان توجهی کرد؛ نظریه‌های وطنی، سیاسی و اجتماعی مضامین ادبی بین ایران و مشروطه راهگشای ورود اندیشه‌های انتقادی گردید و قالب ادبی طنز از طریق اشعار سیاسی، نمایشنامه‌ها و ادبیات منشور، رمان‌ها و داستان‌های انقلابی و انتقادی وارد زبان فارسی نمود. طنزهای انتقادی سیاستنامه ابراهیم بیگ، کتاب احمد طالبوف آغازگر ورود اندیشه‌های انتقادی به درون ادبیات انقلابی مشروطه بودند.

"قفقاز" و منطقه اران (آذربایجان شوروی) که از ایران جدا شده بود و تحت تأثیر ادبیات غنی روسیه و اروپا بود، سرچشمه اصلی پیدایش طنز نویسی به شمار میرود.

"روزنامه ملا نصر الدین" با مدیریت و نویسندگی میرزا جلیل محمد قلی زاده (۱۹۶۹ - ۱۹۲۳ م) از نویسندگان بنام آذربایجان به سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۳۲۴ قمری) در تفلیس بنیاد نهاده شد و آراسته به انواع کاریکاتورها بود. این روزنامه یکی از نقاط مشترک مهم ادبی بین ایران و عثمانی در آن دوره است که آگاهانه و آشکارا از تأثیرات ادبیات روسی در پی افکند "طنز سیاسی" سخن می‌گوید<sup>۲۳۲</sup> او به مکتب "رنالیسم انتقادی" وابسته است و درباره این مکتب اطلاعات کافی و وافعی به خوانندگان روزنامه اش می‌دهد. انتقادات تند این روزنامه قدرت‌های استبدادی ایران آن دوره و عثمانی و روسیه را در برمی‌گرفت و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر تندی نوشته‌های آن می‌افزود.

روزنامه ملانصرالدین از سوی دربار در ایران ممنوع شد و نوشتجات آن کفر طلقی شد؛ بیشترین تأثیر این روزنامه در آذربایجان بود؛ یکی از شاعران قفقازی که در آذربایجان ایران جایگاه خاص پیدا کرد، میرزا علی اکبر طاهرزاده، سراینده فکاهیات اجتماعی و انقلابی و همکار دائمی ملا نصر الدین بود. وی در سی ام ماه مه ۱۸۶۲/م ۱۲۷۹ قمری در شامافی، یکی از شهرهای قدیمی و تجاری شیروان به دنیا آمد. وی در محیطی مذهبی رشد یافت. تحصیلات مکتبی داشت تا اینکه در دوازده سالگی به مدرسه‌ای جدید التأسیس، انجمن ایالتی باکو راه پیدا کرد؛ و با دانش‌های جدید آشنا شد. پدرش مدتی بعد او را از تحصیل واداشت و بر سر دکان خود به کار گماشت. صابر با پدر اختلاف پیدا کرد و مسافرت‌هایی در ایران از مشهد تا کربلا و عراق رفت و سپس بازگشت و دکان صابون‌پزی برقرار ساخت و با یکی از اقوام خود ازدواج نمود این را چنین تعریف می‌کرد:

<sup>۲۳۲</sup> آریان پور، همان، ص ۴۰

۵۰. شعر دوره مشروطه، طنز اجتماعی ص ۱۳۰ - ۱۳۱ ترجمه یعقوب آژند.

"چون از دستش بر نمی آمد که لوث باطنی کسان را پاک کند، پیشه صابونپزی در پیش گرفت تا لااقل چرک ظاهری را بشوید."<sup>۲۳۳</sup>

صابر در میان مردم عادی می زیست و از زبان های مردم آگاه بود و از شیوه هجو سرایی عامیانه آنها لذت می برد و همین گونه شعر بود که به همراه ادبیات انتقادی که از روسیه وارد شده بود، پشت پا به سبک قدیم شعرا زد و روبه سوی هجوسرایی نمود؛ مسلماً این نخستین قدم موفق در گذر هجو عامیانه به سوی طنز بود؛ البته نوعی از طنز اجتماعی که نه حاصل تقلید از غرب بود بلکه با خاستگاه مردمی - بومی خود، اندیشه های جدیدی را می آفرید به همین سبب نیز در میان مردم راه پیدا کرد و بسیار موفق و کارآمد مقدماتی را می گذراند و جغرافیا، صرف و نحو، منطق و هندسه و علوم متداول را می آموزد. او بعد از چندی به گیلان می رود و در رشت اقامت می کند. نخستین شماره نسیم شمال را در دشت به تاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۵ ه منتشر می سازد که تا انحلال مشروطیت دایر بود. در سال ۱۳۲۶ ه.ق که مجلس بمباران می شود، نسیم شمال نیز توقیف می گردد و پس از فتح تهران با کمک های مالی محمد ولی خان سپهسالار اعظم دوباره منتشر می شود. سید اشرف در سال ۱۳۲۳ ه.ق با فتح الله اکبر و سپهدار اعظم به تهران آمد و روزنامه نسیم شمال را در شهر تهران دایر کرد.<sup>۲۳۴</sup> در این باره چونین سروده است:

در هزار و سیصد و بیست و چهار

چونکه مشروطه این شهر و دیار

کردم ایجاد این نسیم نعر را

<sup>۲۳۳</sup> از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۷

<sup>۲۳۴</sup> همان، ج ۲، ص ۶۱

## عطر بخشیدم ز بویش مغز را

در شرح پاکی و صداقت و صمیمیت و شجاعت او نوشته زیبای استاد سعید نفیسی ماندگار ترین توصیف است. قدرت هجو و توانایی طنز و شیوایی بیان و نفوذ کلام گردید؛ این موفقیت با استقبال نویسندگان و شاعران دیگر نقاط ایران نیز قرار گرفت. سبک صابر مورد استقبال سیداشرفالدین گیلانی قرار گرفت. او نیز شباهت بسیار زیادی به صابر داشت. از میان مردم برخاست و به میان مردم رفت و در میان مردم ماندگار شد؛ توصیفی عمومی از اوست که زبانزد شده است و یکی از ادیبان معروف درباره او به وصف گفته است<sup>۲۳۵</sup>:

"نه ماه مانده بود که مجلس به توپ بسته شود که روزنامه ادبی - فکاهی کوچکی به نام " نسیم شمال " در شهر رشت انشار یافت."<sup>۲۳۶</sup>

از زندگی نسیم شمال اطلاعات دقیقی در دست نیست گویا در سال ۱۲۸۷ ه.ق در شهر قزوین به دنیا آمده و شش ماه بوده که یتیم شده است و با فقر و تنگ دستی رشد کرده است. وی مدتی به کربلا و نجف سفر می کند و سپس به تبریز می آید و در آنجا دوره تحصیلات آن چنان بود که مستبدان زمان را حتی شجاعت آن نبود که مثل میرزاده عشقی به طور مستقیم به شهادت برسانند بلکه با ترفندی جدید، شایع ساختن که او دچار بیماری جنون شده است چون حقیقت می گوید! در سال ۱۳۴۵ ه.ق او را به مجلس بیمارستان بردند تا اینکه در سال ۱۳۵۲ ه. ق درگذشت. ملک الشعرا بهار درباره شعر اشرف ضمن نامه ای منظوم به صادق سرمد می گوید:

<sup>۲۳۵</sup> کلیات جاودانه نسیم شمال ، ص ۷ و مقاله استاد سعید نفیسی به کوشش

حسین یمینی .

<sup>۲۳۶</sup> از صبا تا نیما ، ج ۲ ص ۶۱



احمدآگویی اشرف خوب بود

احمدآگفتن از او مطلوب بود

شیوه اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود و بی بدل

لیک هپ هپ نامه بودش در بغل

بود شعرش منتحل

احمدآگویی اشرف خوب بود

صاف و بی تعقید و خوش اسلوب بود

مطلبش مطلوب بود<sup>۲۳۷</sup>

هر چند بهار به منتحل بودن شعر اشرف اشاره دارد و آریین پور هم بطور گسترده‌ای از تأثیرات مستقیم مضامین اشرف از شعر صابر به تفضیل اشاره می‌کند و شواهد مکرر ارائه می‌نماید اما به نظر می‌رسد استقلال سبکی خاصی در اشعار نسیم شمال وجود دارد و فی الواقع نوعی "نظیره-سازی فکری" میان اشعار صابر و نسیم شمال وجود دارد؛ این گونه از نظیره‌سازی‌ها در دوره مشروطیت رشد زیادی می‌یافت و با شیوه نظیره سازی کلاسیک شعر فارسی متفاوت بود.

"نظیره‌سازی فکری-ادبی" شاعران مشروطه دارای این ویژگی‌های اساسی بود که نوعی "تقلید" نبود بلکه دریافت مفاهیم جدید و بومی

<sup>۲۳۷</sup> درباره احمدآگوی ها و سبک اشعار نسیم شمال نگاه کنید به: پژوهشنامه علوم انسانی، سال دوم شماره ۲ خرداد ۱۳۸۲. بررسی سبک اشعار نسیم شمال اشرف الدین قزوینی، مقاله ای از سید اسماعیل قافیله باشی.

کردن آن در درون " زبان، ادبیات و اندیشه بومی " می‌بود؛ به همین سبب از خلاقیت و نوآوری خاصی برخوردار می‌شد و باعث موفقیت و استقبال شعر مشروطه می‌گردید. هنر "نظیره‌سازی ادبی - فکری" از خلاقیت‌های ادبی دوره مشروطه است که متأسفانه بعدها و بخصوص بعد از نیما رو به سوی تقلید از غرب نهاد و شعر نو را به انحطاط کشید.

در حقیقت می‌توان گفت که شعر مشروطه بسیار "نوتر و مدرن تر" از شعر امروز نو بود چرا که شعر نو امروز "تقلید می‌کند ولی شعر مشروطه" نظیره‌سازی - ادبی و فکری " داشت. موفق ترین "نظیره‌ساز انتقادی - هجوی" دوره مشروطه نسیم شمال است. در واقع او دو تحول عمده در شعر مشروطه بوجود آورد:

(۱) نظیره سازی بومی - انتقادی - فکری

(۲) گذر هجو از ادبیات عامیانه به ادبیات تعلیمی

"نسیم شمال" همان زبان "مقلدها" و "دلکک" را گرفته با کمک نظیره سازی بومی - انتقادی - فکری تبدیل به "ادبیات تعلیمی" نمود که در آن اهداف اجتماعی - انتقادی و تعلیمی دوران مدرن و تجدد را به مردم آموزش می‌داد.

از این روی بود که مردم از اندیشه‌های نو آزادی خواهانه استقبال می‌کردند چرا که با زبانی و ادبیاتی ارائه می‌شد که آنها می‌فهمیدند و هم این ادبیات باعث ایجاد تغییر در شیوه فکر کردن و زندگی کردنشان می‌گردید. شاید اگر شعر هجوی - نظیره‌ای دوره مشروطه نبود، مفاهیمی همانند آزادی، ملت، استبدادستیزی و وطن دوستی در میان مردم ایران عصر مشروطه نهادینه نمی‌شد.

صنف ادبیات بعد از مشروطه در نظیره سازی و هجو سرایی باعث شد تا ادبیات دوباره از میان مردم رخت بریندد و میان طبقه روشنفکر یا به اصطلاح روشنفکر راه یابد. امروزه یکی از گرفتاری های شعر معاصر فارسی همین است که مردم آن را نمی فهمند بلکه شعر مخاطبان خود را فقط در شب شعرها دارد نه در میان مردم.

کسانی همانند نسیم شمال و علی اکبر دهخدا وظیفه مردمی را در ادبیات دوره مشروطه بخصوص در زمینه نظیره سازی و هجو سرایی داشته اند و باعث شدند ادبیات فارسی بار دیگر جان تازه ای بگیرد و رسالت ادبیات جهت رشد فکری جامعه به انجام رسد؛ از این روی است که هنوز هم امروزه، فارسی زبانان از شعر مشروطه بیشتر لذت می برند تا اشعار نامفهوم جدید شاعران موج نو؛ فارسی زبانان هنوز هم می توانند از این نظیره سازی فکری - بومی نسیم شمال و از صابر قفقازی - ایرانی لذت ببرند؛ آریان پور بر آن است که این روش نسیم شمال نوعی ترجمه از اشعار صابر بوده است در حالی که چنین نیست و نوعی نظیره گویی فکری - ادبی در حال تولد است که ویژگی شعر دوره مشروطه می باشد؛ البته این گونه نظیره سازی مختص نسیم شمال نبود، بسیاری از نظیره سازی های دوره مشروطه چه نثر و چه نظم به نوعی گرفتن فکر ادبی تجدد از عثمانی و غرب و قفقاز بود که به صورت بومی در می آمد. مثل کتاب نظیره تنظیمات میرزا ملکم خان که از کتابچه تنظیمات عثمانی نوشته شده بود. در هر حال در اینجا نظر استاد آریان پور را نقل می کنیم:

"اما مترجم در یک قسمت دیگر از ترجمه های خود از حیث شکل و هم از حیث حجم و کیفیت شعر بیش از حد مجاز، آزادی عمل برای خود قائل شده، چنانکه مثلا قطعه ۲۴ سطری صابر به عنوان " اولمور اولماسون" در ترجمه ۴۲ سطر درآمده است. این اختلاف حجم در ترجمه شعر "مصلحت" از این حد هم تجاوز می کند. بدین معنی که مترجم

مطالب زیادی از خود به متن اصلی افزوده و در نتیجه شعر مزبور که در اصل ۳۵ سطر بوده در ترجمه به دو برابر یعنی ۷۰ سطر افزایش یافته است.

به علاوه سید اشرف در ترجمه‌های خود همیشه توفیق کامل نیافته است. مثلاً در قطعه "گفت و گوی دوازده تن در یک مجلس" که به صحنه کوچک دراماتیک شبیه است، نمایندگان هر یک از طبقات مختلف جامعه (وکیل، طبیب، تاجر، روضه‌خوان، درویش و غیره) سیئات اعمال خود را می‌شمارند و به زبان خویش اعتراف می‌کنند که چگونه در اجرای وظایف خود کوتاهی کرده و با زشتی رفتار و کردار خویش "هاله قدسیت" را از جبین جامعه برگرفته‌اند. اگرچه در این ترجمه مضمون شعر و روح بیان صابر حفظ شده و هر دسته و تیپ با قیافه معنوی خود، یا به عبارت بهتر بازشتترین صفات خویش نمایان می‌شوند با اینهمه عمق و استحکام شعر اصلی در ترجمه به مراتب کمتر شده و آن تعمیم و شمول صفات فرد نمونه به افراد دیگر بی‌اندازه کاهش یافته است.

برای روشن شدن ذهن خوانندگان فارسی زبان، اصل شعر صابر و ترجمه نثری آن را با شعر سید اشرف روبروی هم قرار می‌دهیم:

شعر صابر ترجمه به نثر شعر سید اشرف الدین:

### وکیل -

حقسزه حقلی دیوب

ناحق را حق جلوه داده

من وکیلیم از همه عالم

برچوق گناهه با تمشام

غرق گناه شده ام

و کالت می کنم

**حکیم -**

دردی تشخیص

درد را تشخیص نداده

من طبیبم اندر این

بتمیوب قوم اقربا اغلاتمشام

خانواده را گریان گذاشته ام

تهران طبابت می کنم

**تاجر -**

من حلال ایله حرامی برینه قاتمشام

من حلال و حرام رادرهم آمیخته ام، تجارت می کنم

**درویش -**

زده بولسه م

هرجا که پاش افتاده

سوق آچوب مین مین یالان سوز ساتمیشام

دروغ به خرج مردم داده ام

**صوفی -**

روز و شب حق حق ادیب

شب و روز حق حق گفته

بو من هر کسی اویناتمشام

همه را بازی داده ام

**علم -**

قطع امید ایتیمیشم،

از این قوم امیدم را بریده

یکسر بو قومی آتمشام

آنها را ترک کرده ام

**جهل -**

اورتادا کیف ایلیوب

در این میان من هم لذت برده

من ده مرامه چاتمشم

برده و به مراد خود رسیده ام

**شاعر -**

بلبله-عشقه-گله

درباره عشق و گل و بلبل

دیر یالان فرلاتمشام

دروغها ساخته ام

عوام -

آنلامام هرگز

در بستر نادانی خوابیده

جهالت بستر نده یاتمشام

وهیچ نمی فهمم

غزیته چی - ۲۳۸

من جریده

برای پر کردن روزنامه

من تلاش از بهر بیداری

دولماق ایچون مطلبی اوزاتمشام

مطلب را طول داده ام

طمعکار -

(در اصل نیست)

من خدا را به خاطر خرما عبادت می کنم...<sup>۲۳۹</sup>

<sup>۲۳۸</sup> ترکی شده (گازاته) روسی به معنای روزنامه است.

<sup>۲۳۹</sup> از صبا تا نیما، ص ۱۳۴

تنها با مقایسه سخنان وکیل و حکیم در اصل و ترجمه می‌توان به خوبی درک کرد که آن مضمون جامع و شامل چگونه در ترجمه از میان رفته و نیش و طنز قدرت خود را از دست داده است. با اینهمه، نقص ترجمه شاعر با استعداد ایرانی نمی‌تواند از قدرت خدمت او در نشر و اشاعه اندیشه‌هایی که در آنها با صابر شریک بوده و رساندن آنها به گوش ملت آزادیخواه ایران بکاهد.

اشعار دیگر سید در زیر نمونه‌هایی از اشعار دیگر سید اشرف را که معادل آنها در هوپ هوپ نامه دیده نشده و اصل به نظر می‌رسند و به جای خود روان و شیوا هستند به دست می‌دهیم. مستزادی که در شماره ۹ نسیم شمال، چاپ رشت مورخ ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده است:

### ای وای وطن وای!

گردید وطن غرقه اندوه و محن وای

ای وای وطن وای!

خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای

ای وای وطن وای!

از خون جوانان که شده کشته در این راه

رنگین طبق ماه

خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای

ای وای وطن وای!



این مستزاد هم در شماره ۱۰ نسیم شمال، مورخ ۱۵ ذیحجه ۱۳۲۵ ه.ق چاپ شده و در آن به وقایع ذیقعه آن سال که براون آن را " کودتای عقیم " نامیده، اشاره رفته است:

### درد ایران بی دواست!<sup>۲۴۰</sup>

دوش می گفت این سخن دیوانه ای بی بازخواست

درد ایران بی دواست!

عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست

درد ایران بی دواست

با چنین دستور این رنججور همجور از شفاست

درد ایران بی دواست

پادشه بر ضد ملت، اندر ضد شاه

زین مصیبت آه، آه!

چون حقیقت بنگری هم این خطا هم آن خطاست

درد ایران بی دواست

هر کسی با هر کسی خصم است و بد خواه است و ضد

گوید او را مستبد

---

<sup>۲۴۰</sup> مقایسه کنید با مرثی و با مستزاد ملک الشعراء بهار با ترجیح " کار ایران با خداست! "

باچنین شکل ای بسا خونها هدر جانها هباست

درد ایران بی دواست

صور اسرافیل<sup>۲۴۱</sup> زد صبح سعادت در دمید

ملا نصرالدین رسید

مجلس و حبل المتین سوی عدالت رهنماست

درد ایران بی دواست

با وجود این جراید خفته ای بیدار نیست

یک رگی هشیار نیست

این جراید همچو شیپور و نفیر و کرناست

درد ایران بی دواست

شکر می کردیم جمعی کارها مضبوطه شد

---

<sup>۲۴۱</sup> میرزا جهانگیر شیرازی مقلب به صور اسرافیل، فرزند آقا رجبعلی، تولد ۱۲۵۳ شیراز، مرگ ۱۲۸۷ خورشیدی تهران، وی در خانواده فقیر به دنیا آمد. در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و در خانه عمواش بزرگ شد. پس از تحصیلات مقدماتی در شیراز به تهران آمد و در دارالفنون ادامه تحصیل داد. چون انقلاب مشروطه پا گرفت به گروه آزادیخواهان پیوست و با میرزا علی اکبر دهخدا و یارانی دیگر روزنامه "صور اسرافیل" را بیرون داد و در آن روزنامه به پیکار با دشمنان مشروطه پرداخت. پس از بمباران مجلس و چیره شدن نیروی استبداد، جهانگیرخان به وسیله قزاقان لیاخوف دستگیر و به باغ شاه برده و در آنجا به دستور محمد علی شاه کشته می شود. (نقل از کتاب "اسناد محرمانه وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت"، ظل السلطان و محمد علی شاه رو در رو، (۱۳۶۶)، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیر، تهران، انتشارات پرواز، ص ۴۴۵)

مملکت مشروطه شد

باز میبینیم آن کاسه است و آن آتش است و ماست

درد ایران بی دواست

با خود گفتم که آخر چاره این درد چیست؟

عقل قاطع هم گریست

بعد آه و ناله گفتا: چاره در دست خداست!

درد ایران بی دواست

روح واقف<sup>۲۴۲</sup> در بهشت از این مصیبت در عز است

درد ایران بی دواست

تو نپنداری قتیل دسته قاطر چیان

خونشان رفت از میان

وعده گام انتقام اشقیا روز جزاست

درد ایران بی دواست

اشرفا! هر کس در این مشروطه جانبازی نمود

رفت و قدرشود

در جزا استبرق جنات عدنش متکاست<sup>۲۴۳</sup>

<sup>۲۴۲</sup> واقف، وقف کننده.

<sup>۲۴۳</sup> اشاره به آیه ۳۱ سوره کهف

درد ایران بی دواست!

این شعر از وی در شماره ۲۲ نسیم شمال به تاریخ ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق (پنج روز پیش از کودتای محمد علی شاه) منتشر شده است:

ایران ز عطر علم معطر نمی شود

در شوره زار لاله میسر نمی شود

سنگ و کلوخ لولو و گوهر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

ظالم کجا و راهرو معدلت کجا؟

سلطان کجا و با ضعفا مرحمت کجا؟

طفل محله گرد کجا تربیت کجا؟

با زور و زر گرز<sup>۲۴۴</sup> چو چغندر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

گفتیم علم و صنعت و ثروت زیاده شد

از فیل ظلم شاه به کلی پیاده شد

با فوت و فن کاسه گری قلع ماده شد

دیدیم مشگل است حجر زر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

---

<sup>۲۴۴</sup> گرز، هویج، زردک.

نه قولمان درست و نه افعالمان صحیح

ولله این فقیر توانگر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

رنج دو ساله رفت هدر وا مصیبتا!

دیدیم هر سیاه چو قنبر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

هر جا نهال نارس مشروطه رخ گشود

در پای او جداول خون جای<sup>۲۴۵</sup> آب بود

باید به پای نخل وطن خوی روان نمود

بی آب هیچ غله تناور نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

پادشاهی کن که دوران جهان بر کام تست

رام تست، شاه احمد نام تست

در محامد خویش را همانم پیغمبر نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

دادخواهی کن در این مشروطه چون نوشیروان

در جهان، رخس همت بر جهان

<sup>۲۴۵</sup> یعنی به جای...، جانشین...

خویش را والاتر از دارا و اسکندر نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

در معارف دشمنان علم را نابود کن

جود کن، جهل را مفقود کن

وقت تنگ و رخس لنگ و سختی معبر نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

آخر این که بوده جای جم پایتخت کی

اهل وی، غرق غفلت تا به کی؟

باغبانا، باغ را بی شاخ و برگ و برنگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

ای سپهدار رشید، ای روحبخش زنده دم

دم به دم، در ترقی زن قدم

نام خود را تا جهان باقی است در دفتر نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

پارلمان را از وکیلان صحیح آباد کن

داد کن، ملتی را شاد کن

و آن مفاخر<sup>۲۴۶</sup> گشت حلق آویز، بر کیفر نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

حال و روز بعد از اینت را از این بدتر نگر

در نگر، عالمی دیگر نگر

کوخورشهای لذیذ و مرغهای با مزد؟

خوشمزه کوکو کباب و خربزه

پيله سوار<sup>۲۴۷</sup> گشته قدمگاه دشمنان

خلخال خال خال شد از ظلم رهنان

در حیرتم که گوش فلک کر نمی شود!

دندان مار دسته خنجر نمی شود

دردا و حسرتا که فزون شد جنون ما

ای مستبد، مگو سخن از چند و چون ما

---

<sup>۲۴۶</sup> مفاخر الملک نایب الحکومه تهران. از مخالفان سرسخت مشروطه بود. وی پس از فتح تهران به سفارت روس پناه برد و به میل خود آنجا را ترک کرده بود که به حکم محکمه محکوم به اعدام و در رجب سال ۱۳۲۷ ه ق تیر باران شد. (نقل از کتاب "اسناد محرمانه وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت"، ظل السلطان و محمد علی شاه رو در رو، (۱۳۶۶)، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیر، تهران، انتشارات پرواز، ص ۴۴۸)

<sup>۲۴۷</sup> محلی نزدیک ساحل غربی دریای خزر در قسمت شمالی ولایت طوالش، نزدیک مرز روس و ایران، که صحنه یکی از فعالیت های اولیه تاخت و تاز بود.

قاضی به رشوه ای شده راضی به خون ما  
 این ماده بز به حق خدا نر نمی شود  
 دندان مار دسته خنجر نمی شود  
 ای ملت غیور، کنون وقت غیرت است  
 ای ملت نجیب، کنون وقت عبرت است  
 مذهب ز دست رفت، وطن در مذلت است  
 مسلم مطیع ظالم و کافر نمی شود  
 دندان مار دسته خنجر نمی شود

این شعر در فتح و خلع محمد علی شاه و جانشینی فرزند جوان او  
 سلطان احمد شاه سروده شده و دو هفته پس از این حوادث در شماره ۴۸  
 نسیم شمال به تاریخ ۱۴ رجب ۱۳۲۷ ه.ق منتشر گردیده است. در این  
 شعر علاوه بر کلمات زیبا و وزن زنده و جاندار، آهنگ فاتحانه حاکمی از امید  
 و خوشبینی که معمولا در اشعار این دوره کمتر دیده می شود جلب توجه  
 می کند:

ای شهنشاه جوان، شیران جنگاور نگر  
 درنگر، عالمی دیگر نگر  
 ملتی را راحت از مشروطه سر تا سر نگر  
 در نگر، عالمی دیگر نگر  
 کبک را در کوهسار و بره را در برنگر



درنگر، عالمی دیگر نگر...

در پایان این بحث می توانیم چنین بگوییم: اولاً شعرهای سید اشرف هرچند به بلندی سخن گویندگان کلاسیک نمی رسد، لیکن از حیث ترکیب عبارات و سبک بیان بر بسیاری از اشعار فکاهی و سیاسی آن زمان برتری دارد؛ ثانیاً راست است که اشرف مرد انقلابی نبوده و در بعضی اشعار وی، خاصه آنهایی که تحت تأثیر مستقیم صابر سروده نشده، حسرت برگزیده، میل سازش با استبداد، محافظه کاری و جهات ارتجاعی دیده می شود، ولی با اینهمه مدافعه از استقلال ایران و دشمنی با تجاوز کاران بیگانه بزرگترین هدفهای هنری او بوده است که همه را در قالب اشعار گرم و آتشین و با سبک و روش هزل آمیزی که از صابر آموخته بود، نمایش می داد. در اشعار اصیل او نیز که پر از طنز خفیف نه زیاد تلخ و نیشدار و در عین حال کوبنده است.<sup>۲۴۸</sup>

### تولد طنز و نقش دهخدا، هجوسرای مناظره گویی

اوج پیوند هجو و نظیره در شعر دهخداست که بطور کاملاً ادبی "طنز نوآور" متولد می شود. دهخدا بطور آگاهانه دست به نظیره سازی فکری - ادبی از اندیشه های غربی و آزادی خواهانه مدرن زد و آن را در قالب شیوه نو "طنز" پیدا کرد که دیگر شاید بتوان گفت "هجو بومی - عامیانه" نبود و سبک مستقلی را به وجود آورد.

وی در شعر ذیل به بچه اش که به هوش آمده و مادر در صدد است تا به انواع میل و لولو خوره کودک را ساکت گرداند، اشاره می کند که اینجا طفل در نهایت میمیرد. این همه در واقع کنایه از سرنوشت ملتی نزار در دست شماری از رهبران بی فکر و بی ملاحظه است.

<sup>۲۴۸</sup> کلیات نسیم شمال، ص ۸۹-۹۷ و از صبا تا نیما، ج ۲، ۶۵-۷۰

خاک بصرم بچه به هوش آمده  
 به خواب ننه یکسر دو گوش آمده  
 گریه نکن لولو می آد می خوره  
 گریه می آد بزیزی را می بره  
 آه! آه! آخر ننه چته؟ گشمنه  
 بترکی! این همه خوردی، کمه؟  
 چخ چخ سگه! نازی پیشی پیش پیش  
 لا لای جونم گلم باشی کیش کیش!  
 ازگشنگی ننه دارم جون می دم  
 گریه نکن! فردا بهت نون می دم<sup>۲۴۹</sup>

....

نوشته‌های معروف دهخدا به نام "چرند و پرند" در روزنامه های آن وقت چاپ و بعداً به صورت کتابی مستقل چاپ شده بود.<sup>۲۵۰</sup>

علی اکبر دهخدا شخصیتی چند جانبه دارد، او یک ادیب، لغت شناس، روزنامه نگار، سیاستمدار و طنز نویس معروف است. پیش از این ما دربارهٔ سیاستمداری و فعالیت‌های سیاسی دهخدا در مشروطه به اختصار سخن گفتیم و موضوع بحث ما نیست اما نقش او در انتشار روزنامهٔ سروش

<sup>۲۴۹</sup> شعر دورهٔ مشروطه، ص ۱۳۳

<sup>۲۵۰</sup> دربارهٔ ویژگی‌های نثر دهخدا بنگرید به بلقیس سلیمانی، "زندگی و شعر

دهخدا، همنوا با مرغ سحر" ص ۱۰۵.

در استانبول و همکاری با انجمن سعادت مورد اشاره قرار گرفت. وی در طنز نویسی "دخو" شهرت دارد ولی از نام‌های دیگری همانند "دخو علی، خرمگس، اسیر الجوال، برهنه خوشحال و نخود هر آش" نیز استفاده کرده است.<sup>۲۵۱</sup>

استاد عبدالحسین زرین کوب دهخدا را "شاعر به معنی سبک کلاسیک شعر فارسی" نمی‌داند بلکه او را استاد سخن می‌داند؛<sup>۲۵۲</sup> در این معنا دهخدا همانند شاعران دیگر شعر را برای شعر نمی‌سراید بلکه شعر را جهت نوعی رسالت ادبی می‌سراید که وظیفه‌اش "ادبیات در اجتماع" است. از این دیدگاه یکی از ویژگی‌های شعر مشروطه هم این نکته است که شعر رسالت اجتماعی دارد نه رسالت زیباشناختی و به همین سبب برخی همچون استاد اخوان ثالث بر آن بودند که شعر مشروطه فاقد ویژگی‌های سخن شناسانه و زیبا شناسی رایج فنون و صنایع ادبی می‌باشد.<sup>۲۵۳</sup>

این انتقادات بر شعر دهخدا نیز وارد است اما شعر دهخدا حاصل شرایط دوران زندگی سیاسی دهخداست<sup>۲۵۴</sup> نه شاعری که بنشیند و برای "هنر برای هنر" شعر بسراید. نقطه اوج این ویژگی شعر دهخدا، در "شعر فکاهی" او تجلی می‌کند یعنی شاعر با نگاه تیزبین خود و تحت تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی بطور آگاهانه قصد هجو و طنز و انتقاد دارد تا مشکل را حل کند یا نقدی را جاری سازد تا مانع انجام کار گردد یا تنبیه و تذکر و خطاری دهد. این آگاهی شاعر، جهت سرودن شعر طنزآمیز، تحول اساسی است که در شعر هجوی بوجد آمده است. آگاهی شاعر نیز تحت تأثیر وجدان بیدار جامعه است که از ناخودآگاهی به آگاهی دست یافته

<sup>۲۵۱</sup> از صبا تا نیما، چ ۲، ص ۷۸

<sup>۲۵۲</sup> با کاروان حله ص ۳۸۵

<sup>۲۵۳</sup> به علت ها و بدایع نیما یوشیج، ص ۳۵

<sup>۲۵۴</sup> زندگی و شعر دهخدا، هم‌نوا با مرغ سحر، ص ۱۷۶

است. شعر هجوی عامیانه از ضمیر ناخودآگاه جمعی سروده می‌شد اما شعر طنز از ضمیر آگاه می‌تراود. دهخدا، زبان بیان این آگاهی اجتماعی است که در جامعه بوجود آمده است. این آگاهی دهخدا حاصل دو چیز بوده که در شاعرانی همانند صابر و نسیم شمال نبود: الف) تحصیلات او در رشته علوم سیاسی، ب) علاقه مندی به ادبیات عامیانه و شوق گردآوری امثال و حکم.

دهخدا فرزند خان بابا خان در حدود ۱۲۹۷ ق برابر ۱۲۵۷ ش مطابق ۱۸۹۷ م به دنیا آمد و تحصیلات دینی و طلبگی را آغاز کرد و سپس وارد مدرسه علوم سیاسی شد. این مدرسه در نیمه شعبان ۱۳۱۷ ق تأسیس شده بود و بعدها مرکز اصلی و پایه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران گردید. هدف این مدرسه تربیت دیپلمات و سیاستمدار بود و دانشجویان را با حقوق بین‌الملل آشنا می‌کرد. بسیاری از بزرگان ایرانی تحصیل کرده در غرب در این دانشگاه تدریس می‌کردند از جمله دکتر محمد مصدق که بعد رهبر نهضت ملی ایران گردید<sup>۲۵۵</sup>. علی اکبر دهخدا، در این نهضت نقش فعالی داشت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عوامل کودتای آمریکایی-انگلیسی محمدرضا، شاه پهلوی دوم، او را دستگیر کردند و شبی با حال زجر کشیده، پیر مرد را در منزلش رها ساختند که یکی از عوامل شهادت دهخدا گردید؛ محیط خفقان استبداد محمدرضا شاه پهلوی مانع از آن شد تا مراسمی در خور شأن این آخرین شهید مشروطیت که به ظاهر به مرگ طبیعی رخت از جهان بریست ولی در واقع در راه علم و ادب و سیاست مشروطه ایرانی شهید شد، برگزار گردد و پاس داشتنی از وی بعمل آید. این مرگ غم انگیز حکایت از نوعی آگاهی پایدار و خودانگیخته در دهخدا می‌کرد که تا پایان عمرش از مبارزه در راه مشروطیت و دموکراسی دست بر نداشت. دهخدا پس از اتمام

<sup>۲۵۵</sup> علم سیاست در ایران، ص ۲۰

تحصیلات در رشته علوم سیاسی به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و همراه معاون الدوله غفاری به سفارت بالکان رفت و دو سال در وین پایتخت اطریش اقامت کرد؛ اقامت در اروپا و آموختن زبان فرانسه و آشنایی با علوم جدید، باعث شد تا او هر چه بیشتر با فرهنگ مدرن انس گیرد با اینکه به خوبی با ادبیات کلاسیک و علوم دینی آشنا بود. سرانجام ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۴ شمسی به ایران بازگشت با دانشی عمیق از تحولات علمی - سیاسی روز که در روزگار خود منحصر به فرد بود<sup>۲۵۶</sup>.

بازگشت او همزمان با انقلاب مشروطه بود او کار نویسندگی و سر دبیری صوراسرافیل را به عهده گرفت و از این پس یک فعال سیاسی شد که مجبور به ترک وطن و تبعید و فرار بود. از این روی دانش سیاسی دهخدا با عمل سیاسی همراه شدند و تجلی این دانش و عمل در شعر و ادب دهخدا جاری شد. عملگرایی دهخدا بود که او را به میان مردم برد و با سیاست و ادبیات پیوند زد و آنها را در خلیقات ایرانی جست و جو کرد. این جست و جوگری باعث شد تا او رو به سوی "امثال و حکم" آورد تا مردم را بهتر بشناسد و همین شناخت راهمگشای نوعی "عمل سیاسی" و "شعر سیاسی" برای دهخدا بود که باعث تولد "طنز نویسی" به مفهوم نوین ادبی شد؛ البته این تنها یک جنبه از شخصیت علمی دهخدا است که در این پژوهش موضوع تحقیق ماست و سایر جنبه های شخصیت علمی دهخدا مورد بحث ما قرار نگرفته است. همین شخصیت طنزنویسی دهخدا کافی است تا او را با بزرگترین ادیبان و نویسندگان جهان مقایسه کرد؛ دکتر رضا براهنی درباره مقایسه دهخدا با شخصیت های بزرگ ادیبان جهان در کتاب "طنز دهخدا و تاثیر دهخدا بر نثر معاصر" چنین می نویسد:

<sup>۲۵۶</sup> زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۸

“به همین دلیل طنزنویسی از طریق اغراق و مبالغه دست به نقد و انتقاد اجتماعی می‌زند. و البته دهخدا به این اصل اساسی توجه داشته است؛ چرا که نثرش سرشار از انتقادات تنداجتماعی از طریق طنز است. مضمون طنز دهخدا، وضع سیاسی روز و وضع طبقه محروم اجتماع است. دهخدا از هر دو وضع، زنده‌ترین تصویرها را ارائه می‌دهد و گاهی آن چنان از طریق طنز در بطن خرافات اجتماعی و سیاسی نفوذ می‌کند که انسان را به یاد رابله، طنز نویس فرانسوی، می‌اندازد. خواننده گرچه می‌خندد، ولی هرگز علل نکبت‌های اجتماعی را نادیده نمی‌گیرد. دهخدا از طریق طنزش، وجدان انسانی خواننده را بیدار می‌کند. خواننده در دنیای دهخدا چشم باز می‌کند و مردم دور و بر خود را مضحک می‌یابد، ولی هرگز از نفرین فرستادن به کسانی که موجبات این فقر و بدبختی و ابتدال و خرافات و جهل و تن‌آسانی و حقه‌بازی را فراهم کرده‌اند، باز نمی‌ماند.

فرقی که بین طنز عبید و طنز دهخدا هست، در موقعیت تاریخی و اجتماعی آنهاست. عبید در دوران تاریخ ترک زندگی می‌کرد؛ به همین دلیل طنزش را کد است البته نه اینکه خنده‌انگیز نباشد - عبید، خواننده را می‌خنداند؛ لیکن فقط در باره زندگی حرف می‌زند. زندگی را نشان نمی‌دهد. دهخدا همیشه به دنبال ساختن کاریکاتور و گاهی حتی کاراکتر است پیوسته می‌کوشد طنز را از حالت شوخی بیرون کشد و آن را از انبساط وسعت هنری رسا و گویایی بهره‌مند سازد. طنز عبید، اغلب بر اساس جملات قصار و شوخی‌های خنده‌دار ساخته می‌شود. در حالی که طنز دهخدا از متن زندگی شروع می‌شود و در متن زندگی نیز پایان می‌یابد. طنز دهخدا متعلق به جریان‌های اجتماعی است و تاریخی که هن و هن‌کنان می‌خواهد خود را از زیر بار رکودی که حاکم بر تاریخ دوران عبید بود. بیرون بکشد و گام در دوران دینامیسم و تحرک واقعی بنهد. در عبید

بیشتر طنز به خاطر طنز است، ولی در دهخدا، طنز به خاطر هدفی اجتماعی است. مثال اول را از عبید می آوریم:

"رازی و گیلانی و غزوینی با هم به حج رفتند. قزوینی مفلس بود و رازی و گیلانی توانگر بودند، رازی چون دست در حلقه کعبه زد گفت: خدایا بشکرانه ی آن که مرا این جا آوردی بلیان و بنفشه را از مال خود آزاد کردم. گیلانی چون حلقه بگرفت گفت: بدین شکرانه مبارک و سنقر را آزاد کردم. قزوینی چون حلقه بگرفت گفت: خدایا تو می دانی که من نه بلیان دارم و نه سنقر و نه بنفشه و نه مبارک بدین شکرانه مادر فاطمه را از خود به سه طلاق آزاد کردم."<sup>۲۵۷</sup>

مثال دوم از دهخدا، قسمتی از "مکتوب از سمنان":

"این جا الحمدالله ارزانی و فراوانی است، اگر مرگ و میر نباشد یک لقمه نان رعیتی داریم می خوریم و می پلکیم، مستبد میان مان کم است، همه مان مشروطه ایم. راستی جناب دخو مشروطه گفتم یادم آمد، الان درست یک سال آزرگار است که ما عمیدالحکما را به وکالت تعیین کرده ایم. در این مدت هی روزنامه مجلس آمد هی ما باز کردیم ببینیم وکیل ما چه نطقی کرده، دیدیم هیچی، باز هم آمد باز هم تجسس کردیم دیدیم هیچی، نه یک دفعه، نه صد دفعه، آخر چند نفر که طرفدار عمیدالحکما بودند و از اول هم آنها مردم را وادار کردند که ایشان را ماها وکیل می کنیم سر یک چلو کباب شرط بستند که این هفته نطق خواهد کرد از قضا آن هفته هم نطق نکرد، هفته دیگه شرط بستند باز هم نطق نکرد. هفته دیگر باز هم همینطور، آن یکی هفته باز هم همینطور. چه درد سر بدهم الان شش ماه تمام است هی اینها شرط می بندند هی باز می - بازند. بیچاره ها چه کنند دیگر از مال پسند از جان عاصی، بیچاره ها می - ترسم آخر هر چه دارند سر این کار بگذارند و آخرش مثل رعیت های لشت نشا بدون نان تمام روز بمانند.

<sup>۲۵۷</sup> زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۸

حالا آکبلایی شما را به خدا اگر در تهران با ایشان آشنایی دارید بگوئید محض رضای خدا، برای خاطر این بیچاره‌ها هم باشد می‌شود دو کلمه مهمل هم که شده مثل بعضی‌ها به قالب زد؟<sup>۲۵۸</sup>

نثردهخدا حد فاصل بین عامیانه نویسی روزنامه‌ای و قصه نویسی است. ولی در بعضی جاها این نثر آن چنان اوجی می‌گیرد که به راحتی می‌توان از آن به عنوان زبان یکی از شخصیت‌های قصه استفاده کرد. نثر عامیانه و قصه‌های فارسی مرهون کوشش‌های دهخداست و دهخدا از نظر زبان از تمام نویسندگان پیش از خودش به زبان مردم نزدیک است.<sup>۲۵۹</sup>

دهخدا نیز همانند نسیم شمال شعر "آکبلای" خود را تحت تاثیر صابر می‌سراید و آریان پور به این نکته اذعان دارد<sup>۲۶۰</sup>. آیا می‌توان گفت دهخدا نیز از صابر ترجمه کرده است؟ مسلماً نه؛ بلکه به همان شیوه "نظیره گویی فکری - ادبی" رایج عصر مشروطه است که شاعران جهت تنبیه و آگاهی مردم سود می‌جویند؛ "شعر آکبلای" نیز یک نظیره‌گویی فکری از اشعار پرنفوذ صابر می‌باشد که بعدها باز هم همان شیوه نظیره-سازی به شعر آکبلای شاعری به نام "ک.کو" جواب می‌دهد و مورد استقبال دیگر شاعران طنزساز نظیره‌گو قرار می‌گیرد<sup>۲۶۱</sup>. در این گونه نظیره‌سازی‌ها گاه وزن یکسال به کار می‌رفت که حتی در نظیره‌سازی دهخدا از شعر رجایی‌زاده اکرم نیز همان وزن وجود دارد که در عثمانی می‌باشد<sup>۲۶۲</sup>. هرگز مالکی بر آن است که از استقلال شعر دهخدا در نظیره سازی دفاع کند و چنان می‌اندیشید که این نظیره‌سازی گونه‌ای تقلید است و از ارزش شعر دهخدا می‌کاهد! در حالی که نظیره‌سازی تقلید نیست

<sup>۲۵۸</sup> همان، ص ۱۹

<sup>۲۵۹</sup> طنز دهخدا و تاثیر دهخدا بر نثر معاصر، صص ۱۰۴، ۱۰۳

<sup>۲۶۰</sup> از صبا تا نیما ج ۲، ص ۹۳

<sup>۲۶۱</sup> زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۸۹-۸

<sup>۲۶۲</sup> یاد آر زشمع مرده یاد آر، ص ۱۶۴



و یکی از شیوه‌های رایج شعر مشروطه است و همان گونه که خودشان به درستی می‌گویند، از همین شعر دهخدا، شاعرانی همانند ملک الشعرای بهار، احمد خرم، یحیی دانش، پروین اعتصامی، اسدالله اشتری، عبدالرحمن فرامرزی و حیدر علی کمالی اشعاری در اقتضای دهخدا و همانند مسمط او سروده‌اند؛ آیا این شاعران نیز تقلید یا به قول آریان پور گونه‌ای ترجمه کرده‌اند؟<sup>۲۶۳</sup>! مسلماً هیچ کدام از این بزرگان چنین مقصودی نداشته‌اند بلکه نوعی "شیوه نظیره سازی" وجود دارد که از نوع نظیره سازی قدیمی ادبیات فارسی متفاوت است اما مورد توجه قرار نگرفته است و در واقع تولد نوع جدیدی از انواع ادبی است که باید در بحث از تغییر و تحول معنایی، مفهومی و وزنی نظیره سازی در تاریخ نظیره نویسی مورد مطالعه قرار بگیرد. در این پژوهش کوشیدیم این بخش تاریک از روند تکاملی نظیره-نویسی در تاریخ شعر فارسی را روشن کنیم بلکه هنوز نیازمند تامل و دقت و جستجوی بیشتری است.

باری این نظیره‌گویی‌ها مختص دهخدا نبود؛ شعر " لای لای مادرانه" ابوالقاسم لاهوتی و "لای لای گهواره" شرف الدین گیلانی نسیم شمال و "به هوش آمدن بچه" دهخدا از اشعار صابر به نوعی در همان راستای تکاملی "شعر هجوی عامیانه" به "شعر طنز" قرار گیرد که پیوند "نظیره" و "هجو" را نشان می‌دهد؛ این پیوند نیز در دوره مشروطه بوجود آمد<sup>۲۶۴</sup> و باعث تکامل هر دو شعر فارسی مشروطه گردید؛ "نظیره" به قدرت "هجو" افزود و مضامین آن را قوی ساخت و ساختمان وزنی - قافیه ای ویژه ای به آن بخشید تا از وزن عروضی برخوردار گردد و همان گونه که گفتیم "ادبی‌تر" شود؛ به نوعی سیر "هجو عامیانه" از وزن هجایی به سوی وزن عروضی بود که به کمک "نظیره‌سازی فکری - ادبی" تکامل

<sup>۲۶۳</sup> همان، ص ۱۶۵

<sup>۲۶۴</sup> از صبا تا نیما ج ۲، ص ۹۳ و زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر ص

می‌یافت و باعث ظهور “طنز نویسی منظوم و مستحکم” امروز ادب فارسی شد.<sup>۲۶۵</sup>

این تغییرات وزنی - هجایی مورد توجه استاد اخوان ثالث قرار گرفته است اما به تحولات آن عمیق نشده‌اند. در هر حال این بحث را با نقش اساسی دهخدا در استفاده از نظیره و هجو جهت ایجاد “طنز” به پایان می‌بریم.

---

<sup>۲۶۵</sup> زندگی و شعر دهخدا، همنوا با مرغ سحر، ص ۱۹۳

## فصل پنجم

ادامه مناظره و هجویات میان دو امپراتوری

## پیدایش ادبیات در راستای دولت - ملت سازی

شکست‌های پی در پی جنگ جهانی اول در جبهه اروپا و بالکان باعث شد تا عثمانی قلمرو اروپایی خود را از دست بدهد و رو به سوی توران نماید؛ ادبیات در این گرایش نقش اصلی را بازی می‌کرد. زبات ترکی رو به ترکی قدیم و کهن می‌نهاد و از فارسی و عربی دوری می‌جست؛ کتاب دستور زبان ترکی آرتور لوملی دیوید به ویژه مقدمه تاریخی آن در سال ۱۸۳۲ در لندن منتشر شده بود اما تاثیر چشمگیری در این زمان‌ها داشت. قواعد عثمانی اثر فواد جودت پاشا به عنوان نخستین دستور زبان ترکی در عثمانی به سال ۱۸۵۱ منتشر شده بود.

کتاب "تاریخ عالم" نوشته حسنو پاشا (۱۸۳۲-۱۸۹۲) درباره تاریخ عمومی ترک‌ها، هون‌ها و مغول‌ها تاثیر به سزایی در خود آگاهی ترک‌ها داشت که تحت تاثیر کتاب "دوگن" درباره تاریخ ترک و مغول بود. لئون کاهن کتاب "مقدمه‌ای بر تاریخ آسیا" را در سال ۱۸۹۶ در فرانسه منتشر کرد و تاکید بسیاری بر روی نقش ترکان پیش از اسلام داشت که بازتاب وسیعی بین روشنفکران ترک و ترکان جوان داشت. این پژوهش باعث شد تا کسانی مانند نجیب عاصم (۱۸۶۱-۱۹۳۶) رو به سوی ترک شناسی آورند و کتاب "ترک تاریخی" (۱۸۹۸) در توصیف پهلوانی‌های اقوام ترک و همچنین کتاب "ترکلرین علوم و فنون خدمت‌لری": خدمات ترکان به علوم و فنون در سال ۱۸۹۷ منتشر شدند که باعث برانگیخته شدن پان ترکیسم متمایل به پان تورانیسم در عثمانی شد.<sup>۲۶۶</sup>

در این زمان سید حسن تقی زاده در استانبول به سر می‌برد و شاهد انتشار موج ناسیونالیسم ترکی بود و به عنوان یک ایرانی گزارش گسترش

<sup>۲۶۶</sup> پان ترکیسم در ایران، صص ۷-۸

این موج را چنین می‌دهد که آنها در حال تحریف تاریخ هستند<sup>۲۶۷</sup>. البته همه ایرانیان ترک زبان استانبول مثل او فکر نمی‌کردند و آرام آرام این موج راه به سوی قفقاز و آذربایجان پیدا کرد و هواداران دو آتشفشان در آنجا پیدا کرد. از سوی دیگر بسیاری از روشنفکران تاتار، مجار، لهستانی، قرقیز و ازبک از حمله ناسیونالیسم روسی و پان اسلاویسم گریخته بودند و به استانبول مهاجرت کرده بودند که یکی از آنها پولکوزیچ برزچکی بود. او مسلمان شد و نام لهستانی خود را بمصطفی جلال الدین پاشا تغییر داد. او "تورآریایی" مطرح کرد که مغول‌ها از آنها جدا بودند<sup>۲۶۸</sup>.

مشهورترین کسی که در این زمان مورد توجه قرار گرفت، آرمینیوس وامبری جهانگرد و ترک شناس مجار بود که تحت عنوان "درویش دروغین" در آسیای مرکزی مسافرت کرده بود. نوشته‌های وامبری که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است<sup>۲۶۹</sup>، ترکان عثمانی را متوجه آسیای میانه کرد. آثار او باعث شد تا نظر ترک‌ها نسبت به آسیای میانه تغییر کند. عثمانی‌ها که مردمان ترک قرقیز و ازبک و ترکمن و قزاق را بی تمدن می‌دانستند، از این پس نگاهی دیگر به آنجا پیدا کردند که اصل و سر منشاء ترکان آناتولی از آسیای میانه می‌باشد و همان "توران" شاهنامه است که اجداد ترکان عثمانی می‌باشند. از این پس "توران" خانه آمال و آرزوهای ترکان عثمانی شد و گروهی به آسیای میانه سفر کردند؛ این مسافرت‌ها دو طرفه بود.

در اینجا به برخی از نویسندگان و شاعران و نظریه پردازان معروف پان تورانیسم اشاره می‌کنیم. زیرا هم اینها بودند که آتش فتنه را خرمن

<sup>۲۶۷</sup> مقالات، به کوشش حسین پرویز، صص ۶۲-۶۳

<sup>۲۶۸</sup> پان ترکیسم در ایران، همان، ص ۹

<sup>۲۶۹</sup> زندگی و سفرهای وامبری، دنباله ی سیاحت درویش دروغین، ترجمه محمد

حسین آریا، صص ۱۷-۱

می زدند و برای این هدف شوم خود از شعر و شاعری و به طور کلی از ادبیات و تاریخ کمک می گرفتند. یوسف آقچوراوغلو (۱۹۳۲-۱۸۷۶) یکی دیگر از تاتار غازان روسیه بود که به استانبول آمد و در ترویج اندیشه "پان تورانیسم" کوشید. از دیگر رجال پان تورانیسم، علی بیگ حسین زاده (۱۹۴۱-۱۸۶۴) از ترک‌های قفقاز بود که تحت تاثیر پان تورانیسم، لقب "توران" به خود گذاشته بود. اندیشه‌های آنها با سران کمیته اتحاد و ترقی ترکان جوان هدایت می شد که در راس آنها انور پاشا (۱۸۸۱-۱۹۲۲) وزیر جنگ و طلعت پاشا (۱۸۷۴-۱۹۲۱) وزیر داخله قرار گذاشتند که پس از شکست در جنگ جهانی اول فراری شدند و رویاهای پان تورانی خود را بربادرفته دیدند؛ نام آشنای دیگر، محمد ضیاء (۱۸۷۵-۱۹۲۴) است که در سال ۱۹۱۱ نام مستعار "ضیاء گوکالپ" را برای خود برگزید. در اصل از منطقه کرد نشین دیار بکر عثمانی بود اما یکی از معروفترین نظریه پردازان و نویسندگان و شاعران پان تورانیسم و بعدها پان ترکیسم شد. ضیاء از بنیانگذاران جامعه شناسی در عثمانی بود<sup>۲۷۰</sup> او نقش مهمی در تعریف و مفهوم "ملت ترک" داشت و تغییر جریان پان تورانیسم به پان ترکیسم را رهبری و نظریه پردازی نمود.

ضیاء گوکالپ زمانی که بر اندیشه پان تورانیسم تاکید می ورزید؛ شعری به نام توران در نشریه قلم‌های جوان انتشار داد که سروده بود:

میهن ترکان، ترکیه نیست

ترکستان هم نیست، دورتر است

خطه ای است پهناور و جاودانی

<sup>۲۷۰</sup> ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، صص ۸۶-۸۷

به نام توران<sup>۲۷۱</sup>

ادبیات عثمانی در این دوران مملو از اشعار توران گرایی بود که می‌توان به محمد امین یورداکول Mehmet Emin Yurdakul (۱۸۶۹-۱۹۴۴) شاعر نوپرد اشاره کرد که در سال ۱۹۱۸ دفتری شعر با عنوان تحریک کننده "به سوی توران" منتشر کرد.<sup>۲۷۲</sup> نمونه‌ای از شعر او چنین است:

ای نژاد ترکان!

ای کودک آهن و آتش!

ای بنیانگذار هزار وطن

ای بر سر دارنده ی هزار تاج<sup>۲۷۳</sup>

و یا در شعرهای دیگری همانند "زنان عزیز توران"، "به برادران تاتارم"، "سرود نژاد من" او می‌کوشد "عثمانی گرایی" را به "توران گرایی" پیوند زند. این اشعار مملو از توصیف‌های سرزمین مادری، خوراک، پوشاک و داستان‌های حماسی باستانی ترکان توران زمین می‌باشد. شدت و گسترش این ناسیونالیسم تورانی در ادبیات باعث شد تا مفهوم ملیت عثمانی از سوی اسلام و مسلمین تغییر جهت دهد و به سوی ترکان پیش از اسلام حرکت کند و کم کم به تجدد و جدایی دین از سیاست روی آورد. گسترش این اندیشه‌ها عرصه را برای مسلمانان اروپایی، یونانی، آلبانی، صرب، کرد و... که ترک نبودند تنگ می‌کرد و اقلیت‌های ارمنی، یهودی،

<sup>۲۷۱</sup> همان، ص ۸۹ و شرح نظریات پان تورانیست‌ها و بنگرید به آندره زوار، پان

توران‌نیسم، جیکوب لاندو، پان ترکیسم، صص ۶۸-۱۰۰

<sup>272</sup> Turan'a Doğru, Ey Türk Uyan, pp. 34-35

<sup>273</sup> Ibid, p.13

رومی، یونانی که نه ترک بودند و نه مسلمان هر چه بیشتر تنگ تر می شد. نگاه‌های بی علم و دلیل آنها به سوی توران بود که از ایران و قفقاز می-گذشت.

ترکان جوان امپراتوری عثمانی دیگر از ایدئولوژی پان اسلامیسم رو به سوی پان تورانیسم نهاده بودند و اقلیت‌ها را نادیده می گرفتند. حتی همین اندیشه و نگاه احمقانه بود که باعث قتل عام آرامنه شد. نیروهای عثمانی بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، راه را به سوی توران بازتر دیدند و نیروهای عثمانی در دو ستون به سوی باکو و تبریز حرکت کردند.<sup>۲۷۴</sup>

اما فرهنگ غنی و لا متزلزل ایرانی سد راه اندیشه پان تورانیسم بود. ایرانیان که امید به برادران اسلام گرای ترک خود در عثمانی دوخته بودند و به سوی آنها مهاجرت کرده بودند، ناگهان متوجه شدند که تحولات درونی امپراتوری عثمانی به مسیر دیگری در حال حرکت است که برای آنها قابل فهم نبود.

تار و پود فرهنگ ایرانی قوی تر از آن بود که ای نرها خیال می کردند. اما گروهی از ترکان آذربایجان و قفقاز که از ایران جدا شده بودند، جذب این امواج فتنه انگیز شدند. یکی از این افراد "محمد امین رسول زاده" بود. وی از ایرانی‌هایی بود که در نشریه "ترک یوردو" مقالاتی بر علیه ایران می نوشت که همین نوشته‌ها بعدها زندگی پرماجرایی سیاسی را برای وی رقم زد. "صالح بیگ" در روزنامه ارشاد باکو، در ۱۳۲۴ ه.ق مقاله‌ای درباره ترویج زبان ترکی در آذربایجان نوشت؛ جملگی این مقالات بر آن بودند تا فارسی زدایی و ایران زدایی نمایند. ایرانیان خیلی زود متوجه این حملات فرهنگی شدند و در روزنامه حبل المتین مقاله‌ای از "پارسی زاده پارسا نژاد" به عنوان "وحدت ملیه حیات قوم است" منتشر شد که در دفاع از زبان فارسی و استقلال ایران بود.

<sup>۲۷۴</sup> پان ترکیسم در ایران، ص ۲۰



این مجادلات از هر طرف شروع شد که بحث مفصل پیرامون آن از مجال این پژوهش خارج است.<sup>۲۷۵</sup> اما بار دیگر پای مناظره در این مجادلات به میان کشیده شد و این فن ادبی وسیله‌ای شد تا قدرت مشاجرات و استدلالات هر دو طرف در آن آزموده گردد.

### مناظرات شعری عارف قزوینی و سلیمان نظیف

یکی از زیبا ترین مناظرات سیاسی - اجتماعی این دوره، مناظره عارف قزوینی و سلیمان نظیف (۱۹۲۷-۱۸۷۰) است. سلیمان نظیف از ادبا و نثر نویسندگان معروف عثمانی است و یکی از رجال حکومتی آنها. وی در سال ۱۸۷۰ م. در شهر دیار بکر و در یک خانواده اهل شعر و ادب گُرد به دنیا آمد. در جوانی فارسی و عربی آموخت و با زبان فرانسه آشنا شد، سرود های اولیه خود را در مجله "ثروت فنون" چاپ کرد و به عنوان شاعری ملی در عثمانی معروف شد. وی که سالهای طولانی والی موصل نیز بود، تحت تاثیر نامق کمال و ادامه دهنده ای راه وی قرار داشت. نظیف، یک مشروطه خواه بود و با ترکان جوان همکاری می کرد و بیش از بیست کتاب منظوم و منثور دارد.<sup>۲۷۶</sup> معروفترین و مهمترین این آثار عبارتند از:

- دفتر اشعار فغانهای پنهان Gizli Figanlar
- دفتر اشعار فراق عراق Firakı Irak
- نامه باز به حضرت مسیح Hz. İsa'ya Açık Mektup
- مکتوبات الجزیره El-cezire Mektupları
- اتفاق دو تاریخچه İki İttifakın Tarihiçesi
- شبهای مالته Malta Geceleri
- ناصرالدین شاه و بابی ها Nasıruddin Şah ve Babiler

<sup>۲۷۵</sup> همان، ص ۲۵-۴۵

<sup>۲۷۶</sup> ایران و عثمانی، ص ۲۶۸-۲۶۹

## - صاحبه قصر لبنان<sup>۲۷۷</sup> Lübnan Kasrı'nın Sahibesi

همانگونه که گفته شد، وی چون اصلا از جوار کردستان عثمانی است ایران و فرهنگ ایران را نیز خوب می شناسد. تاثیر این شناخت در علائم صورت و طرز تفکر و احساسات بسیار شاعرانه او آشکار است ولی از طرف دیگر قریحه و عادت ترک و ترک گرا دارد و آثار آن نیز از طغیان فکری و یغمای ادبی گاه به گاه او پیداست. در سال ۱۳۳۶ هجری سلیمان نظیف در استانبول در روزنامه هفتگی "حادثات" سردبیر بود. در این موقع نمایندگان ایران در پاریس تصحیح حدود می خواستند! سلیمان نظیف از این خبر عصبانی شده و در چندین شماره "حادثات" بر هر آنچه ایران و ایرانی بود سخت تاخت می آورد و معنویات ملت ایران را در جواب معروض یغمای قلم ترکانه خود می ساخت! در این موقع عارف در استانبول بود و این قصیده را در جواب نیش‌های قلمی نویسنده ترک ساخت. اگر کسی عبارات زشت و هجومهای یغمایی نظیف را که در مقابل خیال ایران هرگز حفظ نظافت ننموده است بخواند، خواهد فهمید که جوابش همین است که عارف داده است. سلیمان نظیف، با اینهمه از جمله ادبای مهم عثمانی به شمار می رود که با زبان و ادبیات ایرانی نیک آشنایی دارد. بنابراین طبعاً مزاجش بارقت و تمدن شرق الفتی دارد.

در اینجا لازم است تا چگونگی بوجود آمدن مناظره بین عارف قزوینی و سلیمان نظیف را از زبان عبدالرحمان سیف آزاد در سال ۱۳۲۷، بیان کنیم که بسیار خواندنی است و تصویر روشنی از چگونگی طرح مناظره و هجو میان این دو شاعر را توصیف می کند:

<sup>277</sup> Çetin, Nurullah, **Süleyman Nazif'in Firak-ı Irak'ı**, Ankara Üniversitesi Türkoloji Dergisi cilt 11, sayı 1, 1993

"عارف را همه می‌شناسند ولی از نظر اینکه ممکن است برخی از خوانندگان عزیز اطلاع نداشته باشند که سلیمان نظیف کیست؟ لذا شرحی را که فاضل فقید استاد رضازاده شفق در بیست و شش سطر نوشته است درج می‌نماید اما قبل از آن اجازه فرمایید از کتاب سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی بقلم رضا علی دیوان بیگی مطالبی را به اصطلاح "گلچین" کرده در اینجا به عرض برساند. لازم به توضیح است که در جنگ جهانی اول برخی از سیاستمداران و روحانیان و نمایندگان مجلس و دانشمندان و شاعران من جمله عارف از ایران مهاجرت کردند که علل و شرحش را در کتاب‌ها نوشته‌اند ولیکن آنچه از کتاب "دیوان بیگی" ذیلا در کمال اختصار می‌آوریم خاطرات جالب اوست از عارف در آخر نیز اشارتی به سلیمان نظیف دارد<sup>۲۷۸</sup> و آن چنین است:

"...توی قطار، "فوزی بیگ" به واگن‌ها سرکشی می‌کرد و مواظب بود به ما بد نگذرد. یک صبح از وسط دره‌های مستور از جنگل سرو و کاج می‌گذشتیم، نم نم باران می‌آمد و هوا مفرح بود. من از دریاچه‌های راهرو آن مناظر باصفا را تماشا می‌کردم. فوزی بیگ از جایگاه عارف شاعر و تصنیف‌ساز نامی، بیرون آمد، تا مرا دید اظهار نمود: "این آقا چرا متصل آه و ناله می‌کند؟! به فوزی بیگ گفتم دور از وطن ناراحت شده. جواب داد: اینجا هم (ترکیه) به منزله وطن ایشان است... عارف را نظام السلطنه، استثنائاً همراه آورده بود. ولی او پرتوقع بود و زود رنج... آرام نمی‌گرفت و با هیچ کس هم حرفی نمی‌زد، شب و روز یک گوشه از قمقمه‌ای مشروب می‌خورد، هی سر تکان می‌داد و از روزگار شکوه می‌کرد به این عبارت: "ای وای، داد و بیداد...!" نرسیده به استانبول، نظام السلطنه بمن گفت: "خبر داده‌اند دولت عثمانی در ایستگاه حیدر پاشا با تشریفات خاصی از ما استقبال خواهد نمود... ترتیبی بدهید این آقایان بعد از پایان

<sup>۲۷۸</sup> عارف قزوینی شاعر ملی ایران، صص ۲۹۳-۲۹۶

مراسم استقبال از قطار پیاده شوند...نمیدانستم مطلب را چطور عنوان کنم که به آنها برنخورد، بالاخره همه را یکجا جمع کرده گفتم: "از قرار معلوم در ایستگاه استانبول، پیشواز رسمی بعمل خواهد آمد، شان آقایان نیست در لباس روحانیت دنبال نظام السلطنه راه بیفتد، پیشاپیش او هم مقتضی نیست خوب است در واگن‌ها تشریف داشته باشد و پس از انجام مراسم استقبال، پیاده شوید. عموماً آن پیشنهاد را پذیرفتند بجز آقای عارف که با تغییر گفت: نمی‌خواهد کسی برای او تکلیف معین بکند!...ایرانی‌های مقیم استانبول نیز(در مراسم استقبال) اکثراً حضور داشتند و از آن استقبال مجلل، مسرور به نظر می‌آمدند... نظام السلطنه و پسران را بمنزل اختصاصی بردند و دیگران را به ترتیب از روی نوشته به هتل پراپالاس، عارف که دنبال نظام السلطنه آمده بود اسمش در لیست نبود، معطل ماند تا ماموران تشریفات طبق برنامه، مهمانان معمم را از ایستگاه بیاورند و با او در هتل استانبول جای دهند. روز بعد به استثنای سید حسن مدرس که مطلقاً مقید نبود، برای معمین لباس خوش دوخت و عمامه‌ی مناسب تهیه شد تا عبای کهنه و عمامه ناجور را کنار بگذارند. از آن پس عارف از سلک اشخاص روحانی مآب خارج گردید، مولوی و لباده را ترک نمود، کت و شلوار پوشید و کلاه پوستی به سر گذاشت تا بقول خودش مجبور به رعایت رسم و روش آخوندها نباشد... ترکها در بحبوحه جنگ برای اثبات سابقه مدنیت خود دست به کار پرونده سازی و تبلیغات شدند، یکدفعه دیدیم جراید وابسته به حزب (یعنی توران) که در واقع همان ترک اجاقی بود، همه روزه طی مقالات بالا بلند نوشتند: "ترکها از نژاد تورانیان هستند..." برای اثبات این مدعا حکایات شاهنامه فردوسی را مدرک آوردند، حتی نوشتند ابوالقاسم فردوسی در واقع ترک نژاد محسوب می‌شود بدلیل اینکه زادگاه و نشو و نمایش حدود ترکستان بوده است! یکرز ادعا نمودند زرتشت هم از سرزمین ترکستان برخاسته! و در دامان مادری ترک نژاد! پرورش یافته، روز دیگر گفتند عید نوروز در اصل بیرام نوروزی

بوده و ایرانیان به تقلید از ترکان آن روز را جشن می گیرند!... آن موقع یک روز مفخم السلطنه کنسول پیشین ایران که مقیم استانبول شده بودند... برای صرف چای به کافه "توکات لیان" رفتیم... یک کنج نشستیم، در موضوع آن مقالات گپ می زدیم... در آن اثنا یک شخص نسبتا مسن و ریشو که دنبال جای خالی می گشت، سر پیش آورد و گفت: سلام علیکم، مفخم السلطنه او را می شناخت، نامش را محترمانه بر زبان آورد(جناب سلیمان نظیف)... برخاسته به او دست دادیم، شنیده بودم نویسنده معروفیست در استانبول که زبان فارسی می داند. پیش ما نشست و بر سبیل مطایبه عنوان نمود: "آقایان چرا از ما غیبت می کنید؟" به رسم استانبولی ها در جوابش گفتم "استغفرالله افندی! موضوع صحبتمان این بود که... در روزنامه های حزبی شما یک مطلب مهم از قلم افتاده و آن این است که آثار تخت جمشید هم مربوط به ترکهاست! زیرا عده بیشماری کارگر تورانی نژاد سالها... در آن ساختمان های عظیم بیگاری نمودند... چند روز بعد در جریده "حادثات" که مدیرش سلیمان نظیف می بود، روایت کتیبه های تخت جمشید عینا، منهای بیگاری، بعلاوه ی بد و بیراه به عجم اوغلوهای نااصل منتشر گردید!... مصطلح عجم اوغلو دشنامی است که من باب تحقیر ایرانیان در آنجا به کار برده می شود! آن روزها احتشام السلطنه و نظام السلطنه، سفیر و پیشوای ما، سکوت نمودند... " در اینجا خاطرات "دیوان بیگی" را پایان آورده و اضافه میکنیم که اگر احتشام السلطنه ها و نظام السلطنه ها سکوت نمودند، خوشبختانه عارف سکوت نکرد و در چکامه ئی که سرود به مخترعین! مکتشفین! "جعلیات اجاقی!" پاسخی تند و دندان شکن داد که هم در مطبوعات منتشر شد و هم ورد زبان ها گردید. عارف قصیده سیاسی و انتقادی و کوبنده خود را با این بیت آغاز کرده بود:<sup>۲۷۹</sup>

ز من بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر  
که ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر

"... روزی دکتر مشفق می گفت که به عارف گفته شده بود: در مرحله هجو مناسبت دارد یکی دو کلمه اول این بیت را جا به جا کرده، قصیده را با بگو شروع کن! ولی با آنکه عارف در بعضی موارد نزاکت و عفت کلام را ضروری ندانسته حتی گاه گاه از گفتن جمله ای مستهجن هم خودداری نداشت معهدا در اینجا، جا به جایی کلمات را نپذیرفت. باری، پس از سه چهار بیت دیگر کاست:

فغان از سردرد است چونکه می دانم  
فغان کند به ته دیگ چون رسد کفگیر

بعد سلیمان نظیف را متوجه تاریخ کهن سال ایران نموده است:

ترا که کودک دیروزی است دولتتان  
کجا رواست که شوخی کند به دولت پیر؟!

سپس راه و رسم ادب را به وی آموخته، هشدار می دهد که:  
ادیب، باید طرز ادب نگه دارد  
نه هر چه لایق ریشش بود، کند تحریر!

و با نکوهش از عدم لیاقت "عالی مقامات وطنی!" به موضوع خاتمه می -  
دهد:

تورا "جسارت توهین" به دولت ایران

نبود اینهمه بیعرضه گر نبود سفیر.

راجع به "نظیف" عارف فاقد نظافت است و در آخر خطاب به همتای ترک خود می گوید:

"ترسم آزرده شوی، ورنه سخن بسیار است"

در اینجا متن کامل شعر عارف را از دیوان عارف چاپ عبدالرحمان سیف آزاد نقل می کنیم:

### سلیمان نظیف (استانبول ۱۳۳۶)

ز من بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر که

ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر

برون ز گرد شود اولیا؟ معاذالله

تنور می شود از چوب ساخت؟ گوش مگیر

ز ترک غیر خریت ندید کس زینهار

چون گرد ترک شود خر بیار و معرکه گیر

دیار بکر تو میخواستی بماند بکر

زدند مسقط رأس تو را رنود به...

تو تا خیال دفاع از دیار بکر<sup>۲۸۰</sup> کنی  
 نکرده عطف عنان رفت از کفت از میر<sup>۲۸۱</sup>  
 فغانت از سردرد است چونکه میدانم  
 فغان کند به ته دیگ چون رسد کفگیر  
 اگر به مجلی صلح جهان به ترکان راه  
 نداده اند، ز ایرانیان بود تقصیر؟  
 نوشته دست قضا حکمتتان که: "محکومید  
 به مرگ!" پنجه نشاید فکند با تقدیر  
 هر آنکه زندگیش بار عار آرد و ننگ  
 نهال عمرش بر کنده به بود از زیر  
 همیشه روح تمدن ز ترک منزجر است  
 ز من مرنج حقیقت چون بشنوی، بپذیر  
 ترا که کودک دیروزی است دولتتان  
 کجا رواست که شوخی کند به دولت پیر؟!  
 عشیرتی که ندارد درفش و عار و تبار

<sup>۲۸۰</sup> شهری در کنار رود دجله، در قسمت جنوب شرق ترکیه قرار می گیرد که زادگاه سلیمان نظیف می باشد.

<sup>۲۸۱</sup> شهر ساحلی در غرب ترکیه.



رسیده است ز دزدی به کاخ و تاج و سریر  
 بدولتی که ز چندین هزار سال بدید  
 حوادث و در ارکان او نشد تغییر  
 تو را به وجدان (دانم اگر چه نیست تو را)  
 رواست کان به چنین دولتی کند تحقیر؟  
 نژاد ایران با ترک آنچنان ماند  
 که کس شبیه نماید حریر را به حصیر  
 خیال اندر آبادگانت اندر سر  
 فتاده بود تو زین پس بدین خیال بمیر  
 ز خال لب، شکن طره، چین زلف بسر  
 خیال کرده که تا هند و چین کنی تسخیر  
 دگر کمان توزه زد زهی خجالت و شرم  
 کمان بدار کماندار سخت بی تدبیر  
 رها نمیکنمت تا که کام من بخشی  
 گرفتمت که نکردی خیال عالم گیر  
 اگر چه حافظ بخشید از غلط بخشی

به خال سمرقند را ز عصری دیر<sup>۲۸۲</sup>

عجب مدار که من هم به یک کرشمه ی چشم

ز بعد صلح، اگر سهم ما شود کشمیر

دهم بغمزه ی ترکان هر آنچه بادآباد

که این حقیر متاعی است یادگار حقیر

تو گفتی: "ایرانی بگرفته راه ترکستان

نمیرسد بسوی کعبه آنکه نیست بصیر"

بدان که کعبه ی ایران دوتا، یکی بلخ است

یکی همانکه برون شد ز شست تان چون تیر

از این دو من به یکی میرسم تو راحت باش

مراست هاتف غیبی درین امید بشیر

تو را به کعبه چو سگ راه نیست، ترکستان

نگاهدار و ببر راه و پس سر ره گیر

چنان بدست شما گشت مفتضح اسلام

روا بود که یهودی کند روا تکفیر

نکرده اید خرابش چنان که گر روزی

<sup>۲۸۲</sup> اشاره به بیت معروف حافظ که می گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را    به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را...

محمد (ص) آید بتواندش کند تعمیر  
 مسیح به سکه شکایت زنان به ختم رسل  
 نمود، حضرت از حجب سرفکند بزیر  
 پس از تفکر بسیار داد پاسخ و گفت  
 "که نیستند مرا امت این گروه شریر  
 بدان که رهبر این قوم هیز چنگیز است  
 بخواه او را در هر جهنمی است اسیر  
 کز زو بپرسم این چه دستوری است  
 که داده ای تو باین قوم وحشی بد شیر؟  
 چو گشت حضرت (نروو) مسیح خود را باخت  
 فرار کرد کمیسیون از فقیر و اسیر  
 من و تمامی حزار مجلس از مجلس  
 گریختیم چون رو به برون ز حمله ی شیر  
 فرار کردم و گفتم هزار لعنت حق  
 به ترک و بر پدر ترک از صغیر و کبیر  
 نظام سلطنت از خویشتن بترک فروخت  
 خری خرید خری پشت ریش و چشم ضریر  
 اگر مخارج پالان زیاده از خر کرد

کدام زین دو خر ندای ادیب شوخ و شهیر  
 ازین دو خر تر خر آنکسی بود بجهان  
 که سرسری شمرد خسروان عالم گیر  
 تو را به نادر گیتی ستان چه کار ای دون  
 برو بکار خود ای گرد پا بسر تزویر  
 دهان پاک برد نام شاه اسمعیل  
 که نیست خوراک هر مرغ لاشخوار انجیر  
 خدا نکرده اگر من سلیم<sup>۲۸۳</sup> را گویم  
 نبد سلامت از من نمیشوی دلگیر؟  
 ادیب، باید طرز ادب نگه دارد  
 نه هر چه لایق ریشش بود، کند تحریر!  
 تو را جسارت توهین به دولت ایران  
 نبود اینهمه بیعرضه گر نبود سفیر<sup>۲۸۴</sup>

---

<sup>۲۸۳</sup> یاوز سلطان سلیم، پادشاه عثمانی که در جنگ چالدران با شاه اسماعیل جنگید.  
<sup>۲۸۴</sup> عارف قزوینی شاعر ملی ایران، صص ۲۹۶-۳۰۰ (نقل از خاطرات عین السلطنه) و هم چنین بنگرید به خان ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، صص ۳۲ - ۳۸

## دیگر سروده های عارف در باب عثمانی

عارف قزوینی در ارتباط با رویاروی ادبی با نویسنده، ادبا و شعرای عثمانی اشعار و سرودهای دیگری نیز دارد. در این قسمت از رساله به برخی از تصنیف ها و سرودهای وی اشاره می کنیم:

تصنیف شانزدهم، شور، در اواخر ۱۳۳۶ در استانبول در نتیجه معلوم شدن خیالات عثمانی ها نسبت به آذربایجان ساخته شده:

چه شورها که من بپا ز شاهناز می کنم

در شکایت از جهان به شاه باز می کنم

جهان پر از غم دل از

(جهان پر از غم دل از)

زبان ساز می کنم

(می کنم)

زمن می پرس چونی دلی چو کاسه خونی

ز اشک پرس که افشا نمود راز درونی

(نمود راز درونی، نمود راز درونی)

(راز درونی)

اگر چه جان از ین سفر بدون دردسر  
 اگر بدر برم من بشه خبر برم من  
 چه پرده های نیرنگ زشان به بارگاه شه درم من  
 (زشان به بار گاه شه درم من )

حکومت موقتی چه کرد به که نشنوی  
 گشوده شد در سرای جم به روی اجنبی  
 بیاد رفت خاک و کاخ  
 (بیاد رفت خاک و کاخ)

و

بار گاه خسروی  
 (کاخ خسروی)

چو قصر کن فیکون شد	سکون ز بیستون شد
به چرخ بوقلمون شد	صدای شیون شیری

(بچرخ بوقلمون شد بچرخ بوقلمون شد)

شه زنان بسر زنان و مو کنان

بگریه گفت کو سران ایران

دلاوران ایران

چه شد که یک نفر مرد نماند

از بهادران ایران

(نماند از بهادران ایران)

کجاست کیقباد و جم خجسته اردشیر کو

شهان تاج بخش و خسروان با جیگر کو

کجاست گیو پهلوان

(کجاست گیو پهلوان)

و

رستم دلیر کو

(رستم دلیر کو)

ز ترک این عجب نیست

چه که اهل نام و نسب نیست

قدم به خانه کیخسرو

این ز شرط ادب نیست

(این ز شرط ادب نیست)

(این ز شرط ادب نیست)

ز آه و تف اگر چه کف زنی چو دف

بزن بسر که این چه بازی است

که دور ترک بازی است

برای ترک سازی عجب زمینه سازی است

(عجب زمینه سازی است)

زبان ترک از برای از قفا کشیدن است

صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است

دو اسبه با زبان فارسی

(دواسبه با زبان فارسی)

ازارس پریدن است

(خدا جهیدن است)

نسیم صبحدم خیز

بگ بمردم تبریز

که نیست خلوت زردشت

جای صحبت چنگیز

(جای صحبت چنگیز)



زبان‌تان شداز میان بگوشه ای نهان

سیاه پوش و خاموش ز ماتم سیاوش

گر از نژاد اوئید

نکرد باید این دو را فراموش

(نکرد این دو را فراموش)

مگو، سران فرقه جمعی ارقه مشتی حقه باز

.....

بدین سیاست آب رفته

(بدین سیاست آب رفته)

کی شود بجوی باز

(خدا بجوی باز)

ز حربۀ تدین خراب مملکت از ین

نشسته مجلس شوری بختم مرگ تمدن

(بختم مرگ تمدن، بختم مرگ تمدن)

چه زین بتر ز بام و در به هرگذر

گرفته سر بسر خریت زمام اکثریت

گر این بود مساوات<sup>۲۸۵</sup>

دوباره زنده باد بر بریت

(دوباره زنده باد بر بریت)

بغیر باده زاده حلال کس نشان نداد

از این حرام زاد گان یکی خوش امتحان نداد

رسول زاده<sup>۲۸۶</sup> ری به ترک

(رسول زاده ری به ترک)

از چه رایگان نداد

(رایگان نداد)

گذاشت و بهره برداشت

هر آنچه هیزم تر داشت

بجز زیان ثمر از این

---

<sup>۲۸۵</sup> سید محمد رضا مساوات، یکی از بنیان گذاران حزب دمکرات ایران در دوره دوم مشروطه ایران. (نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۶۸)

<sup>۲۸۶</sup> محمد امین رسول زاده (۱۸۸۴ - ۱۹۵۵) از بنیانگذاران حزب دمکرات ایران، سردبیر روزنامه ایران نو و از اندیشه پردازان سوسیال دموکراسی در جنبش مشروطیت ایران است. وی در سال ۱۹۱۱ به استانبول می رود و در آنجا به "تورک اوجاگی" یا "ترک اجاگی" که تمام اعضای آن از افراد ترک گرا بودند، می پیوندد. (نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت ص ۶۸)

"اجاق ترک" چه برداشت

با خود این چه ثمر داشت

(با خود این چه ثمر داشت)

بغیر اشک و دود

هر آنچه هست و بود

یا نبود بی اثر ماند

ز سودها ضرر ماند

برای آنچه باقی است

ببین هزاره ها خطر ماند

(ببین هزارها خطر ماند)<sup>۲۸۷</sup>

تصنیف هفدهم [سه گاه] (۱۳۳۸): در استانبول محله "ششلی" در خانه

یک ارمنی که منزل کرده بود وقتی که صحبت استقلال ارمنستان را

شنیده و جشن و شادی اهل خانه را دیده ساخته است:

بماندیم ما مستقل شد ارمنستان

(ارمنستان ارمنستان ارمنستان)

زیر دست شد زیر دست زیر دستان

<sup>۲۸۷</sup> عارف قزوینی شاعر ملی ایران، صص ۳۱۷-۳۱۹

(دستان زیر دستان زیر دستان)

اگر ملک جم شد خراب گو به ساقی

(گو به ساقی تو باش باقی تو باش باقی)

صبحی بده زان شراب شب بمستان

(بده به مستان، بده به مستان)

بس است ما را هوای بستان

که گل دو روز است در گلستان

بده می که دنیا دو روز بیشتر نیست

مخور غم که ایران زما خرابتر نیست

بد آن ملتی کز خرابیش خبر نیست

(جانم خبر نیست)

آه که گر آه پر بگیرد

دامن هر خشک و تر بگیرد

بی خبران را خبر رسانید

ز شان بر ما خبر بگیرد

ز دار الفنون بجز جنون نداریم

معارف نه مالیه نی قشون نداریم

برفت حسّ ملت آنچنان که گوئی

بتن جان بجان رگ برگ خون نداریم

بغیر عشق جنون نداریم

چه خون توانخورد که خون نداریم

نداریم اگر هیچ هیچ غم نداریم

ز اسباب بدبختی هیچ کم نداریم

وجودی که باشد به از عدم نداریم

پند پدر گر پسر بگیرد

دامن فضل و هنر بگیرد

ماز نیاکان نشان چه داریم

تا که ز ما آن دگر بگیرد

بسرنی کله لیک فوج سردار

بهره یراق اسب بین سرو سالار

ز دربار دولت پی فروش هر روز

لقب با جوال می برند خرک وار

پسر اگر شام شب نداریم

چه بد است از لقب ناریم

تهی تو بسان دهل پر از صدائیم

همه شاه وارث چه باک اگر گدائیم<sup>۲۸۸</sup>

در میان تمام تصنیف های عارف سه تا هستند که چون هر یکی در محزون و یأس انگیزتر دوره‌ای از ادوار انقلاب مشروطه ایران واقع شده اند و سیاسی ترین تصنیف های وی می باشند: یکی از این سه تصنیف: "از خون جوانان وطن لاله دمیده..." است که در آغاز انقلاب مشروطه به یاد اولین قربانی های آزادی سروده شده و آنوقتی در تصنیف های عارف دربارهٔ اوضاع آن روز ایران عینا شاهدیم که این شاعر ملی ایران مثل شیخ محمد خیابانی شجاعانه با تهاجمات عثمانی ها و پان تورانیسم با استفاده از صنعت هجو و مناظره به مقابله ادبی می پردازد. ۲۸۹.د

<sup>۲۸۸</sup> همان، ص ۳۲۴-۳۲۷

<sup>۲۸۹</sup> پان ترکیسم در ایران، صص ۳۰-۲۵

## فصل ششم

روابط بین دو حکومت جدید (پس از پیروزی مشروطه)

## فعالیت های ادبی و هجو سرای در دوره پس از انحلال عثمانی و

### قاجار

ادبیات در ترکیه پس از تغییرات زبانی دوره بعد از انحلال عثمانی (۱۹۲۲) رو به سوی سادگی بیشتر و بومی شدن رفت و تعریف جدیدی از ترکیه ارائه نمود. این دوره از تاریخ ادبیات ترکیه "دوره ادبیات ملی" نامیده می شود. محمد امین یورداگول، شاعر ملی گرا در این خصوص می گوید: "ما احتیاج به شعری داریم که پدران ما را به شخم زدن وادارد؛ دختران جوانمان را به دویدن و مادرانمان را به هیمه جمع کردن بکشاند؛ با شنیدن آن اشکهایشان سرازیر شود"<sup>۲۹۰</sup>. موضوع دیگر ادبیات ترکی این دوره، جنگ های استقلال بود که در اشعار خالده ادیب و فاضل حسنو داغلارجا دیده می شود. البته این دوره که دوره "جمهوریت" نیز نامیده می شد - همین اسم در ایران هم استفاده شد که در صفحات بعدی به آن اشاره می کنیم - مخالفانی هم داشت که برخی از آنها همانند محمد عاکف ارسوی (۱۸۷۳-۱۹۳۶) که اسلام گرا بودند و به تبعید رفتند. طلعت سعید خان درباره ادبیات این دوره می نویسد: "البته همه نویسندگان همپای جریان های جدید نشدند. برخی از نظر سیاسی مسئله پیدا کرده و به تبعید رفتند. محمد عاکف ارسوی (۱۸۷۳-۱۹۳۶) "شاعر اسلام" و در خلال جنگ استقلال که در اشعارش وزن عروضی را با زبان ساده و بی پیرایه ترکی تلفیق کرده بود، پس از لغو خلافت، مملکت را ترک گفت. دو نفر از با قریحه ترین شعرا از جریان اصلی تحولات ادبی کناره گرفتند: یحیی کمال بیاتلی (۱۸۸۵-۱۹۵۸) و احمد هاشم (۱۸۸۴-۱۹۳۳). اولی که به عنوان یک شاعر، معلم و شخصیت برجسته طبقه روشن فکر مورد تمجید بود، بانی شعر نئوکلاسیک ترکیه به شمار می رفت. یحیی کمال به عنوان

<sup>290</sup> T. Said Halman, *Modern Türk Edebiyatı*. s.130



یک محقق تاریخ و محقق سنن ادبیات اسلامی ترکیه، بیشتر تحت تاثیر نظریه پردازان تاریخ و ادبیات فرانسه قرار داشت و شعر او نیز چیزی بین شعر غربی و شرقی بود. وی با استفاده از سنخ ادبی دیوان سنتی و اوزان عروضی به میزانی از موسیقی در شعر رسید که مورد توجه سمبولیست-های فرانسه بود. ملی گرایی وی نه تنها در اصطلاحات شوونیستی جدید متبلور شد بلکه در اشعار غنایی وطنی نیز که مبین زیبایی های سرزمین بومی او خصوصا استانبول بود متجلی گردید و روح میراث عثمانی را زنده ساخت. احمد هاشم یکی از شعرای برجسته سمبولیست بود که اصلا به گروه "فجر آتی" تعلق داشت. او شاعران این گروه را شدیداً تحت تاثیر قرار داد. او نیز مثل یحیی کمال، کیفیت اوزان عروضی را رها نکرد؛ توجه زیادی به شعر عربی و فارسی نمود و کمتر از دست "هنر برای هنر" رهایی یافت. اشعار او بسیار غم انگیز و تاسف زاست و یادآور رنگ های سحر انگیز آسمان ها و افق ها در نیمه شبان و طلوع فجر و یا در مهتاب، موج های تلاطم دریا در کرانه ها، و خاطره مادرش است که در سن هشت سالگی او را در بغداد از دست داد. احمد هاشم نظیر نویسندگان دیگر ترکیه، هم شاعر و هم نثرنویس بود. چندین مقاله کوتاه نوشت و چندین سفرنامه که نقادان آنها را در ردیف بهترین نمونه های ادبیات سفرنامه ای- سبکی که در آن مواد بسیار عالی بکار گرفته می شود- محسوب داشته اند. یکی دیگر از شاعران نیز از نظر ایدئولوژی سیاسی، کمک هنری زیادی به شکوفایی شعر نوین ترکیه کرد. او ناظم حکمت ران (۱۹۶۳-۱۹۰۲م) بود. سفر او به روسیه باعث شد که هدف او تغییر یابد و به سوی مارکسیسم گرایش پیدا کند. او مدت هفده سال را در زندان گذراند و اکثر آثار خود را، از اشعار عشقی به زن و پسرش گرفته تا حماسه ها و تجارب بافتوریسم و اثر معروف خود "human landscapes from my country" را در زندان نوشت. حکمت همراه با "صبح الدین علی" که به دستور آتاترک، دیکتاتور جدید ترکیه کشته شد، بر علیه حکومت جدید مقاله های ادبی می نوشت. ناظم

در پی عفو عمومی سال ۱۹۵۰ از زندان آزاد شد و به روسیه گریخت و دوازده سال بقیه عمرش را در شوروی گذراند. اشعار اولیه ناظم با اوزان سیلابی است ولی در ایام دانشجویی در روسیه، شعر آزاد را نیز تجربه کرد و با مایاکوفسکی آشنا شد که آثار او در تحول شعری وی تاثیر زیادی به جا گذاشت. او برای مهارت در شعر آزاد از هنر خلاقه‌اش سود جست. حکمت که اشعارش را به زبان ترکی و در رابطه با زبان ساده و روان و محاوره‌ای همراه با سبکی خاص، سلیس و نافذ می‌سرود و اشعارش دارای موسیقی و بسیار سیال بود، شعر را به جایی رساند که مورد قبول ذائقه بین‌المللی قرار گرفت و راه را برای سایر شعرا باز کرد تا با نهضت های ادبی عمومی اروپا و آمریکا همپا شوند<sup>۲۹۱</sup>. ناظم حکمت به عنوان معروفترین شاعر مدرن ترک در ایران نیز شناخته است.

در همان زمان بود که ادبیات ترکیه نوین، شروع به مخالفت و هجو جمهوریت آتاتورکی کرد و از این پس نگاه انتقادی به دوران نوین غاز شد.

در این دوره طنز و هجو های سیاسی - اجتماعی از لحاظ پختگی فرم و مضمونات فکری غنی ترین دوره بوده و به اوج خود رسیده است. از هجو سرایان این دوره می توان به "نی زن توفیق" (۱۸۷۹-۱۹۵۳)، خلیل نهاد بزتپه (۱۸۸۲-۱۹۴۹)، احسان حمای (۱۸۸۴-۱۹۴۸)، حسین رفعت اشیل (۱۸۸۰-۱۹۵۴) و عبدالباقی فوزی اولوسوی (۱۸۸۵-۱۹۵۴) اشاره کرد.

از بین این هجو سرایان "نی زن توفیق" (Neyzen Tefik) از شهرتی بیشتری برخوردار است. وی که به عشق مولانا فارسی را بدون هیچ آموزگاری آموخته بود و چنان تخت تاثیر زبان و ادبیات فارسی و شعر

<sup>291</sup>Ibid, pp.131-132

ایران قرار گرفت که گاه ترکیبات از شعر بیدل دهلوی را هم در آثار او می توان یافت. وی در سال ۱۸۷۹ در شهرستان بودروم در نواحیه شهر از میر به دنیا آمد. با تشویق پدر از همین ابتدا در مولوی خانه های شهرهای مختلف به سر می برد و در نهایت سر از طریقت بکتاشیه در می آورد. همان گونه که از اسم و لقبش پیدا است نی زن چیره دست بوده و تا آخر عمر سازش را نواخت. هیچ گاه عضو یک گروه موسیقی نشد اما صدای نی او در سراسر ترکیه پیچید و اشعارش در درون مایه های دینی، عرفانی و سیاسی مقبولیت عام پیدا کرد. نی زن زبانی کلاسیک دارد و پس از "اشرف" و "آکیف" سومین و بزرگترین شاعر تمثیل پرداز ترکیه به شمار می رود. مجموعه اشعار وی عبارتند از:

-هیچ (۱۹۱۹)

-عذاب مقدس (۱۹۲۴-۱۹۴۹)<sup>۲۹۲</sup>

نی زن توفیق، تیز زبان ترین هجو سرای دوره مذکور است که هیچ تهدیدی نتوانسته او را از هجو سرودن باز دارد. اینجا نمونه ای از هجوهای سیاسی وی که عبدالحمید را با شدیدترین لحن مورد حمله قرار می دهد، می آوریم تا اسلوب و سبک وی در هجو سرای آن دوره مشخص گردد:

### Abdulhamid'in Ağzından Bir Nutk-ı Hümâyün

یک نطق همایونی از دهن خود عبدالحمید<sup>۲۹۳</sup>

<sup>292</sup> Neyzen Tefvik ve Azabı Mukaddesi, s. 11

<sup>۲۹۳</sup> این شعر باعث صدور حکم اعدام به شاعر شده است.

*Kal'a-i âsâr-ı zulme verdim istihkâm-ı tam*  
*Ettim istibdâd ile tarihe ibka-ı nâm*

من به کالای آثار ظلم استحکام تام کردم  
 بااستبداد خود به تاریخ ابقاء نام کردم

*Öyle tarsîn eyledim olsa cihan zir ü zeber*  
*Attığım üss-i mezâlim haşre dek eyler devam*

چونان محکم کردم کار ظلم را که جهان گردد زیر و زبر  
 ظلمکاری هایم تا حشر ادامه پیدا می کند

*Ben o cellâdım, vatanda açtığım her yârenin*  
*İltihâbı bir zaman etmez kabul-i iltiyâm*

من جلادم، هر زخمی که بر تن کشور زدم  
 هزگز درمان شدنی نیست

*Nerde Cengiz, Engizisyon, nerde Haccac û Yezid*  
*Nerde Timur, Hülâgû, nerde ecdâd-ı izâm*

کو چنگیز، کو انگیزیسیون، کو حجاج و یزید کو  
کو تیمور، هلاکو، اجداد عظام کو

*Nerdedir Şeddâd û Nemrûd, nerdedir Ad û Semûd*  
*Her cihetçe zâlimân-ı dehre ben oldum imâm*

کجاست شداد و نمرود، کو عاد و سمود  
در هر جهات و جا من شده ام امام ظالمان دهر

*Ben ölürsem mülk-ü millet bitmeden volkan gibi*  
*Ka'r-ı lâhdimden tüter eflâka dûd-i intikâm!*

گر من بمیرم و هنوز ملک و ملت بر پا است  
از قعر لخدم دود انتقام بلند می شود

*Ol kadar ezdim şu miskin milleti ki etmesin*  
*Fasl-ı dâvâ eylemek'çün rûz-i mahşerde kıyâm*

آنقدر ستم کردم بر سر این ملت مظلوم

که در روز محشر برای دعوی با آنها قیام می‌کنم<sup>۲۹۴</sup>

ولی به طور کلی و دور از باحث‌ها و تحلیلهای طولانی سیاسی می‌توان گفت که ادبیات هر دو کشور از این پس تحت تاثیر ناسیونالیسم دولت-ملت جدید قرار گرفت و به پیروی از ادبیات غرب گام در راه مدرنیته و تجدد نهاد. شعار "جمهوری خواهی" دل‌فریب‌ترین شعارها بود که هم در ایران و هم در ترکیه رفته رفته خیلی‌ها را فریفته خود کرد و کسانی همانند عارف قزوینی، علی دشتی، علی اکبر داور، وحید دستگردی و... بر ساز جمهوری خواهی در ایران نواختند و فعالیت‌های ادبی - فرهنگی بر علیه قاجاری‌ها شروع به نوشتن کردند که این روند در ترکیه نیز با همان شکل و انگیزه‌ای برخی شعرا نمایان بود.

اما در این دوره جدید بخشی از ادبیات روزنامه‌نگاری است که در خدمت و تبلیغ "جمهوری خواهی رضاخانی" خودش را می‌نماید که به عینه تحت تاثیر "جمهوری خواهی آتاتورکی" است؛ یعنی آرام آرام غرب‌گرای ایرانی همانند غرب‌گرای ترکی محدود به قلمرو جغرافیای "دولت-ملت" می‌گردد و همسو با منافع غرب و فرهنگ غربی قرار می‌گیرد. شاعران و روشنفکران ایران و ترکیه هنوز متوجه دام جدیدی که غرب به وسیله آتاتورک-رضاشاه پهن کرده بود، نبودند. به همین دلیل به تبلیغ و تشویق آنها پرداختند و حامی اقتدار و پیشرفت‌ظاهریشان شدند. حال در اینجا راهی که ایران در پیش گرفت را به اختصار بررسی می‌کنیم و خواهیم دید چگونه ایران و ترکیه جدید مناظره سیاسی خود را از دشمنی‌های گزشته به دوستی‌های جمهوری خواهی تغییر می‌دهند و انعکاس این تغییر سیاست در ادبیات فارسی و ترکیه چگونه خود را نشان می‌دهد.

<sup>294</sup> Ibid, p. 73

عین السلطنه در یادداشت‌های خود به شاعران این دوره که شیفته جمهوری خواهی رضاخان و آتاتورک می‌گردند، اشاره می‌کند و چند نقل قول از این نوع جمهوری خواهی عشقی، عارف می‌آورد که ما عینا نقل می‌کنیم که بیانگر اوضاع و احوال مستقیم ایران و ترکیه آن دوران است:

### اشعار عارف در دفاع از حکومت نوین در ایران

#### غزل عارف

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد  
زدیم تیشه بر این ریشه، هر چه باداباد  
از این اساس غلط این بنای پایه بر آب  
نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد  
همیشه مالک این ملک ملت است که داد  
سند به دست فریدون، قباله به دست قباد  
مگوی کشور جو، جم چه کاره بود و چه کرد  
مگوی ملک کیان، کی گرفت، کی به که داد  
به زور بزوی جمهور بود کز ضحاک  
گرفت داد دل خلق کاوه ی حداد  
شکسته بود که امروز بود از صد جای  
چو بیستون سر خسرو ز تیشه ی فرهاد  
کنون که می رسد از دو رایت جمهور

به زیر سایه ی آن زندگی مبارک باد  
 پس از مصیبت قاجار عید جمهوری  
 یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد  
 خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار  
 چراغ سلطنت شاه بر دریچه ی باد  
 به یک لکات اروپا بباخت خود را شاه  
 در این قمار کلان تاج و تخت از کف داد  
 تو نیز فاتحه ی سلطنت بخوان عارف  
 خداهش با همه ی بد فطرتی بیامرزاد  
 خراب کشور ما را هر آنکه باعث شد  
 کزین سپس شود آباد خانه ی آباد<sup>۲۹۵</sup>

### مارش جمهوری یک

روی دلکش موی دیجور  
 روی اندر موی مستور  
 دست کز این غرفه این حور  
 کو کشد جز دست جمهور  
 ساقی از این دور خسته

<sup>۲۹۵</sup> عین السلطنه، ج ۹، ص ۶۷۷۰-۲



ساغر زرین شکسته

مطربا ای پی خجسته

پاره کن این سیم ناجور

آخر درد است و مستی

پست پادشه پرستی

دل شکستی دل شکستی-زین پس دگر با جان رنجوران مکن- بازی تو ای  
چشم مخمور.

ساز از نو باز کن ساز

یک نوای تازه بنواز

چون درآمد شور شهنواز

تار را کن کوک ماهور

پایه ی جم جایگاهی

دور کیوان بارگاهی

ترک نغمه ی خسروانی

بایدت در زندگانی

وان قدر قدرت گواهی

وسمه بود و ابروی کور

از سروش از سروش آسمانی- نغمه های روح بخش پهلوی بشنو از دور.

سلطنت کو رفت گو رو

نام جمهوریت از نو

همچو خور افکند پرتو

بخ که شد نور علی نور

دور باید شد ز اوهام

بایدی پرچیدن این دام

سلطنت را همچو بهرام

زنده باید کرد در گور

دور چاهی را چو دجال

واژگون گشددست احوال

سرزد اقبال سر زد اقبال از رایت فتح آیت مهدی جمهوریت عصر منصور.

نیست دوران قجر باد

این شجر بی بار و بر باد

تا قیامت دادگر باد

بازوی پر زور جمهوری

کار ایران رو به ره باد

نام شاهی رو سیه باد

زنده سردار سپه باد

.....

توده ی ملت نمی راد

دامن غفلت نگیراد

تا ابد شد تا ابد شد- ملت از سلطنت و شاه و شاهنشاه - وز امپراتوری.

### غزل در بیات ترک

سوی بلبل دم گل باد صبا خواهد برد

خیر مقدم گل تا همه جا خواهد برد

مژده ده، مژده ی جمهوری ما تا همه جای

هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد<sup>۲۹۶</sup>

البته این ستایش عارف قزوینی از رضاشاه از روی ساده لوحی بود؛ عارف برای جمهوری رضا خان تبلیغ می کند و از رضاخان ستایش می کند و از بازی های پشت پرده استعمار بی خبر است. عارف به جمهوری معتقد است البته نه به دیکتاتوری رضا خان که بعدها رخ می نماید و مرحله دوم (۱۳۰۴-۱۳۱۲ شمسی) است که عارف به رضاخان که در حال رضاشاه شدن است، بدبین می شود و از این تاریخ به بعد هیچ مدحی و حمایتی از رضا خان نمی کند. عارف زمانی که با رضاشاه دیکتاتور روبه رو می گردد که در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی در بروجرد (=دهکرد)، خبر کشته شدن کلنل نصرالله خان را می شنود. کلنل دوست نزدیک عارف بود و از هم قطاران و هم دوره های رضاشاه به شمار می رفت. "کلنل نصرالله کلهر صفایار" به اتهام طرح کودتا علیه رضاخان از شهریور ۱۳۰۵ تا مرداد ۱۳۱۲ زندانی می

<sup>۲۹۶</sup> عین السلطنه، ج ۹، ص ۶۷۷۱-۲

شود و سپس خبر مرگ او به عارف می رسد که گویا اشتباهی شده است. عارف تحت تاثیر این واقعه به هجو رضاشاه می پردازد و زندگی او دگرگون می شود که از زبان مهدی محمدی زندگی عارف پس از این هجویات را می خوانیم:<sup>۲۹۷</sup>

"اولین شعر انتقادی علیه رضا شاه؛" عارف این غزل را در آبان ماه ۱۳۰۵ شمسی در بروجرد (دهکرد) پس از شنیدن خبر کشته شدن دوستش کلنل "نصرالله خان" سرود. خودش در این باب نوشته: "این غزل را در اوایل ماه جمادی الاول (۱۳۴۵ ق) در دهکرد بعد از شنیدن خبر کشته شدن "کلنل نصرالله خان که از دوستان سی ساله من بود، ساخته و به یادگار آن بدبخت که باید او را از ضایعات ایران شمرد با مختصر شرح حالات او در کتابی که اگر روزگار امان دهد خواهم نوشت"<sup>۲۹۸</sup>.

سرهنگ کلنل نصرالله خان از همقطاران سابق رضاخان بود که به اتهام طرح یک کودتا از شهریور ۱۳۰۵ تا ۲۰ مرداد ۱۳۱۲ زندانی شد اما در ابتدا اشتباها خبر کشته شدنش به عارف رسید<sup>۲۹۹</sup>.

به عهد چشم تو یک دل امیدوار نشد  
 برو که عهد تو بارگردد این که کار نشد  
 به روزگار تو یکرروز، خوش به کس نگرفت  
 خوشت مباد! که این روز و روزگار نشد  
 نریخت باده به دور تو در گلوی کسی

<sup>۲۹۷</sup> چهار شاعر آزادی، ص ۱۱۱

<sup>۲۹۸</sup> دیوان عارف، ص ۳۷۴

<sup>۲۹۹</sup> عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، صص ۷۰-۸۰

که در شکنجه ی اندیشه ای خمار نشد  
به پای گلبن نومیدی تو کس ننشست  
که برنخاسته، زخمی ز نیش خار نشد  
خطت گشود در باغ سبز بر دل، دل  
شکفته گشت، به یک گل ولی بهار نشد  
قرار زلف تو و بی قرار دل ما  
به این قرار نمی ماند، این قرار نشد  
فکنده از چه پی صید مرغ خانه ی کمند؟  
شکار کرکس و شاهین کن، این شکار نشد!  
ز قتل عام لرستان و فتح خوزستان  
چو هند و نادر، اسباب افتخار نشد  
نهال مردی و مردانگی چنان خشکید  
که سالها شد و یک نادر آشکار نشد  
زمام مملکت آن سان به دست غیر افتاد  
که بی لجام چو او، کس زمامدار نشد  
چه ملتی است؟ که نابود باد تا به ابد  
چه دولتی است؟ که خود سر چو او، به کار نشد  
نه نام ماند، نی ننگ، زین د، در گیتی

شوند محو که این شهر و شهریار نشد  
 ز شاه سازی و دربار بازی این ملت  
 مگر ندید، دو صد بار، بار بار نشد؟  
 مدار چشم توقع به آن که چشم طمع  
 به مال دارد، این مملکت مدار نشد  
 نداشت عارف عیبی جز از نداری و گفت  
 که گفت این که نداری که عیب و عار نشد!<sup>۳۰۰</sup>  
 نمونه دیگری از عارف در هجو رضا شاه:

### حرف آخر

به من لعن کرد و شماتت "بهار"<sup>۳۰۱</sup>  
 که بودی تو، مداح این نابکار<sup>۳۰۲</sup>  
 بگفتی ز جمهوری اینسان سخن  
 که این هست تنها علاج وطن  
 بگفتم به سالی دو، گر بد کند  
 طریق بقا بهر خود سد کند

<sup>۳۰۰</sup> عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۸۱-۸۲

<sup>۳۰۱</sup> ملک الشعراء بهار.

<sup>۳۰۲</sup> رضا شاه.

بدی گر که می کرد با شیخ و شاب  
 نمی شد به دورد گر، انتخاب  
 شما، لیک در جام، سم ریختند  
 که آن رسم نیکو بهم ریختند  
 به امثال من، تیغ کین آختید  
 "موقت" به "دائم" بدل ساختید  
 چو دیدم چنین است، با حال زار  
 بسوی درو دشت کردم فرار  
 نه در بزم و جشنش نهادم قدم  
 نه لب برگشودم به لا و نعم  
 چو گفتند: "چون پیش، کاری بکن"  
 فراری شدم تا نگویم سخن  
 چنین، سر نهادم به صحرا و کوه  
 کز آن ناکسان آدمم در ستوه  
 درین کنج ویرانه هم این و آن  
 گشاینداز بهر پندم دهان  
 که این مملکت این شد و آن شد دست!  
 نظر کن که دوزخ چو رضوان شد دست!

ز اقدام دارنده ی تاج و تخت  
 خرافات ازین مملکت بسته رخت!  
 چو خلقند خوش پوش<sup>۳۰۳</sup> و آزاد و شاد  
 تو دیگر مکن از غم و غصه، یاد  
 بیا و دگر سان بکن خلق و خو  
 سخنها ز عصر طلایی بگو!  
 مرا خاک باید بسر کاین زمان  
 کنم مدح و توصیف غارتگران  
 ز من گو نخواهند تغییر رنگ  
 که آلوده نامم نگردهد به ننگ  
 دهم جان و مدحی نگویم ز کس  
 مرا حرف آخر همین است و بس!<sup>۳۰۴</sup>

### دشمن خونی خسروان

مگر آن جنایات کافی نبود  
 که "خانی"<sup>۳۰۵</sup> ز نو خسروانی سرود!

---

<sup>۳۰۳</sup> اشاره ایست به اجباری شدن کلاه پهلوی و کت و شلوار که همان سیاست را آتاتورک نیز در ترکیه دنبال کرده بود.

<sup>۳۰۴</sup> عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۹۱-۹۲



منم دشمن خونی خسروان  
 کز آنان شد ایران چنین ناتوان  
 خدای وطن کاش معجز کند  
 ترحم بدین خلق عاجز کند  
 کند ریشه ی جانی و راهزن  
 سپارد به ملت زمام وطن<sup>۳۰۶</sup>

### این رسم پهلوانی نیست

بعهد ما به جز از هیز و دزد و جانی نیست  
 بغیر اصل زر و زور و خانخانی نیست  
 وطن پرست دهد جان خود به راه وطن  
 به "حرف یاهو" و "جاندادن زبانی" نیست  
 بنام خود کنی املاک خلق، شرمت باد  
 که قلدری بود این، طرز قهرمانی نیس  
 ندیده کس ز چپاول به پهلوانی تو  
 شدی تو راهزن، این رسم پهلوانی نیست!  
 زمانه، هر دو سه روزیست با یکی، هشدار

<sup>۳۰۵</sup> رضاخان پهلوی

<sup>۳۰۶</sup> عین السلطنه، ج ۲ ص ۶۷۷۴-۲

که گفت با تو که این عز و جاه فانی نیست؟

صعود کرده ای اما به دست اجنبیان

که رتبت تو به تایید آسمانی نیست

تو گفته ای که، بود شوستراجنبی، زچه گفت

مدیح وی، مگر این گفته از فلانی نیست؟<sup>۳۰۷</sup>

تو جاه و سود کلان برده ای ز اجنبیان

مرا نصیب به جز فقر و ناتوانی نیست

من از برای وطن، لب گشوده ام به سخن

ز بهر مال و منال و زر و اوانی نیست

کسی نگفت ترا، لیک گویدت عارف:

درین زمانه چو تو کس، زورگوی جانی نیست!<sup>۳۰۸</sup>

### بیچارگی وطن

شادم که چه خوش گشت نثار وطن من

آن بود و نبود من و این جان و تن من

---

<sup>۳۰۷</sup> رضا شاه به "شیخ الملک اورنگ" نماینده ی مردم همدان در مجلس، که شاعر هم بود گفته بود: "میگویند عارف شاعری است ملی! آنوقت این شاعر ملی اجنبی ها را مدح میکنند؟؟ و راجع به شوستر گفته: گر رود شوستر از ایران، رود ایران بر باد! این چه شاعر ملی است که برای بیگانگان شعر گفته است؟" پا ورقی نقل از: **عین السلطنه**، ج ۲

ص ۶۷۷۴-۲

<sup>۳۰۸</sup> عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۹۹

بیچاره و درمانده کسی نیست چو من، لیک  
 درمانده تر و بی چاره تر از من، وطن من!  
 سنگ تو و نیش تو و خار تو همانا  
 باشد گهر و نوش و گل و نسترن من  
 گفتند کسی آمده کاو همچو فرشته است  
 دیدم که بود دیو من و اهرمن من!  
 اینک ز وجود تو ره و رسم جنایات  
 شد بار دگر نو به دیار کهن من  
 تو قائد من، منجی من نیستی ای دون!  
 هستی تو همان دشمن من، راهزن من!  
 از من شنو این نکته که در هیچ زمانی  
 حمدی نشیده است ز من، ذوالمنن من  
 آیا سخن از جاه و جلال تو سرایم  
 تا باد به گوش تو رساند، سخن من؟<sup>۳۰۹</sup>  
 کن مستم از آن گونه که چیزی نکنم درک

<sup>۳۰۹</sup> "شیخ الملک اورنگ" در سخنرانی مفصلی در انجمن ادبی ایران گفت: "شاه فرمود: سخن عارف را باد بگوش ما رسانده و می رساند مخصوصا تصنیف بسیار نا بجا و بی موردیکه برای شوستر آمریکایی گفته است!". پا ورقی نقل از: عین السلطنه، ج ۲ ص ۶۷۷۵-۲

"ای باده" فدای تو همه جان و تن من<sup>۳۱۰</sup>

تا مرگ نیاید به در کلبه ی عارف

شک نیست که پایان نپذیرد محن من<sup>۳۱۱</sup>

غزل زیر در "آثار منتشر نشده ی عارف، تدوین سید هادی حائری" درج

شده و احتمالاً روی سخن با رضاشاه می باشد و در مورد جنگهایی است

که لشکر او در لرستان و خوزستان نموده و مردم را غارت کردند:

### جهل و فقر

شهی بد سرشت و سیاه اندرون

امیری تبه کار و خونریز و دون

نشستند و گفتند و برخاستند

سپاه از پی جنگ، آراستند

که جمعی بیابانی هموطن

تمامی، چه کودک، چه مرد و چه زن

به قتل آورند و زپای افکنند

سپس زین جنایت تفاخر کنند!

که مائیم رزم آورانی دلیر

<sup>۳۱۰</sup> مصرعی است از منوچهری دامغانی که عارف آن را تضمین نموده است

<sup>۳۱۱</sup> عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۱۰۱

که موشی است، در پیش ما نره شیر!  
 که ما ساختیم این ددان را هلاک!  
 شد از لویشان پاک، این خاک پاک!  
 ندانی که بس ننگ و عار آورد  
 جنایت کجا افتخار آورد؟!  
 گروهی که در جهل و نادانی اند  
 خدا را سزاوار کشتن نی اند  
 تو این نکته ها را ندانی چرا؟  
 که از جهل و فقرست خبط و خطا  
 معارف ببر، بهر این جاهلان  
 که گردند آگه ز وضع زمان  
 چو شد صاحب دانش و علم و فن  
 نخواهد شدن جانی و راهزن  
 چه گویم؟! که یاسین به گوش خرس

۳۱۲ .....

اینها اشعاری است که عارف در ذم رضاشاه سروده است و مربوط به دوره ی دوم نگرش وی به رضاشاه می باشد. (۱۳۱۲-۱۳۰۴) در مورد این

<sup>۳۱۲</sup> آثار منتشر نشده عارف، تدوین سید هادی حائری (کوروش)

دوره، "بیدار" نوشته: چقدر برای عارف یأس آور بود وقتی که همین کس (رضاشاه) که در نظر او قهرمان جمهوری بود، چند سال بعد از دست انگلیسی‌ها تاج و تخت ایران را گرفت و دست به هستی مردم دراز کرد. این شعر را بعد از تاج گذاری او سروده و نماینده طغیان روح اوست:<sup>۳۱۳</sup>

ز قتل عام لرستان و فتح خوزستان  
 چو هند و نادر، اسباب افتخار نشد  
 زمام مملکت آنسان بدست غیر افتاد  
 که بی لجام چو او، کس زمامدار نشد  
 ز شاه سازی و درباربازی این ملت  
 مگر ندید دو صد بار، بار، بار نشد؟  
 مدار چشم توقع به آنکه چشم طمع  
 چه مال دارد، این مملکت مدار نشد!

"در این غزل، عهد شکنی‌های رضاخان را تذکر می‌دهد و می‌گوید در پی دوستی او دشمنی سهمگینی نهفته است. عارف به روزگار سردار سپهی رضاخان اشاره می‌کند و روش آن روز او را عارف به ظاهر آن فریفته می‌شد، در باغ سبز می‌نامد. عارف از قتل عام لرستان متأثر شده، می‌گوید: صید حرم کردن، کار قابل تحسینی نیست. عارف تاکید می‌کند که در کشور ایران تا کسی لگام استعمار به گردن نداشته باشد، زمامدار نخواهد شد، و سپس شاه سازی و درباربازی سردار سپه را که روزی از روی عوام فریبی ادعای طرفداری از جمهوریت داشت، نکوهش کرده، می‌گوید: کسی

<sup>۳۱۳</sup> عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، ص ۱۰۳

که مانند وی چشم طمع به مال مردم دارد، لایق طرفداری نیست. همین صراحت عارف بود که او با دستگاه رضاخانی ناسازگار می‌گردانید و از همان اوان سلطنت پهلوی در همدان گوشه نشینی اختیار کرد و در حقیقت در آنجا تبعید بود و تا آخر عمر بر خلاف بسیاری از شاعران دیگر شعری و سخنی در ستایش و تأیید رژیم و حکومت رضاشاه بر زبان نیاورد.<sup>۳۱۴</sup>

البته این تنها عارف نبود که شاهد تغییرات زمانه شد و بسیاری از کسان دیگر همانند ملک الشعراء بهار که در ابتدا حامی جمهوری خواهی بودند، بعدها از مخالفان رضا شاه شدند<sup>۳۱۵</sup> که مجال بررسی آراء او در اینجا میسر نیست و در موضوع پژوهش ما قرار نمی‌گیرد. کسانی همانند سید حسن مدرس و میرزاده عشقی بطور مستقیم از سردار سپه انتقاد می‌کردند و علناً ترور شدند.

### عشقی و هجویات سیاسی وی درباره نظام نوین

میرزاده عشقی از جمله شاعرانی است که شدیدترین حملات را به سردار سپه نمود، میرزاده عشقی که نسبت به عارف از زیر و بم سیاست<sup>۳۱۶</sup> بیشتر آگاه بود، از همان ابتدا با "جمهوری رضاخانی" مخالفت نمود و آن را توطئه استعمارگران انگلیسی دانست. تدوین کننده دیوان میرزاده عشقی، عامل اصلی ترور میرزاده عشقی را مجموعه اشعار هجوی او میدانند که به طور مستقیم علیه رضاخان سروده و یا هجویاتی که علیه حامیان رضا خان همانند وحید دستگردی سروده است، می‌داند. مجموعه این اشعار هجوی در پایان دیوان میرزاده عشقی نقل شده است که ما برخی از آنها را جهت آشنایی با هجو جمهوری رضاشاهی نقل می‌کنیم:

<sup>۳۱۴</sup> نویسندگان پیشرو ایران، ص ۱۱۳ نقل از عین‌السلطنه چ ۲ ص ۶۷۷۹-۲

<sup>۳۱۵</sup> ملک الشعراء بهار، ص ۳۴

<sup>۳۱۶</sup>

## جمهوری نامه یا هجو نامه عشقی<sup>۳۱۷</sup>

اشعاری که تحت عنوان: (جمهوری سوار)، (مظهر جمهوری)، (نوحه ی جمهوری) ذیلا درج میشود و همچنین: مقاله (آرم جمهوری) که در کتاب سوم مقالات عشقی چاپ شده از آخرین شماره روزنامه قرن بیستم (مورخ شنبه ۲۴ ذی القعدة ۱۳۴۲ قمری مطابق ۷ تیر ۱۳۰۳ خورشیدی) نقل گردیده و طبع این شماره قرن بیستم است که بقیمت جان عشقی تمام شد.<sup>۳۱۸</sup>

### مظهر جمهوری

در صفحه چهارم روزنامه "قرن بیستم" که این ابیات چاپ شده، تصویر مرد مسلح و غضب آلودی را بنام مظهر جمهوری کشیده‌اند که در دست راست تفنگ و در دست چپ سکه نقره (پول) دارد؛ بالای سرش سایه جمبول نمایان است، در اطراف اسامی روزنامه‌هایی را بشکل یکی از حیوانات نمایش می‌دهد: افعی "روزنامه ناهید" جغد "روزنامه تجدد" "موش" روزنامه کوشش "سگ" روزنامه ستاره "الاغ" روزنامه گلشن "گره" روزنامه جارچی".

مظهر جمهوری فرماید:

من مظهر جمهورم-الدرم و بولدرم

از صدق و صفا دورم الدرمد و بولدرم

من قلدر پر زورم الدرمد و بولدرم

<sup>۳۱۷</sup> آثاری که باعث قتل عشقی شد.

<sup>۳۱۸</sup> دیوان میرزاده عشقی، ص ۷۶



مامورم و معذورم الدرمد و بولدرم

من قاعد جمهورم الدرمد و بولدرم

### افعی گوید:

من افعی بی جانم-آمنای- صدقنا

زهر است به دندانم-آمنای- صدقنا

من دشمن ایرانم-آمنای- صدقنا

من فاقد ایمانم-آمنای- صدقنا

من بوجار لنجانم-آمنای- صدقنا

### جغد گوید:

من جغد نوان خوانم - بر بام تو- قوقوقو

من لاشخور پستم -همنام تو- قوقوقو

کردست مرا فربه-اطعام تو- قوقوقو

افتم به هوای پول -در دام تو- قوقوقو

بر دوش تو پرانم-آمنای- صدقنا

### موش گوید:

من موشک مسکینم- پابند تو جیر جیر جیر

کردست مرا سرمست - لبخند توجیر جیر جیر

در دزدی و قلاشی- مانند تو جیر جیر جیر

تا نرم شود دندم، چون دند تو- جیر جیر جیر

من دست بدامانم -آمنا- صدقنا

**سگ گوید:**

من توله ی تفلیسم - عف عف اخوی عف عف

انبانه ی سفلیسم - عف عف اخوی عف عف

من مکتب ابلیسم - عف عف اخوی عف عف

من مظهر تدلیسم - عف عف اخوی عف عف

من منتظر نانم -آمنا- صدقنا

**الاغ گوید:**

من کر خر زارم - عرعر ابوی عرعر

حیوان علف خوارم - عرعر ابوی عرعر

جفتک زن احرارم - عرعر ابوی عرعر

پالان قجری دارم - عرعر ابوی عرعر

مستوجب احسانم -آمنا- صدقنا

**گربه گوید:**

من پیش پیشم مومو، گربه ی علیم مو مو

خلقند همه شاهد بر مهملیم مومو

انگشت نمای خلق، در بز دلیم مومو

سر گنده نیم چون شیر سر پشکلیم مو مو

مداح و ثنا خوانم - آمانا - صدقنا

**قرن بیستم گوید:**

ای مظهر جمهوری - هی هی جیلی قم قم

جمهوری مجبوری - هی هی جیلی قم قم

مسلك نشود زوری - هی هی جیلی قم قم

تا کی پی مزدوری - هی هی جیلی قم قم

یک چند نما دوری - هی هی جیلی قم قم

من مرد مسلمانم - آمانا - صدقنا<sup>۳۱۹</sup>

### نوحه جمهوری

در صفحه ی پنجم آخرین شماره ی "روزنامه قرن بیستم" عکس تابوتی را نشان می دهد که عده ای از آن مشایعت می نمایند و مرغان لاشخور سر تابوت در پروازند و پایین عکس چنین نوشته شده "جنازه ی مرحوم جمهوری قلابی" سپس این اشعار به چاپ رسیده است:

آه که جمهوری ما شد فنا

پیرهن لاشخوران قبا

**فکلی گوید:**

<sup>۳۱۹</sup> همان ، ص ۱۰۳

شد فکلم چرک و کتم شد کثیف

مشت جماعت کلهم کرده قیف

"ژنده" شد این کراوات ظریف

(نم دودیو) زین حرکات عفیف

گشته طرف، ملت جاهل بما

آه که جمهوری ما شد فنا

**جناب جمبول<sup>۳۲۰</sup> گوید:**

بیرق جمهوری اگر شد نگون

جان وی از پیری او شد برون

غصه نخور میزنم انژکسیون

زنده شود لیک بحال جنون

بام<sup>۳۲۱</sup> زند بر سر خلق خدا

آه که جمهوری ما شد فنا

**فعله گوید:**

من که یکی فعله ام، ای کردگار

صحبت جمهور، مرا کرده خوار

<sup>۳۲۰</sup> مقصود از جمبول نماینده ی دولت انگلستان است. نقل از دیوان عشقی ص ۱۰۱

<sup>۳۲۱</sup> مقصود از بام تو سری زدن است. نقل از دیوان عشقی ص ۱۰۱

شد شب عیدی، جگرم داغدار  
 طفلک من، مانده به زیر آوار  
 در جلو حمله ی قزاق ها  
 شکر که جمهوریتان شد فنا  
 بیرق قرمز جگرم کرد خون  
 رفت جگر گوشه ز دستم برون  
 دولت ما گشته دچار جنون  
 شکر که آخر علمش شد نگون  
 بسکه نمودند خلائق دعا  
 شکر که جمهوریتان شد فنا  
**لاشخور گوید:**

من که یکی لاشخور آزاده ام  
 بهر فروش وطن آماده ام  
 لنگ بود امشبه عراده ام  
 در پی این تازه لش افتاده ام  
 تا بکنم لقمه ای از آن جدا  
 وای که جمهوری ما شد فنا  
**جغد گوید:**

جغدکی آنجا سر تابوت بود  
 از سخن لشخوره مبهوت بود  
 نوحه کنان در طلب قوت بود  
 عاشق سرداری ماهوت بود  
 بال به هم برزد و گفت ای خدا  
 آه که جمهوری ما شد فنا

\*\*\*

لاشخوران جانب لش پر زدند  
 از غم این فاجعه بر سر زدند  
 بر سر و بر سینه مکرر زدند  
 چنگ به تابوت پر از زر زدند  
 سهم ربودند از آن سکه ها  
 آه که جمهوری ما شد فنا  
 یک سگ بیچاره عقب مانده بود  
 دیر ترک نوحه ی خود خوانده بود  
 زوزه کنان در پی لش رانده بود  
 بوی لشش معده گدازنده بود  
 هو زدی اندر پی شاه و گدا

آه که جمهوری ما شد فنا  
دید یکی زارِ عک لخت عور  
لش کشی لاشخوران را ز دور  
گفت که ای مست شراب غرور  
حسرت جمهور ببر سوی گور  
آه یتیمان فقیر از قفا

شکر که جمهوریتان شد فنا<sup>۳۲۲</sup>

### جمهوری نامه

پس از بهم خوردن جمهوری که جراید مخالف و طبقات مردم علیه جمهوری خواهان قیام کردند، از جمله اشعار معروفی که در این زمینه گفته شد: "جمهوری نامه" می باشد و این در واقع کارنامه یا تاریخچه جمهوری بشمار می رود. این اشعار به وسیله کاغذ آمونیاک چاپ شده و محرمانه و به بهای ده ریال به فروش می رسد. در آن موقع گوینده این اشعار معلوم نشد لیکن آن را برخی از عشقی و برخی از ملک الشعراى بهار دانسته اند. این منظومه به قدری خوب و ماهرانه سروده شده بود که تا مدتها دست به دست می گردید و چنان زبانزد خاص و عام و نقل مجالس گشته بود که هر کس ابیات آن را کم و بیش حفظ داشت.

مولف شخصا در واقعه جمهوری روز شنبه دوم فروردین ۱۳۰۳ خورشیدی واقع در میدان بهارستان وقایع را از نزدیک مشاهده می کرد. برای جلب موافقت نمایندگان در مخالفت با جمهوری، قریب چهل هزار نفر

<sup>۳۲۲</sup> نقل از عین السطنه، ج ۲ ۶۶۰۷-۲

از اهالی تهران: صحن دار الشوری، محوطه بهارستان و خیابان‌های مربوط به میدان بهارستان را اشغال کرده بودند. همه و غوغا هنگامی رو به شدت گذاشت که آیه الله آقا جمال اصفهانی در پیشاپیش بازاری‌ها، سواره بدهلیمز مجلس وارد می‌شد، نظامیان نگهبان مجلس مانع ورود به آن صورت شده و سر نیزه‌ای بشکم مرکوبش زدند. وکلای طرفدار سردار سپه از فشار و غوغای مردم بهراس افتاده توسط سید محمد تدین رئیس مجلس، سردار سپه را بیاری خواستند. با آمدن چند گردان نظامی سواره و پیاده از سرباز خانه‌های عشرت آباد و باغشاه، خود سردار سپه هم به مجلس آمد و در نتیجه هیاهو و انداخته شدن آجری بروی ایشان، وی دستور داد مردم را پراکنده سازند. نظامیان با سرنیزه و سواره نظام با شمشیر بمردم هجوم برده و جمعیت را از هر سو پراکنده کردند.<sup>۳۲۳</sup>

### تصنیف جمهوری

دست اجنبی چون کرد کشور عجم ویران

تخم لق شکست اخر در دهان این و آن

گفت فکر جمهوری هست قند هندستان

هاتفی ز غیب، خوش گرفت عیب

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

تا تهیه در لندن شد اساس جمهوری

خود سری تدارک شد بر قیاس جمهوری

<sup>۳۲۳</sup> نقل از عین السطنه، ج ۲-۶۶۰۷-۲



ارتجاع و استبداد در لباس جمهوری

آمد و نمود حيله با رنود

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

شد خزان جمهوری، نوبهار امساله

دست اجنبی بنهاد داغ بر دل لاله

شد نصیب این ملت غصه و غم و ناله

بلبل سحر کرد نوحه سر

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

زین صدای نازبیا در وطن طنین افتاد

بین ملت و دولت اختلاف و کین افتاد

طفل پاک آزادی از رحم جنین افتاد

رفتیمان زیاد، نام اتحاد

جمهوری نقل پشگل است این

بسیار قشنگ و خوشگل است این

این صدای بیهنگام مایه ی خرابی شد

مملکت به داد آمد بسکه بی حسابی شد

کارهوچیان ما اجنبی آبی شد  
 روس و انگلیس، گشته هم جلیس  
 جمهوری نقل پشگل است این  
 بسیار قشنگ و خوشگل است این  
 مخالفت با قرارداد ایران و انگلیس: این چکامه را علیه قرارداد ۱۹۱۹ بال  
 ۱۳۳۷ قمری سروده است.

نام دژخیم وطن، دل بشنود خون میکند  
 پی بدین خونخوار، اگر شد روبه رو خون می کند؟  
 آنکه گفتی محو قرآن<sup>۳۲۴</sup> را همی باید نمود  
 عنقریب این گفته با سرنیزه مقرون میکند!  
 وای از این مهمان که پا در خانه ننهاده هنوز  
 پای صاحب خانه را از خانه بیرون میکند؟!  
 داستان موش و گربه است عهد ما و انگلیس  
 موش را گر گربه گیرد رها چون می کند؟  
 شیر هم باشیم گر ما، رو به دهر است او

<sup>۳۲۴</sup> مقصود شاعر "گلاستون" نخست وزیر اسبق انگلیس است که هنگام نطق تاریخی خود در پارلمان انگلیس پیشرفت سریع نفوذ بریتانیای کبیر در ایران و استعمار ممالک اسلامی یا خاور میانه را در محو قرآن مجید تشخیص داده بود. نقل از عین السطنه، چ

شیر را روباه معروف است، مغبون می کند؟  
هیچ میدانی حریف ما چه دارد در نظر؟  
اینهمه خرج گزافی را که اکنون می کند  
انگلیس آخر دلش بهر من و تو سوخته؟  
آنکه بهر یک وجب خاک این همه خون میکند!  
آنقدر میدانم امروز ار که بر ما داده پنج:  
غاز، فردا دعوی پنجاه میلیون میکند.  
دانم آخر جمله ی ما را بملک خویشتن  
بی نصیب از آب و خاک و دشت و هامون می کند.  
آنکه در آفریک بر ریگ بیابان چشم داشت  
چشم پوشی از دیار گنج قارون میکند؟  
دزد رهن دزد نادانست، راحت پشت میز  
دزد دانا دزدی از مجرای قانون می کند.  
گوش اوخ ندهدعاین ملت بدینها! ور دهد:  
گوش از این گوش، از آن گوش بیرون می کند.  
طبع من مسئول تاریخ است و ساکت مانم ار  
هان بوجدانم مرا تاریخ مدیون میکند.  
ورنه میدانم در احساسات این بی حس نژاد

گفته ها ی من نه چیزی کم نه افزون می کند  
 ملتی کو مرده در تاریخ و اینش امتیاز  
 نعش خود با دست خود این مرده مدفون می کند  
 ملتی کز دادن تن با تمام امتنان:  
 بر اسارت خصم را از خویش ممنون میکند!  
 ملتی کو باز قرن بیستم بر درد خود  
 چاره باختیم و دعا و ذکر و افسون میکند  
 ملتی کالوده ی تریاک باشد صبح و شام  
 دائم آگنده دماغ، از گند افیون میکند.<sup>۳۲۵</sup>

چند نفر از مدافعان جمهوری رضا خانی و حامیان رضا شاه مورد  
 هجو شدید عشقی قرار می گیرند، برخی آن اشخاص عبارتند از:  
 ضیاء الواعظین یا همان چراغ الذاکرین،<sup>۳۲۶</sup> وحید دستگردی، خلخالی،  
 دیوان بیگی و شیخ ممقانی.<sup>۳۲۷</sup>

<sup>۳۲۵</sup> همان، چ ۲، ص ۶۶۰۷-۲

<sup>۳۲۶</sup> عشقی این منظومه را بعنوان چراغ الذاکرین گفته که در شماره ی ۸ سال دوم نامه  
 ی صبا بامضاء "احقر سید ضیاء قشقایی" چاپ شده که در حقیقت مخاطب عشقی در  
 این منظومه مرحوم سید ابراهیم ضیاء "ضیاء الواعظین" نماینده ی سابق مجلس از  
 قشقایی هاست. نقل از عین السطنه، چ ۲، ص ۶۶۰۷-۲

<sup>۳۲۷</sup> عشقی درباره ممقانی می گوید: "شیخ اسدالله ممقانی در اوایل انقلاب مشروطیت  
 ایران، برهنه و گرسنه از نجف تا استانبول می رود و در آنجا اول با جنبه زهد و ریا  
 مشغول گول زدن مردم می شود، بعد داخل دسته آزادی خواهان می شود و به این  
 وسیله خود را مستشار سفارت استانبول می کند. در ضمن آشنایی با دسته های عثمانی

خرنامه یا خر تو خر از هجویات مهم این دوران است که ما در پژوهشی دیگر آنها را مورد مطالعه قرار می دهیم و در اینجا مجال ذکر آن نیست.

### دفاع از زرتشت

در اوائل جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی به عبارت دیگر دوره کشمکش سیاست متفقین و دول متحده بود که عشقی به هواخواهی از عثمانی ها پرداخت و زمانی که چند هزار تن مهاجر ایرانی در عبور از غرب ایران به سوی استانبول می رفتند او هم به آنها پیوست و همراه مهاجرین به آنجا رفت. عشقی چند سالی در استانبول بود، در شعبه علوم اجتماعی و فلسفه دارالفنون باب عالی جزء مستمعین آزاد حضور می یافت. حتی "اپرای رستاخیز شهریان ایران" را عشقی در استانبول نوشت. این منظومه اثر مشاهدات او از ویرانه های مدائن هنگام عبور از بغداد و موصل

از راه حقه بازی خود را قاضی کونسولخانه ایرانیان معرفی نموده، با تمام وسائل مشغول کلاه برداری از عمر وزید می گردد: گاهی وصی، زمانی قیم شده اموال این و آن را می -رباید. و قتی که به عنوان مهاجر در استانبول بودیم، تمام ایرانیان مقیم استانبول را می دیدم که از دست او به ستوه آمده و وی برای اسکات مهاجرین، ماهی یکی دو بار از رؤسای مهاجرین که آنها هم کمتر از خود او نبودند، مهمانی می کرد. از شخص من، فوق العاده می ترسید و نفرت داشت، چون که شنیده بود که گاهی بنظم معترض اشخاصی مانند او می شوم، اتفاقاً شب عید نوروز (۱۳۳۵ قمری) کتابچه منظوم این گوینده که بمناسبت جنگ بین المللی سروده بودم، چاپ شد، ایشان در هر جایی که نسخه ای از آن را می دید پاره می کرد و هیچ دلیلی از برای این حرکت عفیف ذکر نمی کرد. در قبال این شناخت، قصیده ای را که در واقع وصف الحال اوست سرودم، اگر چه می خواستم این ابیات را مانند سایر هجویاتی که دارم، در این کتابچه ثبت ننمایم ولی این مسئله را در نظر گرفتم که البته در هر زمانی از این جنس خبیث افرادی خواهند بود که با جنبه مختلف خود را در داخل هر کاری بنمایند و موجبات زحمت مردم را برای راحت خود فراهم سازند. از این رو در کتابچه خود ثبت کردم تا این ابیات در هر موقعی مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد." همان چ ۲ ص ۶۶۱۱-۲

به استانبول بوده‌است. اما عشقی در استانبول همان موقع که متوجه یاوه گویی های برخی از شعرا و ادبای عثمانی شد لب به اعتراض گشود و شعر ذیل را در برابر پان تورانیست های عثمانی سرود که زرتشت را ترک می- دانستند:<sup>۳۲۸</sup>

### دفاع از زرتشت

ای دختران ترک! خدارا، حیا کنید  
 باری در این معامله، شرم از خدا کنید!  
 یا رخ نهان کنید که دل نابرید  
 یا با عاشقان دلشده کمتر جفا کنید  
 یا وعده نادهدید که با ما وفا کنید  
 یا برقرار وعده، خودتان وفا کنید  
 یغما نموده اید دل و دین ما یلی  
 کی عادت قدیمی خود را رها کنید؟  
 ترک ختا همیشه به یغما بنام بود  
 یک چند دهم رواست که ترک خطا کنید  
 جایی کشید کار ز یغما که این زمان  
 یغمای شت، پیمبر پیشین ما کنید؟

<sup>۳۲۸</sup> در پاسخ به ۴ جراید ترکیه که زرتشت را ترک می گفتند. رجوع شود به: عین

زرتشت دل نبود که آنرا توان ربود

حاشا قیاس دل، ز چه با انبیا کنید؟

زرتشت بردنی نبود، این طمع چه سود؟

تنها همان، به بردن دل اکتفا کنید!

امروز قصد بردن پیغمبران کنید

فردا بعید نیست که قصد خدا کنید!

(ایام مهاجرت-استانبول-۱۳۳۵) ۳۲۹

### فربضیه بی پایه بر مبنای تاریخ و ادبیات

دیدیم که با تمام اعتراضات و هجویات ادبیات ایران و ترکیه پس از مشروطه، باز رضاشاه و آتاتورک تبدیل به دو دیکتاتوری شدند که در مقابل مردم خود قرار گرفته و حامی منافع انگلیس و به طور کلی غرب گردیدند.

پیش از این شاهد مناظرات شدید بین شعرای ایرانی و عثمانی و ادعای های بی اساس برخی از ادبا و رجال سیاسی مانده سلیمان نظیف بودید، حال طنز و هجو تاریخ را خواهیم دید که چگونه هجو آنها به مناظره دوستانه و دلبرانه تبدیل می‌گردد و باز از شاهنامه فردوسی برای این مناظره دوستانه سیاستمداران سوئی استفاده می‌شود. داستان از این قرار است که در ساعت دو و سی دقیقه بعد از ظهر سه شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۱۳ قطار حامل رضاشاه و ۱۸ نفر از همراهان او متشکل از افسران ارتش و رجال سیاسی که با وی به ترکیه می‌رفتند، به ایستگاه راه آهن آنکارا

۳۲۹ عشقی، سیمای نجیب یک آنارشیست، ص ۹۹

رسیدند. پرچم‌های ترکیه و ایران از دیوارها و ستون‌های ایستگاه آویخته شده بود و گارد احترام که در مرکز ایستگاه مستقر بود، شروع به نواختن سرودهای ملی دو کشور کرد. استقبال چنان پرشور بود که مطبوعات ایران و ترکیه و جهان به توصیف روابط دوستانه رضاشاه و آتاتورک مشغول شدند و شروع به قلم زنی و تهیه گزارش‌های پر تب و تاب نمودند.

گویی، ایران و ترکیه سالیان درازی است که با یکدیگر نجنگیده‌اند و هرگز اختلافی میان عثمانی و ایران نبوده است و هیچ خصومتی بین صفویان و عثمانیان و قاجارها رخ نداده است و اصلاً کسی پان تورانیست نبوده است! این است طنز تاریخ و هجو روزگار که دوست و دشمن را به بازی در کنار یکدیگر می‌نشانند.

رضا شاه قصد دارد که زود سفرش را پایان دهد ولی آتاتورک مانع می‌شود و اصرار اصرار که باید دوهفته از ترکیه نوین دیدار کند! رضا شاه فرزند عباسقلی خان سواد کوهی در سال ۱۲۵۶ شمسی در الشت مازندران به دنیا آمده است و یک قزاق رند و زبان گشاده و هتاک بود اما حالا با زبان ترکی آذری با آتاتورک دین ستیز گفتگو می‌کرد و از تجدد و پیشرفت سخن می‌گفت و گیلان شراب در دست آنها جای گرفته بود و خود را مدرن و غرب‌گرا نشان می‌دادند. آتاتورک یا همان مصطفی کمال در سال ۱۸۸۱ در شهر سلانیک که الان جزو یونان است، به دنیا آمده بود و پدرش علی رضا کارمند گمرک محل و مادرش زبیده خانم از خانواده "ساری گولکو حاجی صوفی" بود<sup>۳۳۰</sup>. او سرانجام در روز یازدهم ژانویه ۱۹۰۵ از

<sup>۳۳۰</sup> آتاتورک، ترجمه حمید نطقی، موسسه فرهنگی منطقه‌ای، شماره ۱۲، ص ۱



آکادمی نظامی فارغ التحصیل شد و درجه سروانی گرفت. هر دو سرباز، سرمست از پیروزی های خود رو به سوی مدرنیسم غربی داشتند و اراده نظامی در آنها بود که "تجدد آمرانه" را در ایران و ترکیه جاری و ساری سازند. افشین مرعشی در پژوهشی دیدار این دو دیکتاتور را چنین توصیف می کند که وقتی رضاشاه وارد ترکیه شد، از او چنین استقبال گردید:

"...حال، همان صاحبان افکار جدید و غرب زده تغییر موضع داده و در روزنامه ها به دوستی ایران و توران اشاره می کردند و شاهنامه محل پیوند و دوستی دو ملت شده بود! احمد آقا اوغلو (۱۹۳۹-۱۸۶۹/۱۳۱۸-۱۲۴۸ ه.ش) که یکی از آن پان تورانیست های دو آتشه بود، حالا می نوشت: "روابط ایران و ترکیه تا قبل از دوره آتاتورک و رضا شاه را می توان در چهار کلمه خلاصه کرد: «مبارزه ای بیهوده و رقابتی بی معنا. اثر تخیلی فردوسی، یادگار زنده این رقابت دیرینه حتی از پیش از اسلام است. شایسته یاد آوریست که به نوشته فردوسی این دو ملت از یک ریشه اند. به گفته ای این نابغه، اولین پادشاه فریدون بود که سه پسر داشت، پسر اول تور، پسر دوم ایرج و پسر سوم سلم نام داشت. او توران را به پسر اول، ایران را به پسر دوم و دره دجله و فرات را به پسر سوم بخشید. پسران دوم و سوم علیه پسر اول همدست شدند و بدین ترتیب کشمکش دیرینه آغاز شد!»<sup>۳۳۱</sup>.

اعلام علنی دوستی میان دو دولت ضمن نوش باد دو در تمام جراید بازتاب یافت. اشاره به "تاریخ" و "تمدن جهانی" توسط آتاتورک، آنچه را که ماهیت خطیر و حیاتی این دیدار رسمی تفهیم می کرد و پیامی را که

<sup>۳۳۱</sup> تحقیق ملت، نقل از کتاب رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، ص ۱۶۷

مخاطبش هم دو ملت و هم جامعه بین‌المللی بود، نمایانتر کرد. پیامهای دوستی این دو در کنار اخبار مشروح مربوط به مراسم ایستگاه قطار آنکارا چاپ شده بود. و این عملیات دوجانبه نمایشی عمومی در شماره ۱۷ ژوئن ۱۹۳۴ (۲۷ خرداد ۱۳۱۳) روزنامه جمهوریّت به چاپ رسید. مراسم استقبال در ایستگاه راه آهن یک نمایش عمومی شهری برنامه‌ریزی شده بود تا بر نمادهای ترکی و ایرانی و نیز شرکت انبوه مردم به عنوان مصرف‌کنندگان این نمادها تاکید ورزد. وجود فراگیر پرچم‌های ایران و ترکیه، نواختن سرود ملی دو کشور و حضور علنی رضا شاه و آتاتورک ایستاده یا نشسته در اتومبیل رو باز در کنار هم و عبور از برابر نگاه‌های خیره و پرستایش مردم صف کشیده در خیابان‌های پایتخت، همگی نماد و مراسم در یک برنامه ریزی شهری به هم گره می‌زدند تا همکاری دو ملت را به نمایش بگذارند. به علاوه، پخش سراسری مراسم استقبال و ضیافت رسمی به افتخار رضاشاه و نوش بادهای طرفین نیز همگی پیام سیاسی این آیین‌ها را ابلاغ می‌کردند. نمادهای دیداری دوستی که طی مراسم بعد از ظهر ایستگاه بر آنها تاکید شده بود، اینک در کنار سخنان نوش باد طرفین در ضیافت چاپ می‌شد.

رویدادهای مهم دیگر طی اقامت رضاشاه در آنکارا عبارت بودند از ضیافت‌های دیگری که به افتخار او توفیق روش‌تو (وزیر خارجه)، عصمت اینونو (نخست وزیر) و کاظم پاشا (سخنگوی مجلس) داده شدند. همچنین ضیافتی در سفارت ایران در آنکارا به افتخار مصطفی کمال برگزار شد. رضاشاه و مصطفی کمال در اجرای اپرای مخصوص سفارشی به افتخار ایشان در تالار نوبنیاد اپرای آنکارا شرکت کردند. عنوان این اپرا (اوزسوی) به

معنای تبار اصیل بود که به مناسبت دوستی ایران و ترکیه نوین اجرا می- شد و بر پایه روایتی اسطوره‌ای از شاهنامه فردوسی درباره برادری تور و ایرج ساخته شده بود.

مهم‌ترین رویدادی که از بیشترین پوشش خبری مطبوعات برخوردار شد، بازدید رضاشاه از مجلس ترکیه بود که در آنجا "عصمت اینونو" نخست وزیر وقت به سخنرانی درباره سیاست خارجی عمده ترکیه و روابط ایران با آن کشور پرداخت. درحالی که رضاشاه و آتاتورک در تالار بالای مجلس نشسته بودند. اینونو نیز به بهترین وجه بر روابط دو حکمت جدید پرداخت.

پس از سخنان عصمت اینونو رئیس مجلس ملی پشت تریبون رفت و اعلام کرد مجلس ملی ترکیه هم اکنون مراتب دوستی خود را به مجلس شورای ملی ایران تلگراف کرده است. دیدار از مجلس ترکیه و سخنان عصمت اینونو نیز در تمام مطبوعات بازتاب یافت. روزنامه‌های ترکیه گزیده‌هایی از سخنان ایراد شده را در کنار عکس‌ها و توصیف رویداد چاپ کردند. در این سخنان به نکات سیاسی مهمی اشاره شده بود که در واقع هدف تبلیغاتی این مسافرت رسمی بود. اشاره اینونو به شوق و اشتیاق مردم به دیدار شاه و محبت ایشان نسبت به مردم ایران هم موقعیت شاه را به عنوان نماینده مردم ایران تقویت می‌کرد و هم بار دیگر بر دوستی دوجانبه دو کشور تاکید می‌ورزید. اشاره او به بزرگی و مبارزه ایران برای کسب استقلال تاریخ سیاسی اخیر دو کشور را در یک طرح مشترک "آزادی ملی" به هم گره می‌زد و اشاره به پیمودن راه پیشرفت و معرفت و جامعه بین‌المللی القا می‌کرد که مخاطب این سخنان فقط ترک‌ها و

ایرانیان نیستند بلکه نظام سیاسی بین‌المللی هم هست. بار دیگر متن این سخنان پیام دیداری مراسم برگزار شده عمومی را تقویت می‌کرد. در این مورد سخنرانی اینونو به منزله اعلام علنی طرح دوجانبه ایران و ترکیه برای ملی‌گرایی و پذیرش قواعد و معیارهای نظام دولتی بین‌المللی از سوی ایشان و نیز تاکید بر جایگاه ایشان به عنوان عضوی در برابر این نظام بود.

پوشش خبری اکثر مطبوعات ترکیه از این رویدادها، ماهیتی آموزشی و مسلکی نیز داشت. مهمترین آنها سلسله مقالات احمد آقا اوغلو (۱۹۳۹-۱۲۴۸/۱۸۶۹-۱۳۱۸ ه.ش) در روزنامه جمهوریت در طول دیدار رسمی رضاشاه از آن کشور بود. آقا اوغلو در منطقه جنوبی قفقاز زیر سلطه روسیه زاده شده و در طول زندگی خود سراسر قفقاز، امپراتوری عثمانی و اروپا را زیر پا گذارده و در اروپا نزد زبانشناسان مشهور قرن نوزدهم مانند "جیمز دارمستر" و "ارنست رنان" تحصیل کرده بود. سپس به قفقاز بازگشته و سرانجام مقیم امپراتوری عثمانی و یکی از نظریه پردازان سرشناس ناسیونالیسم ترکی شده بود. او در دوره آتاتورک سرپرست اداره مطبوعات ترکیه و رئیس خبرگزاری آناتولی بود و یکی از چهره‌های اصلی تهیه کننده پیش نویس قانون اساسی ترکیه در ۱۹۲۴ (۱۳۰۳) به شمار میرفت و سرانجام نیز نماینده مجلس ترکیه شد. او در ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) در استانبول بازنشسته شد اما به تدریس و تالیف ادامه داد و واپسین سال‌های عمر خود را از احترام عمومی برخوردار بود. بنابراین سلسله مقالات او در جمهوریت در فاصله ۱۵ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۳۴ (۲۵ خرداد تا ۳ تیر ۱۳۱۳) نقش مهمی در شکل دادن به رابطه جدید ترکیه با ایران داشت. مقالات مستقیماً به دیدار رضاشاه از ترکیه مربوط نمی‌شدند، بلکه اندیشه‌های گسترده‌تری را درباره

پیوندهای تاریخی، فرهنگی و ادبی ترکیه و ایران مطرح می‌کردند. مثلا مقاله ۲۵ خرداد آقا اوغلو با اشاره به اسطوره تاریخی شاهنامه فردوسی به عنوان منبع درک رابطه میان ایران و ترکیه جدید آغاز شد. او می‌نویسد: "روابط ایران و ترکیه تا قبل از دوره آتاتورک و رضاخان را می‌توان در چهار کلمه خلاصه کرد: "مبارزه‌ای بیهوده و رقابتی بی‌معنا. اثر تخیلی فردوسی یادگار زنده این رقابت دیرینه حتی پیش از اسلام است. شایسته یادآوری است که به نوشته فردوسی این دو ملت از یک ریشه‌اند. به گفته این نابغه اولین پادشاه فریدون بود که سه پسر داشت. پسر اول تور، پسر دوم ایرج و پسر سوم سلم نام داشت. او توران را به پسر اول، ایران را به پسر دوم و ده ی دجله را به پسر سوم بخشید. پسران دوم و سوم علیه پسر اول همدست شدند و اینگونه این کشمکش دیرینه آغاز شد."

اسطوره -تاریخ شاهنامه فردوسی از همان آغاز به درونمایه مهم این دیدار رسمی تبدیل شد. به روی صحنه آوردن اپرای نمایشی "اوزسوی" [تبار ناب] با تکیه بر تبارشناسی اسطوره‌ای - تاریخی حماسه فردوسی، یکی از رویدادهای تبلیغاتی سفر آنکارا بود که رضاشاه و آتاتورک در آن حضور یافتند. استفاده آقا اوغلو از شاهنامه برای پی جویی تبار شناسی ترکان و ایرانیان دست کم دو هدف را دنبال می‌کرد. نخست اینکه استفاده از شاهنامه بخشی از برنامه گسترده فرهنگ غیرمذهبی هر دو کشور بود. رجوع به اسطوره و فرهنگ مردمی برای ردیابی خاستگاه‌های هویت نوین میخواست حافظه جمعی رسمی مبتنی بر روایت غیرمذهبی از گذشته ملی را که با تاریخ، فرهنگ و نژاد پیوند یافته بود، جایگزین تبارشناسی سنتی قرآنی-ابراهیمی سازد. دوم و در آن زمان مهمتر، رجوع به تبارشناسی

اسطوره‌ای -تاریخی شاهنامه باعث می‌شد که ایران و ترکیه با تاریخ مشترکی به هم پیوند یابند. هدف پیوند دادن دو ملت در درون تاریخی مشترک این بود که میراث جنگ‌ها و رقابت‌هایی را که در سراسر مناسبات سیاسی دو کشور را پر کرده بود بی‌اهمیت و ناچیز جلوه دهد. آقا اوغلو درباره این میراث پر از کشمکش می‌گوید: "در واقع یگانه علت این [تاریخ پر از کشمکش] گرایش‌های امپریالیستی و کشمکش میان سلسله‌ها بود. بدین ترتیب دو ملت خواهر [یا برادر] که از یک خون و نژاد بودند قرن‌ها پیکار می‌کردند تا خون یکدیگر را بریزند."

بهره‌گیری آقا اوغلو از تبار شناسی شاهنامه به او امکان می‌دهد داستان ملی یگانه‌ای برای دو کشور ایران و ترکیه روایت کند. اکنون تبار شناسی اسطوره‌ای مشترک به جای تکیه بر میراث تاریخی پیکار و جنگ، بر عناصر مشترکی که هر دو ملت در آن سهیم بودند تاکید می‌ورزید. آقا اوغلو به تعبیری پیرو این سخن مشهور استاد خود ارنست رنان بود که گفته بود: "فراموش کردن، و حتی دورتر می‌روم و می‌گویم خطای تاریخی، عامل حیاتی در ایجاد یک ملت است." از این رو آقا اوغلو بار دیگر در قالب این اندیشه به "فراموشی" دچار می‌شود و این "فراموشی" به او امکان می‌دهد که جبهه تاریخی مشترکی برای ترکیه و ایران تصور کند و بنویسد: "ترکیه و ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی بر بیشتر آسیا و اروپا از دیوارهای وین تا دروازه‌های چین، که هند را نیز در بر می‌گرفت، فرمان می‌راندند و بر سراسر این جهان حکومت می‌کرد که از یک نژاد بود!" اشاره به نژاد از آن رو ماهیت دارد که در واقع بازتابی است از بحث‌های حاکم درباره ناسیونالیسم در دوره میان دو جنگ جهانی. اشاره به وسعت

جهانی که گویا جبهه ایران و ترکیه آقا اوغلو فتح کرده بود و نیز بازتاب معیار داوری حاکم بر آن دوره است که قدرت هر ملت را در وسعت قلمرو او در دوره پیش از سلطه امپریالیستی جدید بر جهان می‌دانست و متکی بر این فرض بود که در سلسله مراتب پنداری ملت‌ها، آن مللی بالاترند که قبلاً با موفقیت بر ملل دیگر فرمانروایی کرده‌اند. در قرائت آقا اوغلو از تاریخ، میراث نبردهای گذشته ایران و ترکیه فراموش شده و جای آن را روایتی ملی گرفته که هر دو کشور را در چارچوب قالب‌ها و معیارهای جهانی آن زمان قرار دهد.

بنابراین درباره تاریخ جدیدتر نیز آقا اوغلو مراقب است تا بر تجربه مشترک دو کشور تاکید کند. او با ترسیم پیوند نهایی میان مصطفی کمال و رضاشاه، قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس را با عهد نامه ۱۹۲۰ سور [sevr] مقایسه می‌کند و هر دو را همسنگ می‌شمارد زیرا اولی ایران را به دو منطقه نفوذ میان انگلیس و روس تقسیم می‌کرد و دومی می‌خواست در پی جنگ جهانی اول آناتولی را از خاک ترکیه تجزیه کند. بدین گونه تاریخ جدید ترکیه و ایران در قالب مبارزه مشترک برای حاکمیت ملی قرار می‌گرفت. آقا اوغلو می‌نویسد:

"اما در هر دو مورد این آخرین قطره‌ای بود که کاسه صبر دو ملت را لبریز کرد و هر دو کشور به مبارزه برای آزادی برخاستند. در ترکیه آتاتورک در رأس این مبارزه قرار گرفت و در ایران رضاشاه پهلوی."

آقا اوغلو که مقاله خود را با تاریخ اسطوره‌ای برادری تور و ایرج آغاز کرده بود، اینک در داستان خود نقش رهبری آتاتورک و رضاشاه را برجسته می‌کند. طرح مشترک ناسیونالیسم و تجدیدی که دو رئیس کشور

در آن زمان رهبری آن را بر عهده داشتند اکنون با تاریخ گسترده تر مناسبات ایران و ترکیه توسط آقاوگلو به اوج خود می‌رسد. بدین معنا مقالات آقاوگلو در عامه پسند کردن و مشروعیت بخشیدن به سیاست جدید برادری میان دو کشور اهمیت فراوانی داشتند. آغاز انتشار ۹ مقاله پی در پی، آستانه رسیدن رضاشاه به ایستگاه راه آهن آنکارا بود و تا ده روز از سفر به آنکارا تا دیدار از ازمیز و استانبول ادامه یافت. پوشش خبری دیدار رسمی این دوره حساس شدیدتر از همیشه بود و مقالات تاریخی و اندیشه برانگیز آقاوگلو درست در کنار اخبار مربوط به مسیر دیدارهای روزانه رضاشاه، ملاقات‌های او با مقامات رسمی و سایر حوادث عمومی، چاپ می‌شد. بدین ترتیب وزنه تاریخی مقاله‌های آقاوگلو بر بافت و نیز بر نمادگونی و اهمیت این دیدار رسمی افزود. آقاوگلو پس از آغاز مطلب و گسترش آن با زاده شدن فریدون به عنوان نخستین شاه و برادران اسطوره‌ای ایرج و تور و تاریخ بعدی نبرد و رقابت ایشان، در پایان پیش بینی کرد که عصر جدید نزدیکی و دوستی میان دو ملت پیش خواهد آمد. او در آستانه اولین ملاقات رضاشاه و آتاتورک در ایستگاه راه آهن آنکارا نوشت: "فردا این ملاقات اوج کمال این برادری خواهد بود."<sup>۳۳۲</sup>

در واقع بعد از این سفر رضا شاه بود که برخی از شعرا ساز آرمانه‌های جدیدی را در اشعار وطنی خود نواختند و باز جهت تحقق ایده های سیاسی خود از تاریخ و ادبیات یاری جستند.

اما پایان این سفرنامه رضاشاه به سرزمین عثمانی نوین، پایان این پژوهش است که چگونه طنز تاریخ و هجو روزگار، بزم و رزم شاهنامه را به

<sup>۳۳۲</sup> رضا شاه و شکل گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثابت ف ر، ص ۱۷۰-۱۶۴



خدمت می‌گیرد و گه مناظره رزم است و گه مناظره بزم که هم اینک  
حکایت روزگار نیز می‌باشد.

## نتیجه گیری

این پژوهش دامن کوشید تا فراز و فرود مناظره و هجو را در بستر تحولات تاریخ ادبی و سیاسی مطالعه نماید. حاصل این تحقیقات برای پژوهشگر هم شگفت انگیز بود.

۱. مناظره به هجو کمک کرد تا طنز متولد شود.

۲. در فراز و فرود تاریخ سیاسی، مناظره نقش مهمی در انتقال اندیشه از عثمانی و غرب به درون تاریخ ادبی و فکری ایران داشته است.

۳. مناظره به نوعی فن دفاعی شعر فارسی در برابر پان عثمانی شد.

۴. هجو و مناظره در درون یکدیگر آمیخته می‌شد تا بتوانند بیانگر انواع تحولات سیاسی - اجتماعی و فکری جامعه ایرانی و عثمانی آن دوران گردند.

۵. مطالعه هجو و مناظره بدون مطالعه تاریخ سیاسی ایران و عثمانی غیر ممکن است.

۶. پیوند ادبیات و سیاست با دو گره هجو و مناظره در هم تنیده شده است و مناظره با ادبیات خارجی ارتباط پیدا می‌کند و هجو به نقد و پاسبانی درونی و بیرونی ادبیات می‌پردازد. مناظره ناقل ادبیات خارجی به ادبیات

ملی است و هجو پاسبان و ناقد اندیشه‌های سیاسی و ادبی از درون می‌باشد.

۷. هجو در فرآیند تکاملی خود از "هجو عامیانه" به "هجو اجتماعی" و "هجو سیاسی" مسیری چند صد ساله را طی می‌کند و در بستر سیاست و اجتماع نوین به "طنز" تغییر می‌نماید.

۸. تغییرات هجو، جهت تکامل ادبی بدون تحول فن مناظره غیر ممکن بوده است.

۹. فن مناظره، توانایی ذاتی در مباحث فلسفی و دیالکتیک دارد که مورد توجه شاعران ایران از اسدی توسی تا دهخدا بوده است. این توانایی فلسفی در برابر اخذ تمدن غربی نیز کاربردی می‌گردد. جنبه دیالکتیکی مناظره، شاعر اندیشمند را کمک می‌کند که با آن بیندیشد. شاعر اندیشمند می‌تواند با فن مناظره دفاع، اخذ، مدح، زم و تعلیم دهد که بخصوص در ادبیات مشروطه و در فرایند دولت - ملت سازی بسیار کارآمدی خود را نشان داده است. از این روی فن مناظره که در مسیر تکاملی خود از تولد تا استقلال و اوج و گسترش باعث غنای فکری ادبیات شد و تغییر فکر علل خصوص در دوره ی مشروطه باعث گردید تا این فن بار دیگر مورد توجه قرار گیرد و شاعران برجسته‌ای در این فن ظهور نمایند.

۱۰. بطور بسیار پیچیده‌ای میان تاریخ تحولات سیاسی و فن مناظره و هجو ارتباط وجود دارد که حتی پا از درون سیاست داخلی بیرون می‌گذارد. و وارد سیاست خارجه می‌شود. این دو فن در سیاست خارجه ایران موثر بوده‌اند و گاه در عرصه روابط بین‌المللی نیز نقش بازی کرده‌اند و یک مورد آن درباره روابط ایران و عثمانی بطور تفصیلی و دقیق مورد مطالعه قرار گرفت و مسلماً این دو فن درباره ارتباط بین ایران و اروپا، روسیه، آسیای مرکزی و ... نیز مهم بوده‌اند که جای مطالعه و تحقیق دارد.

## منابع

### منابع فارسی

- ۱) آبراهیمیان، پرواند، (۱۳۹۱)، تاریخ ایران مدرن، تهران: نشر نی
- ۲) آجودانی، ماشالله، (۱۳۸۷)، یا مرگ یا تجدد: دفتری در شعر و ادب مشروطه، تهران: اختران
- ۳) آجودانی، ماشالله، (۱۳۸۵)، مشروطه ایرانی، تهران: اختران
- ۴) آدمیت، فریدون، (۱۳۴۹)، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، خواندی
- ۵) آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷)، اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی، تهران: پیام
- ۶) آدمیت، فریدون، (۱۳۸۵)، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی
- ۷) آدمیت، فریدون، (۱۳۸۵)، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی
- ۸) آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام
- ۹) آراین پور، یحیی، (۱۳۸۲)، از صبا تا نیما، تهران: زوار
- ۱۰) آیدین، شادی، (۱۳۸۵)، عناصر فرهنگ و ادب ایرانی در شعر عثمانی، تهران: امیرکبیر

۱۱) اتابکی، تورج، (۱۳۸۹)، ایران و جنگ جهانی اول، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی

۱۲) اته، هرمان، (۱۳۳۷)، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۳) اتحادیه، منصوره، (۱۳۶۱)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران: نشر گستره

۱۴) ازغندی، علی رضا، (۱۳۸۲)، علم سیاست در ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران

۱۵) اسناد محرمانه وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره وقایع مشروطیت: ظل السلطان و محمد علی شاه رو در رو، (۱۳۶۶)، ترجمه حسین قاسمیان به کوشش احمد بشیر، پرواز

۱۶) ۱۰۰ سده، (۱۳۸۲)، اشعار عامیانه ایران، به اهتمام و مقدمه عبدالحین نوایی، تهران: اساطیر

۱۷) اسنادی از فعالیت‌های آزادی خواهان ایران در اروپا و استانبول: مبارزه با محمد علی شاه، پیش گفتار حسین پیر

نیا، ه کوشش ایرج افشار، (۱۳۵۹)، تهران: فرهنگ ایران زمین

۱۸) الرحمان، منیب، (۱۳۷۸)، شعر دوره ی مشروطه، ترجمه ی یعقوب آژند، تهران: نشر روزگار

۱۹) الگون، ابراهیم، (۱۳۵۷)، تاثیر شاهنامه در ادبیات ترک، شاهنامه شناسی: مجموعه گفتارهای تحقیق مجمع علمی

- ۲۰) امانت، عباس، **قبله عالم**، (۱۳۳۸)، ترجمه حسن کاشمر، کارنامه
- ۲۱) انتخابی، نادر، (۱۳۹۰)، **ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه**، تهران: نگاره آفتاب
- ۲۲) ایتسکوویتس، نورمن، (۱۳۷۷)، **امپراتوری عثمانی**، و غنی، سیروس، (۱۳۷۷)، **ایران برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها**، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر
- ۲۳) ایگدمیر، اولوغ و دیگران، (۱۳۴۸)، **آتاتورک**، ترجمه حمید نطقی، تهران: موسسه فرهنگی منطقه‌ای
- ۲۴) اینا لجیق، خلیل و دانلی اوغلو، محمد سید، (۱۳۹۱)، **امپراتوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات**، ترجمه رسول عربخوانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام
- ۲۵) بایرام، میکائیل و اوجاق، یاشار، (۱۳۸۷)، **جنبش‌های عرفانی - سیاسی در زمان سلجوقیان**، ترجمه محمدتقی امامی و مقدمه باستانی پاریزی، تهران: انتشارات گواه
- ۲۶) براون، ادوارد، (۱۳۴۱)، **تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت**، ترجمه محمد عباسی، تهران: نشر معرفت
- ۲۷) براون، ادوارد، (۱۳۸۰)، **انقلاب مشروطیت ایران**، ترجمه مهری قزوینی، تهران: انتشارات کویر
- ۲۸) براون، ادوارد، (۱۳۳۳)، **تاریخ ادبیات ایران**، ترجمه و تحشیه علی پاشا صالح، تهران: امیرکبیر

۲۹) برزگر، هجو، (۱۳۷۶)، دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، حسن انوشه،  
تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد

۳۰) بیات، کاوه، (۱۳۸۷)، پان ترکیسم و ایران، تهران: نشر شیرازه

۳۱) پارسی نژاد، ایرج، (۱۳۸۰)، روشنفکران ایرانی و نقد ادبی،  
تهران: سخن

۳۲) پاولویچ و تریا، س. ایرانسکی، (۱۳۵۷)، سه مقاله درباره ی انقلاب  
مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، تهران: کتاب‌های جیبی

۳۳) ترک چی، فاطمه، بستر مبادلات فرهنگی ایران با روسیه و  
عثمانی در آستانه انقلاب مشروطیت،

۳۴) ترنزیو، پیو کارلو، (۱۳۵۹)، رقابت روس و اینگلیس در ایران و  
افغانستان، ترجمه عباس آذین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب

۳۵) ثریا سرما، احسان، (۱۳۸۷)، سیاست همگرایی عبدالحمید  
دوم در رویارویی با غرب، ترجمه داوود وفاپی، حجت الله  
جودکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی

۳۶) جمعی از نویسندگان، (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران از انقلاب تا  
مشروطیت تا انقلاب اسلامی، ترجمه و تدوین یعقوب آرند،  
تهران: امیر کبیر

۳۷) جهانبخش، فرهنگ، (۱۳۸۴)، شعر و شاعران ایرانی، تهران:  
نسل نیکان



۳۸) چارشلی، اوزون، اسماعیل حقی، (۱۳۷۰)، تاریخ عثمانی، ترجمه وهاب ولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی

۳۹) چوپینه، بهرام، (۲۰۰۶)، مکتوبات آخوند زاده، چاپ آمریکا

۴۰) حائری (کوروش)، سید هادی، (۱۳۶۴)، عارف قزوینی، شاعر ملی ایران، تهران: جاویدان

۴۱) حضرتی، حسن، (۱۳۸۹)، مشروطه عثمانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام

۴۲) حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۰)، مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، تهران: زوار

۴۳) حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۹)، عبید زاکانی، تهران: طرح نو

۴۴) خاطرات احتشام السلطنه، (۱۳۶۷)، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران: انتشارات زوار

۴۵) دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی

۴۶) دورودیان، ولی الله، (۱۳۸۳)، دهخدا، مرغ سحر در شب تار، تهران: اختران

۴۷) دولت آبادی، یحیی، (۱۳۶۲)، حیات یحیی، تهران: انتشارات فردوسی

(۴۸) در دیوان سلطان سلیم، (۱۳۶۸)، به کوشش عبد الحسین اسماعیل نسب، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، دفتر گسترش تولید علم

(۴۹) رایبسنون، ریچارد، جمهوری اول ترکیه، (۱۳۴۷)، ترجمه ایرج امینی، تهران: کتابفروشی تهران

(۵۰) رنجبر، مقصود، (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، "انقلاب مشروطه در ایران و نقش امپراتور عثمانی"، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۳۶-۵

(۵۱) رئیس نیا، رحیم، (۱۳۶۶)، کور اوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز: انتشارات نیما

(۵۲) رئیس نیا، رحیم، ایران و عثمانی، تبریز: انتشارات نیما

(۵۳) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۴)، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر

(۵۴) رضا، عنایت الله، (۱۳۸۹)، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

(۵۵) ریاحی، محمدامین، (۱۳۹۰)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: اطلاعات

(۵۶) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۴)، روزگاران، تاریخ ایران، تهران: انتشارات علمی

(۵۷) ژرمیناس، او ا ام، (۱۳۸۶)، تاریخ پیوستگی های فرهنگ ایران با فرهنگ زبان های ترکی در سده ها ۱۱-۱۷ ترجمه عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیر کبیر

(۵۸) رضوانی، اسماعیل، (۱۳۵۲)، انقلاب مشروطیت، تهران: ابن سینا  
(۵۹) طباطبایی، محیط، (بی تا)، مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تهران: چاپ حیدری

(۶۰) ساسانی، خان ملک، (۱۳۸۴)، سیاستگران دوره قاجار، تهران: طهوری

(۶۱) ساسانی، خان ملک، (۱۳۸۶)، یادبودهای سفارت استانبول تهران: اساطیر

(۶۲) ساقیان، مرضیه، جهان ایرانی و توران، (۱۳۸۱)، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه

(۶۳) سپانلو، محمدعلی، (۱۳۸۲)، ملک الشعراى بهار، تهران: طرح نو  
(۶۴) سلیمانی، بلقیس، (۱۳۷۹)، زندگی و شعر دهخدا، هم‌نوا با مرغ سحر، تهران: ثالث

(۶۵) شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران: نشر اختران

(۶۶) شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، قلندریه، دگر دیسی های یک ایدئولوژی، تهران: سخن

(۶۷) صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر

- ۶۸) عامر پور، گشتال، (۱۳۶۷)، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا علی زکی آمادی، تهران: زرین
- ۶۹) فارس ابراهیم حریری، (۱۳۴۶)، مقاله نویسی در ادبیات فارسی و تاثیر مقامات عربی در آن، تهران: دانشگاه تهران
- ۷۰) فرمانروایان شاخ زرین: از سلیمان تا آتاتورک، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: نثر گفتار، ص ۱۳۴
- ۷۱) فطوره چی، مینو، (۱۳۸۴)، سیمای جامعه در آثار سنایی، تهران: امیر کبیر
- ۷۲) کلیات دیوان عارف قزوینی، به اهتمام عبد الرحمان سیف آزاد (۱۳۴۷)، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر
- ۷۳) فائده، محمد، (۱۳۷۷)، عشقی سیمای نجیب یک آنارشیست، تهران: طرح نو
- ۷۴) قاسمی، سید فرید، (۱۳۹۰)، تاریخ مطبوعات ایران، تهران: انتشارات ثانیه
- ۷۵) کوپریلی، محمد فواد، (۱۳۸۵)، صوفیان نخستین در ادبیات ترک، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- ۷۶) کوپر دلو، والش و دیگران، (۱۳۶۴)، ادبیات نوین ترکیه، ترجمه و تدوین آرژند، تهران: امیر کبیر

- ۷۷) گیلانی، سید اشرف الدین، (۱۳۸۵)، کلیات جاودانه نسیم شمال، به کوشش حسین یمینی، تهران: اساطیر
- ۷۸) لاندو، جیکوب، (۱۳۸۶)، پان ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاق گری، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی
- ۷۹) محجوب، محمد جعفر، (۲۵۳۶)، ایرج میرزا، تهران: نشر اندیشه
- ۸۰) محجوب، محمد جعفر، (۱۳۵۳)، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، تهران: نشر اندیشه
- ۸۱) ملک زاده، مهدی، (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ۸۲) مینو فطوره چی، (۱۳۸۴)، سیمای جامعه در آثار سنایی، تهران: انتشارات امیر کبیر
- ۸۳) ناظم الاسلام کرمانی، میرزا محمد، (۱۳۵۷)، تاریخ بیداری ایرانیان، بنیاد فرهنگ ایرانیان
- ۸۴) نجاری، محمد بن محمود بن زنگی، (۱۳۷۲)، زنگی نامه، شش مناظره، رساله و مقاله، به کوشش ایرج افشار، تهران: توس
- ۸۵) نجاری، محمد بن محمود بن زنگی، (۱۳۸۷)، بستان العقول فی ترجمان المنقول، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۸۶) نور محمدی، مهدی، (۱۳۷۸)، عارف قزوینی، نغمه سرای ملی ایران، تهران: انتشارات عبیدزاکانی

- ۸۷) نفیسی، سعید، (بی تا)، دیوان هلالی جفتایی، انتشارات سنایی
- ۸۸) واثقی، صدر، (۱۳۳۵)، سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت اسلامی، تهران: پیام
- ۸۹) وامبری، آرمین، (۱۳۸۱)، زندگی و سفرهای وامبری، دنباله سیاحت درویش دروغین، ترجمه محمد حسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- ۹۰) واند، زاره، (۱۳۶۹)، افسانه پان تورانیسم، ترجمه محمد رضا زرگر با مقدمه کاوه بیات، تهران: انتشارات بینش
- ۹۱) والترسی اپللو و استغان.می.روستو، (۱۳۸۹)، ملت-دولت و نظام جهانی، ترجمه پرویز دلیر پور، تهران: کویر
- ۹۲) هاشمی، محمد صدر، (۱۳۶۳)، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: انتشارات کمال
- ۹۳) همایون کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه ی حسن افشار، تهران: نشر مرکز
- ۹۴) هدایت، رضا قلی خان، (۱۳۸۲)، مجمع الفصحاء به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر
- ۹۵) هیئت، جواد، (۱۳۸۰)، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران: نشر پیکان

## منابع ترکی و انگلیسی

- 1) Banarlı, Nihat Sami (2001) **Türkçenin Sırları**, İstanbul, Kubealtı Neşriyat.
- 2) Bozkurt, Fuat, (1999) **Türklerin Dili**, Türk Tarih Kurumu, Ankara, Basımevi
- 3) Gündüz, Tufan, (1997) **Anadolu'da Türkmen Aşiretleri**, Ankara, Bilge Yayınları
- 4) Huyugüzel, Faruk ve Çağın, Şerife, (2006) **Eşref Bütün Eserleri**, İstanbul, Dergah Yayınları
- 5) Armaoglu, F.H, (1975) **Siyasi Tarih (1689-1960)** Ankara, Ayyıldız Matabaası
- 6) Jean Paul Roux, (2007) **Türklerin Tarihi**, Kabalcı Yayınları
- 7) Karpa, Kemal H, (2009) **Osmanlıdan Günümüze Edebiyat ve Toplum** İstanbul, Timaş
- 8) Köprülü, M.Fuad, (2006) **Osmanlı İmparatorluğu'nun Kuruluşu**, Ankara, Anocag
- 9) Kudret, Cevdet (1981) **Türk Edebiyatında Hikaye ve Roman**, İstanbul, Varlık Yayınları
- 10) Köprülü, M.Fuad (2004), **Türk Edebiyatı Tarihi**, Ankara, Anocag
- 11) Ebu Zehra, Muhammad, (2005) **Ebu Hanife**, Çeviren: Osman Keskiöğlü, Ankara, Diyanet İşleri Başkanlığı
- 12) Muzaffer Tasyürek, (1996) **Tarih Dersleri**, Denge Yayınları
- 13) Ortaylı, İlber, (2006) **Discovering the Ottomans**, Translated by Jonathan Ross, Kube Publishing

- 14) **Osmanlı Teşkilat Tarihi**, (2012) El Kitabı, Ankara, Grafiker Yayınları
- 15) Özkan, İsa (1999) **Nasreddin Hoca Fıkraları**, Ankara, Tika
- 16) Ögel, Bahaaddin, (1998), **Türk Mitolojisi, Kaynak ve Açıklamalı**, Ankara, K.Y
- 17) Sümer, Faruk (1992) **Oğuzlar, Türkmenler, Tarihleri, Boy Teşkilatı, Destanları**, İstanbul, Türk Dünyası Araştırmaları Vakfı
- 18) Tasagil, Ahmet (2003) **Göktürkler**, Ankara, T.T.K
- 19) Gündüz, Tufan (2012) **Osmani Tarihi El Kitabı**, Ankara, Grafiker Yayınları
- 20) Gündüz, Tufan (2005) **Danışmandlı Türkmenleri, Yeditepe**
- 21) Tanpınar, A.H. (1969) **Edebiyat Üzerine Makaleler**, İstanbul, Milli Eğitim Basımevi
- 22) Tanpınar, A.H. (1956) **Türk Edebiyatı Tarihi XIX. Asır**, İstanbul, İbrahim Horoz Basımevi
- 23) Yasar Akbıyık, (2010) **Geçmişten Geleceğe Türkiye**, İstanbul, Bolu Y.
- 24) Çiftçi, Hasan, (2002) **Klasik Fars Edebiyatında Hiciv ve Sosyal Eleştiri**, Ankara, T.C Kültür Bakanlığı Yayınları
- 25) Çağın, Şerife, (2007) **Bir Hiciv Ustası Şair Eşref, İstanbul**, Dergah Yayınları.
- 26) Öngören, Ferit, (1983) **Cumhuriyet Dönemi Türk Mizahı ve Hicvi**, Ankara, B.D.
- 27) Özgül, Metin Karahan, (1989) **Türk Edebiyatında Siyasi Rüyaalar**, Ankara, B:D



- 28) Varlık, M. Bülent, **Tanzimattan Cumhuriyete Mizah**, Tanzimattan Cumhuriyete Türkiye Ansiklopedisi c.4. s.1092-1111
- 29) Halman, T. Said, (1989) **Türk Edebiyatında Siyasi Eğilimler**, Pdf dosyası. B.D
- 30) Timurtaş, F.K. (1971) **Şeyhi'nin Harnamesi**, İstanbul, İstanbul Üniversitesi Yayınları
- 31) Neyzen Tefvik, (1983) **Azab-ı Mukaddes**, İstanbul, Tunca Yayınları
- 32) Nurullah Çetin, (1993) **Süleyman Nazif'in Fırak-ı Irak'ı**, Ankara Üniversitesi Türkoloji Dergisi cilt 11 sayı 1
- 33) M.Akif Ersoy, **Safahat**, (1998) Ankara, Milli Eğitim Bakanlığı Yayınları